

مدینه آورند.

و برفتند با لشکر و همه را غارت کردند و اسیر کردند و به مدینه آوردند.

بیست و یکم، هم غلامِ خود — زید ابن حارِثه — را به غزوِ بنی فزاره فرستاد. و مَصافی سخت بکردند و از لشکرِ زید ابن حارِثه بسیاری به قتل آوردند و او را نیز زخمهای بسیار بزدند، چنان که او را از اسب درافگندند و از سرِ وی بازنگردیدند تا آن گاه که پنداشتند که وی را نیز بکُشتند.

بعد از آن که بنی فزاره باز گردیده بودند، لشکرِ زید که بازمانده بودند بیامدند و زید را از میانِ کُشتگان طلب کردند و وی را برداشتند و بازِ مدینه آوردند.

و زید ابن حارِثه سوگند خورد که چون وی بهتر شود از آن زخمها، از جنابت سر نشوید تا پیشتر به غزوِ بنی فزاره شود. پس چون وی بهتر شد و آن زخمها سر باز هم آورد، دستوری خواست از سیّد و لشکری برگرفت و روی در قبیله‌ی بنی فزاره نهاد. و در وادی القُرا به ایشان رسید و مَصاف داد و این بار ایشان را به هزیمت کرد و بسیار از ایشان به قتل آورد و از زن و مردِ ایشان بسیار اسیر کرد و ایشان را با خود به مدینه آورد.

بیست و دوم، عبدالله ابن رَواحه را بفرستاد با چند تنِ دیگر از صحابه، خاص از بهرِ آن که یُسَیر ابن رِزام را به قتل آورند.

یُسَیر ابن رِزام سردارِ یهود بود و در نزدیکی خَیبر نشستی و در بندِ آن بود که از هر قبیله‌ای لشکری جمع کند و به جنگِ سیّد آید. بعد از آن، سیّد عبدالله ابن رَواحه با چند تنِ دیگر از صحابه بفرستاد تا وی را به قتل آورند. و از جمله‌ی ایشان که با عبدالله ابن رَواحه بودند، یکی عبدالله ابن اُنَیس بود.

پس عبدالله ابن رَواحه با آن جماعتِ صحابه برخاستند و به خَیبر آمدند، پیشِ یُسَیر ابن رِزام. و عبدالله ابن رَواحه در جاهلیت با وی دوستی داشت. چون بیامد، با یُسَیر ابن رِزام بنشست به خلوت و او را گفت «این چیست که تو پیش گرفته‌ای و از هر جای لشکر می‌طلبی و جمع می‌کنی و مالِ خود تلف می‌کنی؟ و این لشکر به هیچ کار باز نیایند و به مَضَرَّتِ کارِ تو بازگردند. اکنون، برخیز تا من تو را به خدمتِ پیغامبر برم و آن چه تو

در فرستادن لشکر به اطرافِ بلاد

را آرزوی است از عمل‌های بزرگ، از بهر تو بستانم و ریاستِ هر قبیله‌ای که تو خواهی تو را مسلم کنم. و پیغامبر چون تو را بیند، خود نوازش‌ها و اِکرام‌ها فرماید در حقّ تو.» و از این جنس او را استتالت و دلخوشی‌های بسیار بداد. تا رغبت نمود و برخاست و جماعتی از یهود برگرفت و با عبدالله ابن رَواحه و اصحابِ وی روی در مدینه نهاد.

و چون چند منزل بیامده بودند، پشیمان شد از آن که به خدمتِ سیّد شود و در بندِ آن شد که بگریزد و بازِ خیبر شود. پس عبدالله ابن اُنیس و اصحابِ وی بدانستند که آن ملعون پشیمان شده است و می‌خواهد که بگریزد. آن‌گاه، عبدالله فرود آمد و شمشیر برکشید و همچنان که آن ملعون برنشسته بود، شمشیر برآورد و بر پایِ وی زد و یک پای از وی جدا کرد.

پس آن ملعون چون دید که وی را بخواهد کُشتن، شمشیر که حمایل کرده بود برکشید و بر سرِ عبدالله زد، چنان که نزدیک بود که سرِ عبدالله به دوپاره شود. پس آن ملعون را فرو کشیدند از اشتر و وی را پاره‌پاره بکردند و جهودان که با وی بودند، همه را بکُشتند، مگر یکی که بگریخت و برفت و او را نتوانستند گرفت.

و چون جهودان و آن ملعون کُشته بودند، سرِ عبدالله ابن اُنیس باز هم نهادند و در بستند. و چون به مدینه رسیدند، سیّد درآمد و آبِ دهان بر جراحاتِ وی انداخت و هم در حال، سرِ وی باز هم آمد و بهتر شد، چنان که گویی هرگز هیچ جراحیّت به وی نرسیده بود.

بیست و سوم، هم عبدالله ابن اُنیس بفرستاد خاص از بهر کُشتنِ خالد ابن سُفیان هُذلی که لشکر جمع می‌کرد که به جنگِ سیّد آید.

محمد ابن اسحاق گوید که عبدالله ابن اُنیس حکایت کرد و گفت که سیّد مرا پیش خواند و گفت «می‌شنوم که خالد ابن سُفیان هُذلی لشکری در جانبِ نَخله جمع می‌کند که به جنگِ من آید. اکنون، برو و او را به قتل آور!»

پس من گفتم «یا رسول‌الله، من هرگز وی را ندیده‌ام. مرا علامتی بگوی که وی را به آن باز شناسم!»

سیّد گفت «علامت آن است که چون تو وی را ببینی، لرزه بر اندامِ وی افتاده باشد.» عبدالله گفت من شمشیر حمایل کردم و برنشستم و روی در نَخله نهادم. چون به نَخله

در فرستادن لشکر به اطرافِ بلاد

رسیدم، خالد ابن سفیان را دیدم که خانه‌ها کوچ کرده بود و خود از پیش پیامده بود که در صحرا جایی طلب کند که زنان و خانه‌های خود فرود آورَد. چون به وی رسیدم، وقتِ نمازِ دیگر بود. پیشتر، نماز کردم. بعد از آن، برنشستم و از پی وی می‌رفتم. و در حال که مرا بدید، چنان که سیّد گفته بود، لرزه بر اندامِ وی افتاد. آن وقت، بدانستم که وی خالد ابن سفیان است.

چون به نزدیکِ وی رسیدم، از من پرسید که «تو از کجایی؟»
گفتم «من مردی‌ام از عرب و شنیدم که تو لشکری از بهرِ محمد جمع می‌کنی و از هر جای مدد می‌طلبی. من به این سبب، برخاستم و پیش تو آمدم.»
پس خالد ابن سفیان گفت که «همچنین است که شنیدی. و من در بندِ آنم که لشکری راست بکنم و به جنگِ محمد روم.»

و من با وی سخن می‌گفتم و فرصت طلب می‌کردم که وی را چه گونه مشغول کنم. ناگاه، وی را به سببی مشغول کردم و شمشیر برکشیدم و بر سرِ وی زدم و سرِ وی بینداختم. آن‌گاه، زنانِ وی دیدم که از هودج‌ها بیرون آمدند و بر سرِ وی دویدند. بعد از آن، من اشتر را تازیانه‌ای زدم و روی بازِ مدینه نهادم.

چون سیّد مرا بدید، گفت «چه کردی، یا عبدالله؟ — که فلاح در روی تو پیدا است.»
گفتم «یا رسول‌الله، آن دشمنِ خدای و رسول را بکُشتم.»
گفت «راست می‌گویی.» آن‌گاه، برخاست و دستِ من بگرفت و مرا به خانه بُرد و عصایی به من داد و گفت «این عصا بستان و نگاه می‌دار!»

من آن عصا برگرفتم و از پیشِ سیّد بیرون آمدم و آن عصا در دست داشتم.
و مردم مرا می‌گفتند که «این عصا چیست که داری؟»
و من می‌گفتم که «عصایی است که پیغامبر به من داده است و گفته است که آن را نگاه می‌دارم.»

مرا می‌گفتند که «بازنگردی به خدمتِ وی که بازپرسی از وی که این عصا از بهرِ چه داری و از بهرِ چه به تو داد؟»

من بازگردیدم و گفتم «یا رسول‌الله، این عصا از بهرِ چه به من دادی؟»

گفت «این نشانه‌ای است میانِ من و تو که در قیامت پیدا شود.»

عبدالله گفت من آن عصا با خود نگاه می‌داشتم.

در فرستادن لشکر به اطرافِ بلاد

و چون از دنیا می‌رفت، وصیت کرد که آن عصا در کفن وی نهادند.

بیست و چهارم، زید ابن حارثه و جعفر ابن ابی طالب و عبدالله ابن رواحه را به موته فرستاد، از بهر غزو لشکرِ روم. و ایشان را — هر سه — در موته به قتل آوردند و شهید شدند. بیست و پنجم، کعب ابن عمیر غفاری با لشکری به زمینِ شام فرستاد، به جایی که آن را ذاتِ اطلاق گفتندی، از بهر غزو کافران. و آن جایگاه، کافران بسیار بودند و او را و لشکری که با وی بودند، جمله به قتل آوردند و شهید گشتند. بیست و ششم، عیینه ابن حصن به غزو قبیله‌ی بنی‌عنبر فرستاد. و برفت و بسیاری از ایشان بگشت و بسیاری از ایشان اسیر کرد، از زن و مرد، و به مدینه آورد.

و هنوز از وی هیچ خبر به مدینه نرسیده بود که روزی عایشه گفت «یا رسول‌الله، من نذری کرده‌ام که رقبه‌ای که از فرزندانِ اسماعیل است آزاد کنم.»

پس سید گفت «یا عایشه، زود باشد که اسیران از بنی‌عنبر بیاورند و من اسیری از ایشان به تو دهم و تو او را آزاد کن و از عهده‌ی این نذر به درآی!»

پس، بعد از سه روز، عیینه ابن حصن برسید و اسیران بنی‌عنبر بیاورد. و سید یکی را از آن اسیران به عایشه داد و عایشه وی را آزاد کرد. و بنی‌عنبر از قوم بنی‌تمیم بودند و تمیم از فرزندانِ اسماعیل بود.

بیست و هفتم، غالب ابن عبدالله بود که سید او را به غزو بنی‌مُرّه فرستاد. بیست و هشتم، عمرو ابن عاص را به غزو ذات‌السَّلاسل فرستاد.

محمد ابن اسحاق گوید که چون سید خواست که از قبایلِ عرب که در حوالیِ شام مُقام داشتند لشکرانگیزی کند و ایشان را به غزو شام فرستد، عمرو ابن عاص با جماعتی از مُهاجر و انصار بفرستاد و آن لشکر از قبایلِ عرب جمع کردند و روی در جانبِ شام نهادند. تا آن وقت که به منزلی رسیدند که آن را سلسل خواندندی. و خبر به عمرو ابن عاص آوردند که «لشکرِ شام بسیار است و این لشکر که با تو است مقاومت با ایشان نتواند کردن.»

پس عمرو ابن عاص هم در آن منزل بنشست و مرد به خدمتِ سید فرستاد و زیادت مدد خواست. سید ابو عبیده ابن جراح را بفرستاد با لشکرِ مُهاجران — از جمله‌ی ایشان،

ابوبکر و عمر بودند — و ابو عبیده ابن جراح بر سر ایشان امیر کرد. و سید او را وصیت کرده بود که چون پیش عمرو ابن عاص شود، با وی خلاف و گفتاره نکند در کارها. پس چون ابو عبیده با لشکر مهاجر برسید، عمرو ابن عاص مردی طرارِ کاردان بود و در امور ریاست و منصب هیچ دقیقه فرو نگذاشتی — و نهاد ابو عبیده برخلاف وی بود و منصب و کار دنیا را پیش وی وقعی نبود — و عمرو ابن عاص چون ابو عبیده و لشکر مهاجر را جمله بدید، گفت «یا ابو عبیده، تو از بهر مدد آمدی یا از بهر آن که تو امیر باشی و من مأمور؟»

ابو عبیده گفت «ای عمرو، من در بند آن نیستم و تو به حال خود می باش — که تو دانی و لشکر که با تو آند و من دائم و لشکری که با منند.»

عمرو ابن عاص گفت «نه — که تو را از بهر مدد من فرستاده اند و تو مأموری و من امیر.» و غرض عمرو ابن عاص از این سخن طلب تقدم بود.

پس چون با وی لجاج کرد، ابو عبیده گفت «بیغامبر مرا فرموده است که با تو لجاج نبرم و هیچ گفتاره نکنم. و اگر تو بر من عصیان نمایی، من تو را فرمان برم.»

پس عمرو ابن عاص چون چنان دید، از ابو عبیده فرصت یافت و وقت نماز درآمد، برخاست و تقدم نمود بر وی و در پیش ایستاد و نماز با قوم بکرد.

و رافع ابن ابی رافع طایی حکایت کرد که من در غزو ذات السلاسل بودم و مردی بودم که در میان بیابان و رمل چنان راه بردمی که هیچ کس با من بر نیامدی. چنان که در جاهلیت، چون خواستی که بر قومی تاختن بردمی و ایشان را غارت کردم که میان رمل و بیابان بودی و آب در راه نبود، من آب برگرفتمی و در میان خایه‌ی شتر مرغ پنهان کردم و چون به میان بیابان رسیدمی، آن خایه‌ی شتر مرغ در زیر گوده‌ی رمل در رمل پنهان کردم و برفتمی و گله‌های اشتر در پیش گرفتمی و سر در بیابان نهادمی. و لشکری که از دنباله‌ی من بیامدندی، چون پاره‌ای راه بیامدندی، از بیم تشنگی بازگردیدندی و من برفتمی و آن آب که در میان خایه‌ی شتر مرغ پنهان کرده بودمی از زیر گوده‌ی رمل برگرفتمی و بخوردمی و اشتر براندمی و برفتمی. پس چون مسلمان شده بودم و سید ما را با لشکر مهاجر بفرستاد به غزو ذات السلاسل، من چون می رفتم در راه، صحبت ابوبکر اختیار کردم و در خدمت وی می بودم. و ابوبکر گلیمی داشت. هرگاه که در راه بودی، آن را در برگرفتی و هرگاه که جایی بنشستی، آن را فرش خود ساختی. و از

در فرستادن لشکر به اطرافِ بلاد

این جهت، اهلِ یمن چون مُرتد شدند در عهدِ خلافتِ ابوبکر، تغییر کردند و گفتند «ما چه گونه بیعت کنیم با کسی که خداوندِ گلیمی بوده باشد؟»

رافع حکایت کرد و گفت چون از غزوِ ذاتِ السَّلاسلِ فارغ شده بودیم و نزدیکِ مدینه آمده بودیم، ابوبکر را گفتم که «مرا وصیتی و نصیحتی بکن!»

ابوبکر گفت «اگر نه تو گفته بودی، من هم تو را وصیت کردمی. فَکَیْفَ که درخواست کردی.» بعد از آن، ابوبکر در بابِ مسلمانیِ مرا نصیحت‌ها و وصیت‌ها فرمود و در آخرِ نصیحت‌ها و وصیت‌ها که کرده بود، مرا این نصیحت بکرد و گفت «ای رافع، نباید که بر دو کس از مسلمانان فرمان دهی یا طلبِ آن کنی که بر سرِ ایشان امیر شوی.»

رافع می‌گوید که من گفتم «یا ابوبکر، هر چه مرا گفتی در بابِ مسلمانی و وصیت فرمودی، جمله همچنان که فرمودی به جای آورم. لیکن این یکی که می‌فرمایی که بر دو کس فرمان ندهم و طلبِ ریاست نکنم و آن امیری، مرا سخت می‌آید. از بهرِ آن که می‌بینم که مردم که در حضرتِ پیغامبر و آنِ دیگر ملوکند، به امارت و ریاست در پیش می‌افتند و به حُکم و فرمان شریف می‌شوند. و من هیچ کس را نمی‌بینم که ترکِ جاه و فرمان می‌کند یا از سرِ مَنْصَبی برمی‌خیزد. پس تو چرا مرا می‌فرمایی که طلبِ جاه و ریاست نکنم؟»

ابوبکر گفت «یا رافع، سؤالی سخت از من بکردی، لیکن جوابِ آن بشنو: پس بدان که حق تعالی محمد را به خلق فرستاد که ایشان را به راهِ اسلام خواند و ایشان را از گمراهی و ضلالت نهد. و پیغامبر درآمد و کوششِ بسیار بکرد که مردم به دینِ مسلمانی دعوت کند. پس بعضی مسلمان شدند و بعضی به کُفر بماندند. اکنون، ایشان که به اسلام درآمده‌اند جیرانِ حق تعالی‌اند و در زینهار و امانِ وی‌اند و کسانی که بر سرِ ایشان امیر شوند و عدل کار نفرمایند، همچنان باشد که زینهارِ حق تعالی خورده باشند و در امانتِ وی خیانت کرده باشند. پس بر تو بادا — ای رافع — که تا تو باشی، پرهیز کنی و زینهارِ حق تعالی نخوری و مسلمانان را نیازاری!»

رافع گفت که چون مرا از خدمتِ ابوبکر مُفارقت افتاد و مدتی برآمد و سید وفات یافت و ابوبکر باز خلافت نشست و من باز پیشِ ابوبکر آمدم و او را در آن حالتِ خلافت و حُکم بر مسلمانان دیدم، در خلوت به وی رسیدم و گفتم «یا ابوبکر، نه تو مرا نصیحت می‌کردی که طلبِ امارت مکن و بر دو تن از مسلمانان فرمان مده؟ اکنون، چون

است که تو امرِ خلافت قبول کرده‌ای و فرمان بر جمله‌ی مسلمانان می‌دهی؟»
پس ابوبکر مرا جواب داد و گفت «ضرورت افتاد مرا قبول کردنِ امرِ خلافت. و
ترسیدم که اگر قبول نکنم، مسلمانان ضایع شوند و تفریق در میانِ اُمَّتِ مُحَمَّدِ افند و ظاهر
گردد.»

بیست و نهم، ابنِ اَبی حَدَرَد با جماعتی دیگر، به غزوِ اِضَم فرستاد.
و چون به نزدیکِ ایشان رسیده بودند، عامر ابنِ اَضْبَطِ اَشْجَعِی به اشتری نشسته بود
و قُمَاشِی چند داشت و به جایی می‌رفت. و چون برابرِ ابنِ اَبی حَدَرَد و اَصْحَابِ سَیِّد
رسید، سلام کرد — همچنان که مسلمانان سلام کنند. و اَصْحَابِ به اوّل که وی را بدیدند،
خواستند که وی را بکشند و چون سلام کرد، دست از کُشتنِ وی بازداشتند، از بهرِ آن که
دانستند که وی مسلمان شده است و اگر نه، سلام نکردی. و یکی در میانِ صَحَابِه بود که
نامِ وی مُحَلِّمِ ابنِ جَثَّامِه بود و دیرینه عداوتی با ابنِ عامرِ ابنِ اَضْبَطِ داشت و التفات به
سلامِ وی نکرد و شمشیر برکشید و بی‌دستوریِ اَصْحَابِ، برفت و او را به قتل آورد.
پس چون از آن غزو فارغ شدند و بازِ مدینه رفتند، حکایتِ مُحَلِّمِ ابنِ جَثَّامِه و کُشتنِ
عامرِ ابنِ اَضْبَطِ اَشْجَعِی در خدمتِ سَیِّدِ باز کردند. و سَیِّدِ بر مُحَلِّمِ ابنِ جَثَّامِه خشم گرفت
و او را گفت «ای ناجوانمرد، بعد از آن که عامرِ ابنِ اَضْبَطِ ایمان به خدای و به پیغامبرِ وی
پیاورده بود و تَحِیَّتِ اسلام بگزارده بود و مسلمانان وی را ایمن گردانیده بودند، تو چرا او
را به قتل آوردی؟»

بعد از آن، مُحَلِّمِ از خجالت سر در پیش افگند و خاموش شد و هیچ نمی‌یارسست گفتن.
پس جماعتی گفتند که «ای مُحَلِّمِ، برخیز و به نزدیکِ پیغامبر شو، تا پیغامبر از بهرِ تو
استغفار کند!»

مُحَلِّمِ بر پای خاست و به نزدیکِ سَیِّدِ رفت.
مردم گفتند «یا رسول‌الله، مُحَلِّمِ آمده است تا تو از بهرِ وی استغفار کنی.»
سَیِّدِ بر وی خشمناک بود. دست برداشت و گفت «بار خدایا، تو مُحَلِّمِ ابنِ جَثَّامِه را
میامرزا!» و سه بار چنین باز گفت.

پس مُحَلِّمِ ابنِ جَثَّامِه چون چنان دید، بر پای خاست و می‌رفت و می‌گریست و به
گوشه‌ی ردا که برافگنده بود اشک پاک می‌کرد.

چون وی برفت، بعد از هفت روز، خبر آوردند که «مُحَلِّمِ ابْنِ جَثَّامَه را وفات یافت.» و چون وی را دفن کردند، زمین او را به خود قبول نمی‌کرد و بدن وی را باز پشتِ خود می‌انداخت. و دیگر بار، وی را دفن کردند و همچنین زمین او را به خود قبول نکرد و وی را همچنین به پشتِ زمین انداخت. پس سوم بار، او را دفن کردند و هم این حالت او را پیدا شد. و چون عاجز آمدند، او را برگرفتند و در میانِ دو کوه بردند و در میانِ سنگها پنهان کردند و وی را همچنان رها کردند و بیامدند.

و این حکایت در خدمتِ سید باز کردند و سید گفت که «زمین بسیار بتر از وی به خود قبول کرده است، لیکن حق تعالی می‌خواست که حالتِ وی باز مردم نماید تا مردم از آن پند و عبرت گیرند و هتکِ خونِ اهلِ اسلام، از بهر احترامِ اسلام، در هیچ حال روا ندارند. و شما که مسلمانانید با یکدیگر راستی کار فرمایید و خیانت به جای یکدیگر نکنید و خون به ناحق از آن یکدیگر مریزید!»

پس سید بفرمود به قومِ مُحَلِّمِ ابْنِ جَثَّامَه تا دیتِ عامِرِ ابْنِ أَصْبَطِ به خویشانِ وی دادند.

سی‌ام، هم ابنِ اَبی حَدَرَد را بفرستاد خاص از بهر کُشتنِ رِفاعه ابنِ قَیسِ جُشمی. و حکایتِ وی چنان بود که ابنِ اَبی حَدَرَد زنی خواسته بود و صداقِ وی دو بیست درم کرده بود و مردی شجاع بود ولیکن درویش بود. و به خدمتِ سید آمد و گفت «یا رسول‌الله، زنی بخواسته‌ام و کاوینِ وی دو بیست درم است و صداق از من می‌خواهد و هیچ ندارم. اکنون، مرا یاری ده!»

سید او را گفت که «اگر صداقِ زنان از سنگِ رودخانه می‌بایستی دادن، هم زیادت بودی و این همه صداق نشایستی کردن. چرا چندین صداق می‌کردی؟» بعد از آن، وی را گفت «این ساعت چیزی نیست که به تو دهم. لیکن صبر کن تا چند روز دیگر!»

پس ابنِ اَبی حَدَرَد برفت، تا چند روز برآمد. بعد از آن، خبر آوردند که رِفاعه ابنِ قَیس لشکری جمع می‌کند از قَیس و جُشم و دیگر قبایلِ عرب که به جنگِ سید آیند. پس چون این خبر بیافتند، سید ابنِ اَبی حَدَرَد را به بر خود خواند و دو تنِ دیگر از صحابه همراه وی کرد و گفت «برو و رِفاعه ابنِ قَیس را به قتل آور!»

و این ابنِ اَبی حَدَرَد مردی بود که شجاعتی عظیم داشت. برخاست و برفت. و چون به نزدیکِ قبیلهِ رِفاعه رسید، خود را از گوشه‌ای کمین کرد و آن دو تنِ دیگر از گوشه‌ی

دیگر و ایشان را گفت که «چون آواز من بشنوید که گویم الله اکبر، از جای خود برخیزید و بر گوشه‌ی قبیله‌ی رفاعه زنید!»

پس کمین کردند تا شب درآمد و وقت نماز خفتن بگذشت. و اتفاق را، شبانی بود از آن رفاعه ابن قیس و اشتری چند به صحرا برده بود و هنوز نیامده بود. رفاعه از بهر وی برخاست و شمشیر حمایل کرد و گفت «می‌روم که شبان را بازطلبم. مگر که او را کاری افتاده است که تا این ساعت اشتران هنوز نیاورده است.»

و مردم قبیله‌ی وی در وی درآویختند و گفتند که «تو بنشین تا ما برویم!» و وی قبول نکرد. گفت «البتّه خود خواهم رفتن و هیچ کس را نگذارم که با من بیاید.»

و رفاعه برفت تا به نزدیک ابن ابی حدرد رسید که کمین کرده بود. و چون به نزدیک وی رسیده بود، ابن ابی حدرد کمین برگشود و تیری بینداخت و به سینه‌ی وی زد. و هم در حال، بیفتاد و جان بداد.

و چون وی بیفتاد، ابن ابی حدرد بدوید و سر او را برداشت و گفت «الله اکبر!» و روی درنهاد و در میان قبیله و قوم وی دوید — خود با آن دو تن دیگر که با وی بودند — و ایشان هر دو نیز آواز برآوردند و گفتند «الله اکبر!» و ایشان هر دو از گوشه‌ای و وی از گوشه‌ای دیگر.

و مردم قبیله چون آواز تکبیر از هر دو جانب قبیله شنیدند، پنداشتند که لشکری بسیار آمده‌اند و هزیمت در میان ایشان افتاد و باز خود نپرداختند و هر کسی از جای خود دست زن و فرزند خود می‌گرفتند و چیزی که سبک بود با خود برمی‌داشتند و می‌گریختند و باقی جمله‌ی رختها و مالها به جای رها می‌کردند. و ابن ابی حدرد با آن دو تن دیگر از صحابه برفتند و گله‌های اشتر و گوسفند جمله در پیش گرفتند و قماش‌ها هر چه می‌توانستند برگرفتند و روی در مدینه نهادند.

و ابن ابی حدرد را همچنان سر رفاعه ابن قیس با خود داشت. و چون به مدینه آمدند، بیاورد و در پیش سید نهاد و حکایت باز کرد.

پس سید از آن اشتران که آورده بود، سیزده اشتر خاص به ابن ابی حدرد داد و باقی چنان که حکم غنیمت بود، قسمت کرد.

در فرستادن لشکر به اطرافِ بلاد

سی و یکم، عبدالرحمان ابن عوف به غزوِ دوّمَت الجندَل فرستاد.
و حدیثِ وی چنان بود که عبدالله ابن عمر حکایت کرد و گفت که یکی از من سؤال کرد و گفت «دستار که بر سر بندند، شاید که کناره‌ی آن فروگذارند؟»
من گفتم او را که «تو را جواب دهم، اِنْ شَاءَ اللهُ الْعَزِيزُ.»
آن گاه، عبدالله ابن عمر به آن مرد حکایت کرد و گفت من با نُه تنِ دیگر از مهاجر در خدمتِ سیّد نشسته بودیم — و آن نُه تن: ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عبدالرحمان ابن عوف و عبدالله ابن مسعود و مُعَاذِ بْنِ جَبَل و حُذَیْفَةُ بْنُ یَمَانَ و ابوسَعیِدِ خُدَری — که جوانی از انصار درآمد و گفت «یا رسول الله، از مسلمانان کی فاضل تر است؟»
سیّد گفت «آن کس که خُلق و خویِ وی نیکوتر باشد.»
و دیگر بار، سؤال کرد و گفت «یا رسول الله، از مؤمنان کدام یک زیرک تر است؟»
سیّد گفت «زیرک تر کسی آن باشد که یادِ مرگ بیشتر کند و زودتر از آن وقت که مرگ آید بر سرِ وی، کارِ مرگ ساخته باشد.»
و چون سیّد از این سخن فارغ شده بود، عبدالرحمان ابن عوف را بفرمود که کار بسازد از بهرِ غزوی.
عبدالرحمان ابن عوف برخاست و به ترتیبِ راهِ غزو مشغول شد. و روزِ دیگر، به خدمتِ سیّد آمد و دستاری سیاه بر سر داشت.
پس سیّد او را به نزدیکِ خود خواند و آن عمامه از سرِ وی باز کرد و بعد از آن، دست دراز کرد و چهار انگشت از دنباله‌ی دستارِ وی فرو گذاشت و دستار بر سرِ وی کرد و گفت «ای پسرِ عوف، دستار چنین در سر بند — که چنین نیکوتر و بهتر است.»
و بعد از آن، بلال را بفرمود تا عَلَمِ به عبدالرحمان داد و او را به غزوِ دوّمَت الجندَل فرستاد.

سی و دوم، ابو عبیده ابن جراح بالشکری به کناره‌ی دریا فرستاد، از بهرِ غزوِ قومی از کُفَّار.
و سیّد یک اثبانه‌ی خرما به زواده‌ی ایشان نهاد و چند روز که در راه بودند، به آن قناعت می‌کردند، تا غایتی که هر یکی را از ایشان یک دانه خرما برسیدی.
پس چون به کناره‌ی دریا رسیدند، ضعیف و لاغر شده بودند و خرما در میانِ ایشان

نمانده بود. از میانه‌ی دریا، یک ماهی بزرگ بیرون افتاد به صحرا و ایشان آن ماهی را بگرفتند و بیست روز آن جایگاه مُقام کردند و جمله‌ی لشکر از آن ماهی خوردند و از روغن آن ماهی طعام می‌پختند و به کار می‌بردند. تا همه فربه شدند و باز حالتِ اوّلین شدند. و آن ماهی چنان بزرگ بود که یک پهلوی وی برافراشتند، شخصی از ایشان که از همه درازتر بود بر اشتری نشست و همچنان سوار در زیر پهلوی آن ماهی بگذشت و سر وی به هیچ جای آن پهلو نیامد از بلندی که بود. و پس چون از غزو فارغ شدند و باز مدینه آمدند، حکایت آن ماهی باز سیّد بگفتند. و سیّد گفت «آن روزی بود که حق تعالی به شما فرستاده بود.»

سی و سوم، عمرو ابن اُمیّه‌ی ضَمَری را بفرستاد به مکه، خاص از بهر کُشتن ابوسُفیان ابن حَرَب — در آن وقت که خُبیب ابن عَدی و اصحابِ رَجِیع را به قتل آورده بودند. و عمرو ابن اُمیّه‌ی ضَمَری به مکه رفت و پیش از آن که ابوسُفیان ابن حَرَب را دریافتی، او را بشناختند و بگریخت و باز مدینه آمد. و او را اتّفاقِ کُشتن ابوسُفیان نیفتاد. سی و چهارم، زید ابن حارِثه را به غزوِ مدین، به ساحلِ بحر فرستاد و از آن جایگاه اسیران بسیار به مدینه آورد. سی و پنجم، سالم ابن عُمیر را بفرستاد، خاص از بهر کُشتن مردی مُنافق که با سیّد دشمنی می‌کرد. و نام آن مُنافق ابوَعَفْک بود. و سالم ابن عُمیر برفت و او را به قتل آورد. سی و ششم، عُمیر ابن عَدی را بفرستاد تا عَصَمَا — دخترِ مروان — به قتل آورد.

و سبب آن بود که این عَصَمَا زنی ابوَعَفْک بود که سالم ابن عُمیر او را به قتل آورده بود. و چون شوهرش به قتل آورده بودند و وی زنی فصیح‌ه‌ای بود و شعر گفتی و عیبِ مسلمانان کردی و آن دینِ اسلام. و بعد از آن، حکایت کردند در خدمتِ سیّد و عُمیر ابن عدی را که هم از قوم وی بود، بفرمود تا برفت و آن زن به قتل آورد.

و عُمیر هم در شب برفت و آن زن را به قتل آورد و روز دیگر، به خدمتِ سیّد آمد و گفت «یا رسول الله، عَصَمَا را به قتل آوردم.»

سیّد وی را گفت «ای عُمیر، نُصرتِ خدای و پیغامبر کردی به کُشتن عَصَمَا.»

سی و هفتم، کُرز ابن جابر: سیّد او را بفرستاد از دنباله‌ی قومِ بَجِیلَه که آمده بودند و

در فرستادن لشکر به اطراف بلاد

اسلام آورده بودند و بعد از آن، غدر کرده بودند و مُرتد شده بودند. و حکایت ایشان چنین بود که قومی از قبیله‌ی بَجِیلَه برخاستند و به مدینه آمدند و مسلمان شدند. و در مدینه می‌بودند و ایشان را هوای مدینه نمی‌ساخت و سُپُرزهای ایشان بزرگ شد و رویهای ایشان زرد گشت. آن‌گاه، سید چون ایشان را چنان دید، گفت «شما در صحرا پرورده‌اید و شما را هوای مدینه نسازد. اگر شما را دل می‌خواهد، چند روز به صحرا روید، آنجا که اشتران ما می‌چرانند و شیر و بولِ اشتران می‌خورید و می‌آشامید تا تندرست شوید و بعد از آن، به مدینه باز آیید.»

ایشان برخاستند و به بیرونِ مدینه رفتند و چند روز آنجا بودند و شیر و بولِ اشتر می‌خوردند تا باز حالِ صحت آمدند و تندرست شدند و قوت گرفتند. و چون قوت گرفته بودند، مُرتد شدند و آن غلام که از آن سید بود و گله‌ی اشتر نگاه می‌داشت بکشتند و چشمهای وی خار درش فرو کردند و گله‌ی اشتر در پیش گرفتند و بُردند. و چون خبر به مدینه آوردند، سید کُرز ابن جابر را بفرستاد از دنباله‌ی ایشان. و ایشان را دریافت و بگرفت و به مدینه باز آورد.

بعد از آن، سید بفرمود تا هر چهار دست و پای ایشان ببردند و چشمهای ایشان برکنند تا آن وقت که بُردند.

سی و هشتم، اُسامه ابن زید را با لشکری بسیار به غزوِ شام و زمینِ فلسطین فرستاد. و این آخرِ همه‌ی لشکرها بود که سید به غزوها فرستاده بود. و لشکرِ مهاجر جمله همراه وی کرده بود.

و حدیثِ ثَمَامه ابن اُتَالِ حَنْفِی چنان بود که لشکری از آن سید بیرون رفته بود از مدینه و اتفاقاً، بر سرِ ثَمَامه ابن اُتَالِ افتادند و او را بگرفتند. و این ثَمَامه از رؤسای یمامه بود و حُکمِ وی بر اهلِ یمامه و طی و یمن نافذ بودی. و گذرگاهِ کاروانِ یمن که طعام‌ها به مکه آوردندی بر وی بودی.

و چون لشکرِ سید او را اسیر گرفتند و وی را نمی‌شناختند. پس چون وی را به مدینه بردند، سید او را بشناخت و گفت «شما نمی‌دانید که این کیست که وی را اسیر گرفته‌اید؟» گفتند «نه، یا رسول الله.»

در فرستادن لشکر به اطرافِ بلاد

گفت «این ثمامه ابن اُتالِ حَنَفِی است — رئیسِ اهلِ یمامه.» آن‌گاه، ایشان را گفت که «او را نگاه دارید و نیکو دارید!»

و چون به خانه رفت، بفرمود تا طعام از بهرِ وی بساختند و بفرستاد. و بعد از آن، بامداد و شبانگاه، طعام به وی می‌فرستادند. و سید هر روز خود برخاستی و به پیشِ وی رفتی و گفتی «ای ثمامه، مسلمان شو!»

ثمامه گفتی «ای محمد، قصّه دراز کنی. اگر کُشتنی‌ام، بفرمای تا مرا بکشند! و اگر ما را باز می‌فروشی، بفرمای تا چند می‌خواهی!»

و چون وی چنین بگفتی، سید از پیشِ وی برخاستی و بازِ خانه رفتی. چون چند روز بر این بگذشت، سید بفرمود و بند از پایِ وی برگرفتند و وی را دستوری دادند.

پس چون وی را دستوری داده بودند، برخاست و به گورستانِ بقیع رفت و وضو ساخت و غُسلی برآورد و به خدمتِ سید آمد و مسلمان شد. و چون مسلمان شده بود، گفت «یا رسول‌الله، پیش از آن که مسلمان شدمی، در جهان مرا هیچ کس از تو دشمن‌تر نبود. و این ساعت، در جهان مرا هیچ کس از تو دوست‌تر نیست.»

و چون شب درآمد، به قاعده‌ی هر روز، او را طعام بردند. و چون طعام از پیشِ وی برگرفتند، پیدا بود که چه خورده بود. و هر روز همه بخوردی. و مردم تعجب کردند و گفتند «وی که هر روز چندین طعام می‌خورد و امروز که مسلمان شده است، پیدا است که چه خورده است. این چون تواند بود؟»

آن‌گاه، سید گفت «چرا چندین تعجب کنید؟ بدانید که کافر به هفت رودگانی طعام می‌خورد و مسلمان به یک معده.»

بعد از آن، ثمامه برخاست و روی بازِ مکه نهاد. و چون به نزدیکِ مکه رسیده بود، احرام به عُمَره گرفت. و چون به اندرونِ مکه رفت، آواز برداشت و لَبَّیک می‌گفت، تا برفت و طواف کرد. چنین گویند که اوّل کسی که در اسلام لَبَّیک به آشکارا گفت، ثمامه بود.

و قَریش چون آوازِ لَبَّیکِ وی بشنیدند، به برِ وی دویدند و او را بگرفتند و خواستند که وی را بکشند. و بعد از آن، اندیشه کردند که اگر ما او را بکشیم، هیچ کس از مکه به یمامه نتواند رفتن و هیچ کاروان نگذارند که باری یا متاعی به مکه آورد. پس او را

دستوری بدادند.

و ثَمَامَه هم پیش قُرَیْشِ سوگند خورد و گفت «نگذارم که یک دانه غلّه از یمامه به مکه آورند، الاّ که سید دستوری دهد.»

پس چون به یمامه رفت، کس نگذاشت که از آن جانب بار به مکه آوردندی، تا آن وقت که اهل مکه به تنگ آمدند و نوشته‌ای از بهر شفاعت سید نوشتند و صَلَاتِ رَحْمِ باز یاد وی آوردند، تا سید نامه نوشت. و بعد از آن، رها کرد تا بار به مکه می آوردند.

در وفات پیغامبر ما

و ابتدای رنجوری سید که در آن رنجوری وفات خواست یافت، در ماهِ ربيع الاول بود. محمد ابن اسحاق گوید در آن شب که ابتدای رنجوری وی خواست بودن، برخاست در میانه‌ی شب و به گورستانِ بقیع رفت و اهل گورستانِ بقیع را آمرزش خواست و باز خانه آمد. و بامداد که برخاست، ابتدای رنجوری در وی ظاهر شده بود.

و هم محمد ابن اسحاق می گوید و روایت می کند از ابو مؤیبه — غلام سید — که وی گفت در آن شب که سید را رنجوری ظاهر خواست شدن، در میانه‌ی شب، سید مرا از خواب بیدار کرد و گفت «ای ابو مؤیبه، بیا با من به گورستانِ بقیع رویم — که امشب مرا فرموده اند که اهل گورستانِ بقیع را آمرزش خواهم.»

پس من با وی برفتم. و بعد از آن که سید سلام بر اهل گورستان کرده بود و تهنیت ایشان گزارده بود و گفته بود که «فتنه‌ی آخر الزمان روی بنموده است، یکی از پی یکی، هر یکی که پیدا شود، بتر باشد از اول که آن گذشته باشد»، روی با من کرد و گفت «یا ابو مؤیبه، مرا مخیر کرده اند میان مُلکِ دنیا و زندگانیِ دراز و بعد از آن بهشت و میان مرگ و دیدن حق تعالی و یافتن بهشت.»

من گفتم «پدرم و مادرم فدای تو باد! یا رسول الله، اکنون مُلکِ دنیا و زندگانیِ دراز و بعد از آن بهشت اختیار کن!»

بعد از آن، سید گفت «لا وَاللّهِ، یا ابو مؤیبه، بل که مرگ و دیدار حق و یافتن بهشت

اختیار کردم.»

و چون این بگفته بود، اهل بقیع را امرزش خواست. و بعد از آن، به خانه بازآمد و ابتدای رنجوری او را حاصل شد.

عایشه حکایت کرد و گفت در آن شب که سید از گورستان بقیع باز خانه آمده بود، اتفاق مرا درد سر می کرد و دست بر سر نهاده بودم و می گفتم «وای درد سر!» سید گفت «یا عایشه، مرا نیز درد سر می کند.» و بعد از آن، از سر طبیعت و مزاج، گفت «یا عایشه، تو را چه زیان داشتی اگر پیش از من بمردی و من تو را دفن کردمی و نماز بر تو بکردمی؟»

من گفتم «یا رسول الله، کاشکی که چنین بودی! لیکن من یقین می دانم که چون من مُرده باشم و تو از سر گور من بازگردیده باشی، هم در روز، دیگر عروسی باز جای من نشانی.»

پس چون من چنین بگفتم، سید تبسمی بکرد و هم در حال، تب و رنجوری بر وی پیدا شد. و چند روز، وی را تب می گرفت و به نوبت، چنان که قاعده بود، به حُجره‌ی زنان می گردید و می خُفت.

بعد از آن، رنجوری بر وی سخت شد. دستوری خواست از زنان که در خانه‌ی من باشد و من او را تعهد می کنم. و زنان او را دستوری دادند. و سید در خانه‌ی من وفات یافت.

عایشه حکایت کرد و گفت که چون زنان سید او را دستوری دادند که در خانه‌ی من باشد، رنجوری در وی اثر کرده بود. چون خواست که به حُجره‌ی من آید، عصابه بر سر بیست و دستی بر دوش علی افگند و دستی بر دوش فضل ابن عباس و خود پای در زمین می کشید، تا آن وقت که در خانه‌ی من آمد.

پس چند روز دیگر برآمده بود و رنجوری بر وی دراز شده بود. روزی، گفت «هفت مَشک آب از هفت چاه مختلف بخواید و بر من فرو ریزید، تا به مسجد روم و مردم را وصیتی کنم!»

برفتند و هفت مَشک از هفت چاه مختلف بیاوردند و سید را بازنشانند و آن آبها بر وی ریختند.

و بعد از آن، گفت «بس، بس!»

جامه بخواست و درپوشید و عصابه به سر بست و او را به مسجد درآوردند و بر منبر رفت و روی به صحابه آورد و گفت «حق تعالا بنده‌ای از بندگان خدای مُخیر گردانید میان دنیا و آخرت و میان مرگ و لقای حق. و او مرگ و دیدار حق اختیار کرد بر دنیا.» ابوبکر بدانست که سید این سخن از بهر خود می‌گوید و وفات وی نزدیک است. آن‌گاه، بگریست و گفت «یا رسول الله، مادر و پدرم فدای تو باد! مرا طاقت فراق تو نبود.» این می‌گفت و می‌گریست.

پس سید او را گفت «آهسته باش، ای ابوبکر!» و بفرمود که هر دری که از خانه‌ی صحابه در مسجد گشوده بودند جمله برگرفتند، الا آن در که از خانه‌ی ابوبکر در مسجد بود. گفت «آن را به حال خود بگذارید!» و هم در آن حال، روی باز صحابه کرد و گفت «هیچ کس فضیلت صحبت من چندان نیافت که ابوبکر یافت.» و دیگر گفت «اگر کسی را به جز خدای دوست می‌گرفتمی، ابوبکر را به دوستی بگرفتمی.» بعد از آن، روی باز مهاجر کرد و گفت «در حق انصار من نیکویی کنید و در حق ایشان، وصیت خیر فرمایید — که ایشان عیب‌های اسرار منند و یار و غمگزار منند.»

و عایشه روایت می‌کند که بسیار از سید می‌شنیدم که می‌گفت «حق تعالا قبض روح هیچ پیغمبر نکرد، الا که پیشتر او را مُخیر گردانید میان زندگانی و مُلک دنیا و میان لقای خود و عیش آخرت.» و چون وفات وی نزدیک شده بود، آخر سخنی که از وی شنیدم این بود که می‌گفت «دیگر بار زندگانی دنیا و عیش آن نمی‌خواهم، بل که لقای تو و عیش بهشت می‌خواهم.» و چون این سخن از وی بشنیدم، دانستم که سید وفات خواهد یافتن. و هم عایشه می‌گوید که رنجوری سید سخت پیدا و دراز شد و به نماز بیرون نتوانست رفتن. و وقت نماز برسد، گفت «ابوبکر را بگویند تا با مردم نماز کند!»

من گفتم «یا رسول الله، ابوبکر مردی تنگدل است و آوازی باریک دارد و در نماز بسیار می‌گرید. کسی دیگر بفرماید تا با مردم نماز کند!»

و سید به سخن من التفات نکرد. دیگر بار، گفت «ابوبکر را بگویند تا برود و با مردم نماز کند!»

و دیگر بار، همان سخن باز گفتم.

پس سید بر من خشم گرفت و گفت «شما از آن زنانید که یوسف را از راه ببردید و بر

وی دروغ گفتید.» یعنی خاموش باشید — که زنان ناقص عقل باشند و در غور هیچ کار نرسند.

و عایشه گفت که من این سخن از بهر آن می گفتم که می دانستم که مردم نتوانند دیدن که کسی قائم مقام پیغمبر خدای بازایستد و به جایگاه وی نماز کند و ترسیدم که پدرم دشمن گیرند و خواستم که امامت باز دیگری افکنند.

و روایتی دیگر آن است که چون رنجوری وی سخت شد و به نماز نتوانست رفتن و وقت نماز در رسید و بلال، به قاعده‌ی هر روز، آواز داد و قامت گفت و جماعتی پیش سید نشسته بودند، ایشان را گفت «بروید و ابوبکر را بگویید تا با مردم نماز کند!»

و عبدالله ابن زَمعه حاضر بود و گفت من برخاستم که بروم و ابوبکر را بگویم تا با مردم نماز کند. برفتم و ابوبکر نه حاضر بود در مسجد. و عمر را گفتم «یا عمر، برخیز و با مردم نماز کن!»

عمر برخاست و با مردم نماز کرد. و عمر را آوازی درشت بود. و چون گفت «اللَّهُ أَكْبَرُ»، سید در اندرون حُجره، آواز وی بشنید و گفت «کجاست ابوبکر؟ — که خدای و اهل اسلام نپسندند که چون ابوبکر حاضر باشد، دیگری امامت کند.»

پس چون عمر از نماز فارغ شده بود، سید کس فرستاد و ابوبکر بخواند و او را بفرمود تا دیگر بار با مردم نماز کرد.

بعد از آن، عمر عبدالله ابن زَمعه را بدید. گفت «دیدم که چه کردی با من؟ — که من چنان پنداشتم که سید مرا فرموده است. و اگر نه، به خدای که من هرگز بر نخاستم و با مردم نماز نکردم.»

پس عبدالله ابن زَمعه عذر خواست در عمر و گفت «مرا معذور می‌دار، یا عمر — که پیغمبر به من فرمود که بیایم و ابوبکر را بگویم تا نماز کند. و چون بیامدم و او را ندیدم و به تو گفتم، از بهر آن که تو اولاً تر بودی از حاضران.»

و محمد ابن اسحاق می گوید که سید هم در رنجوری وفات، بر منبر رفت و بعد از آن که حمد و ثنای خدای بگفته بود، روی باز مهاجر و انصار کرد و گفت «ای صحابه‌ی من، حکم اُسامه ابن زید در این لشکر که با وی به شام می فرستم نافذ دارید و هیچ سخن در آن مگویید تا بروند — که به جان من که او سزاوار امارت است و همچنین پدرش سزاوار

إمارت بود. و اگر چه شما را در إمارتِ پدرش سخن گفتید، چنان که این ساعت در إمارتِ وی سخن می‌گویید و می‌گویید که چون باشد که جوانی کودک بر سرِ بزرگانِ مُهاجر و اَنصار امیر باشد؟»

این قدر بگفت و فرود آمد و بعد از آن، لشکر بیرون شدند.

و سببِ این سخن آن بود که چون سیدُ أسامه ابن زید را بفرمود که به غزوِ شام رود و لشکری بسیار از مُهاجر و اَنصار بفرمود که با وی بروند، در آن روز رنجوریِ سیدِ ظاهر شد و مردم رغبتی چنان نمی‌نمودند که با أسامه ابن زید بروند، از بهر آن که أسامه ابن زید جوان و کودک بود و مردم می‌گفتند که «چون شاید بودن که وی حُکم بر بزرگانِ مُهاجر و اَنصار کند؟» و از این سبب، لشکر توقّف می‌کردند و روز به روز همی‌کردند و از مدینه بیرون نمی‌رفتند. و سیدُ آن باز می‌شنید و می‌رنجید و باز آن که رنجور بود، عظیم دل در بندِ آن داشت که آن لشکر به جانبِ شام روانه شود. پس، روزی، برخاست و عصابه بر سر بست و بر منبر رفت و ایشان را موعظت و پند فرمود و گفت «ای مردمان، أسامه ابن زید سزاوارِ امیریست و پدرش سزاوارِ امیری بود و فرمانِ وی که برید، همچنان است که فرمانِ من می‌برید.»

پس چون این سخن از سیدُ بشنیدند، لشکر خُرسند شدند و با أسامه ابن زید بیرون شدند. و چون یک منزل رفته بودند، خبرِ وفاتِ سیدُ به ایشان رسید.

و آنس ابن مالک گوید که روزِ دوشنبه بود که سیدُ وفات یافت. و چون وی را وفات خواست رسیدن، وقتِ نمازِ بامداد، برخاست و آن دری که از مسجد به خانه گشوده بودند باز کرد و در میانِ در بیستاد و به مردم نگاه می‌کرد که نماز می‌کردند. پس جماعت چون سیدُ را بدیدند، از خُرْمی به هم برآمدند و صفها گشاده کردند و پنداشتند که سیدُ به نماز خواهد آمدن. تا سیدُ ایشان را اشارت کرد و گفت «شما بر جای خود باشید و حرکت مکنید!»

و سیدُ آن زحمت و کثرتِ مسلمانان در نماز بدید و صفهای ایشان دید راست و دستها که از سرِ ادب بر هم نهاده و به هیئتی هر چه تمام‌تر و نیکوتر همه روی در قبله آورده، عظیم خُرْم شد، چنان که از خُرْمی تبسمی بکرد و باز خانه گردید. آنس ابن مالک گفت که من هرگز سیدُ را خُرْم‌تر از آن ساعت ندیدم، تا چنان پنداشتم که رنجها به کلی از او

زایل شده است.

(و چنین گویند که عمر را در آخر عهد، گفتند که «خلیفه تعیین بکن!» گفت «اگر خلیفه بر سر اُمت بگمارم، تواند بودن — که آن کس که از من بهتر است خلیفه برگماشت (یعنی ابوبکر). و اگر خلیفه نگمارم، تواند بودن — که آن کس که از من بهتر بود خلیفه نگماشت (یعنی سید).»

و چون عمر این چنین بگفت، مردم بدانستند که سید هیچ خلیفه تعیین نکرده بود. و اگر نه سخن عمر بودی، خلافت ابوبکر به تعیین سید ثابت بودی. از بهر آن که عمر نماز کرد با مردم و سید آواز تکبیر بشنید و برنجید و چون عمر از نماز فارغ شد، سید کس بفرستاد و ابوبکر را بخواند و او را بفرمود تا دیگر بار نماز با مردم باز کرد.

و ابوبکر ابن عبدالله ابن ابی مُلیکه روایت کرد که هم در آن روز که سید وفات خواست یافت، یعنی روز دوشنبه، عصابه بر سر بست و به نماز صبح بیرون آمد. و ابوبکر با مردم نماز می کرد. و چون سید به مسجد درآمد، مردم صفها برگشودند و راه باز دادند تا سید در پیش رود. و ابوبکر چون حس مردم بشنید که صف از هم می گشودند، دانست که آن حرکت از بهر سید می کنند. پس وی قصد آن کرد که وی باز پس آید و سید در پیش رود. سید دست بر پشت وی نهاد و نگذاشت که باز پس آید و گفت «به حال خود باش، یا ابوبکر، و نماز تمام با مردم بکن!» و سید برفت و در پهلوی ابوبکر، از دست راست وی، بر زمین نشست و نماز بکرد.

و چون نماز کرده بود، روی با مردم کرد و آواز برداشت و گفت «ای صحابه‌ی من، ای مسلمانان، بدانید که آتش دوزخ برافروخته است و فتنه‌های آخر الزمان، همچون شب تاریک، روی بنموده است. و به خدای که هیچ باز نگذاشته‌ام از حلال و حرام الا که شما را بگفته‌ام و بیان آن از قرآن با شما بکرده‌ام. اکنون، اگر خواهید که در دنیا و آخرت رستگار شوید و از فتنه‌های آخر الزمان امین و فارغ گردید، تمسک به قرآن کنید و حلال آن حلال دارید و حرام آن حرام دارید!»

و چون سید از این سخن‌ها فارغ شده بود، ابوبکر او را گفت «یا رسول الله، امروز بحمد الله بهتری.»

و عبدالله ابن عباس حکایت کند که هم در آن روز که سید وفات خواست یافتن، بامداد، علی از پیش سید بیرون آمد و مردم پیش وی آمدند و پرسش می کردند که سید چه گونه است.

علی می گفت «امروز بحمدالله او را هیچ رنجی نیست.»

پس چون علی چنین بگفت، عباس دست وی بگرفت و به گوشه ای برد و گفت «یا علی، تو هنوز احوال نمی دانی و می گویی که پیغامبر بهتر است. و به خدای که من امروز آثار و علامت مرگ بر وی دیدم و از روی وی بشناختم و همچنان که مرا معلوم شده است از قوم بنی عبدالمطلب، چون اجل ایشان نزدیک رسیدی. و هرآینه من می دانم که وفات وی نزدیک شده است. اکنون، بیا تا به بر وی رویم و باز دانیم که بعد از وی کار خلافت که را خواهد بودن، تا اگر از آن ماست دانیم و اگر از آن غیر ماست دانیم و باری وصیتی در حق ما بکند.»

علی گفت «مرا با این سؤال کاری نیست. و اگر سید ما را منعی می کند، یقین می باید دانست که هیچ کس بعد از وی چیزی به ما ندهد و اگر چند وصیت ما را کرده باشد.»
و هم در آن روز که ایشان این سخن بگفته بودند، سید وفات یافت و به جوار حق رسید. و وفات سید روز دوشنبه بود — چاشتگاه گرم.

و عایشه گفت که هم در آن روز که سید وفات خواست یافتن، نماز بامداد، به مسجد رفته بود و مردم را پند داده بود و وصیت کرده بود. و چون از وصیت و نصیحت برداخت، باز خانه آمد و سر در کنار من نهاد که عایشه بودم. و در آن حالت، یکی از خویشان من درآمد و مسواکی سبز در دست داشت. و سید در آن نگاه می کرد و من دانستم که وی را آن مسواک می باید. گفتم «یا رسول الله، مگر آن مسواک می خواهی؟»
گفت «بلی.»

من آن مسواک بستدم و در دهان بنهادم و نرم کردم و به دست سید دادم. و سید آن مسواک از من بستد و سخت در دندان مالید و بعد از آن، بینداخت.

آن گاه، دیدم که قوت از وی ساقط می شد و در کنار من گران می شد. پس در روی وی نگاه کردم و چشمهای وی دیدم که از جای خود برخاسته بود. و گوش فرا وی داشتم و می شنیدم که می گفت «جوار حق می خواهم در بهشت، نه زندگانی و عیش

دنیا.»

آن گاه، گفتم «یا رسول الله، دانم که این حالتِ آخرتین است تو را و تو را مُخیر کرده اند میانِ دنیا و آخرت و تو آخرت اختیار کردی.»
پس چون من این سخن بگفتم، هم در حال، در کنارِ من، روح بسپرد و به جوارِ حق رسید. و من از نادانی برخاستم و سرِ سیّد از کنارِ خود فرو نهادم و در میانِ زنان رفتم و می‌گریستم و بر رویِ خود می‌زدم.

و ابوهریره روایت می‌کند که چون سیّد وفات یافت، عمر به مسجد درآمد و مُناققان را دید که سر در گوشِ یکدیگر نهاده بودند و هر یکی سخنی می‌گفتند. پس عمر تُند شد و بر پای خاست و گفت «جماعتی از مُناققان می‌گویند که پیغامبر بُرده است. به خدای که مُرده است، ولیکن به نزدِ حق رسیده است. همچنان که موسا رفت و بعد از چهل روز باز بر قومِ خود آمد و سامری قومِ وی را هلاک کرد، اکنون پیغامبرِ ما به نزدِ حق رفته است و زود باز خواهد آمدن. و چون باز آید، هر آن کسی که گفته باشد که وی بُرده است، زبانِ وی بُرد و او را سیاست کند.»

و ابوبکر هنوز خبر نداشت. و چون وی را خبر کردند، از خانه بیرون آمد و چون به درِ مسجد رسید، دید که عمر سخن با مردم می‌گفت و وی هیچ التفات نکرد. تا اوّل به حُجره‌ی عایشه رفت و سیّد را دید که در گوشه‌ی صُفّه بخوابانیده بودند و بُردی یمانی بر رویِ وی کشیده بودند. ابوبکر برفت و آن بُرد از رویِ وی برداشت و بوسه‌ای بر رویِ وی نهاد و گفت «مادر و پدرم فدایِ تو باد! یا رسول الله! طعمِ مرگ که حق تعالی بر تو نوشته بود بچشیدی. لیکن بعد از این، عیشِ ابد تو راست و مملکتِ بهشت جاوید تو را خواهد بودن.»

این بگفت و بُرد باز رویِ وی کشید و از حُجره بیرون آمد و در مسجد شد. و همه‌ی مردم حاضر بودند و عمر هنوز سخن با ایشان می‌گفت. آن گاه، ابوبکر گفت «یا عمر، آهسته باش!» و عمر همچنان آواز برداشته بود و خاموش نمی‌شد.

پس ابوبکر چون دید که عمر خاموش نمی‌شود، به سخن درآمد. و چون سخن ابوبکر بشنیدند، همه روی باز وی کردند و عمر را رها کردند و گوش باز سخنِ وی نکردند. آن گاه، ابوبکر به حمد و ثنایِ حق تعالی درآمد. بعد از آن، گفت «هر کی محمّد را

در وفات پیغمبر ما

می پرستید، بدانید که محمد مُرد و هر کی خدایِ محمد می پرستید، بدانید که خدای زنده‌ی همیشه است.» و بعد از آن، این آیت فروخواند: «محمد نیست الا پیغامبری چنان که پیغامبرانِ دیگر از پیشِ وی آمده‌اند و رفته‌اند. پس اگر وی بمیرد یا او را بکشند، نباید که شما از دینِ اسلام برآیید — که اگر محمد بمُرد، خدایِ محمد هرگز مُرد و نمیرد و هیچ زبانی نباشد خدای را اگر شما از دین برگردید. باز داشت همه از وی و پاداش همه از وی — که شاگران را بهشت جزا دهد و عاصیان را دوزخ.»

پس چون ابوبکر این سخن بگفت و این آیت برخواند، مردم همه آرمیده شدند و آن اضطراب و اختلاف از میان ایشان برخاست.

و عمر گفت که همانا که من هرگز این آیت نخوانده بودم، تا ابوبکر باز یاد من آورد و از قولِ ابوبکر مرا یقین شد که سید از دنیا برفته است. و تا آن وقت، مرا هنوز باور نمی‌شد.

(ابن عباس حکایت کرد و گفت روزی عمر را دیدم هم در عهدِ خلافتِ خودش که در راهی تنها می‌رفت و دَرّه‌ای در دست داشت و هر ساعت دَرّه دراز کردی و بر پایِ خود زد. و بعد از آن، روی باز پس کرد و مرا بدید و گفت «یا ابن عباس، هیچ دانی که آن روز که پیغامبر وفات یافته بود، من آن سخن از بهر چه می‌گفتم؟» یعنی آن که گفته بود که پیغامبر مُرده است، بل که غایب شده است و باز بر اُمتِ خود آید، همچنان که موسای چهل روز غایب گشت و باز بر اُمت آمد.

ابن عباس گوید گفتم «نه، یا امیرالمؤمنین.»

گفت «چون خبرِ وفاتِ وی به من رسید، این آیت فروخواندم که حق تعالی گفت من شما را که صحابه‌اید و اُمتِ پیغامبرِ منید، از میانِ خلائق برگزیدم و شما را اختیار کردم تا فردای قیامت بر اعمالِ دیگر اُمتان گواهی دهید و پیغامبر بر اعمالِ شما گواهی دهد. و من از فحوائی این آیت گمان بردم که پیغامبر بخواد زیستن تا عصرِ صحابه به جملگی درگذرد.»

و عمر چنان پنداشت که چون سید گواهِ اعمالِ صحابه و اُمت خواهد بودن، مرگِ وی غیبتی باشد که بعد از آن، وی را رجوعی افتد تا به تمامی وقوف یابد بر احوال و اعمالِ ایشان.)

حکایت زنان پیغامبر ما

محمد ابن اسحاق گوید که چون سید از دنیا مُفارقت کرد، نه زن در خانه‌ی وی بودند: عایشه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر و أمّ حبیبه دختر ابوسفیان ابن حرب و أمّ سلمه دختر ابوأمیه ابن مغیره و سوده دختر زمه ابن قیس و زینب دختر جحش ابن رثاب و میمونه دختر حارث ابن حزن و صفیه دختر حی ابن اخطب و جویریّه دختر حارث ابن ابی ضرار.

این نه آن بودند که چون سید از دنیا مُفارقت کرد در خانه‌ی وی بودند. و دیگر جمله‌ی زنان که سید در همه‌ی عمر خود بخواسته بود سیزده بودند:

اول، خدیجه بود. و جمله‌ی فرزندان سید از وی بودند، الا ابراهیم که از ماریه به وجود آمد. و تا وی بود، هیچ زن دیگر نخواست. و بیست اشتر جوان ماده صدق وی کرده بود. و دوم، عایشه بود. و سید او را در مکه بخواست. و چون به مدینه رفت، او را به خانه برد. و هفت ساله بود چون نکاح وی کرد و نه ساله بود که وی را به خانه برد. (و چنین گویند که ده ساله بود.) و از جمله‌ی زنان که سید خواسته بود، وی بود که بکر بود. و چهارصد درم صدق وی کرده بود.

و سوم، سوده بنت زمه بود. و صدق وی نیز چهارصد درم بود.

و چهارم، زینب بنت جحش بود. و صدق وی نیز چهارصد درم بود. و پیش از سید، در خانه‌ی زید ابن حارثه بود که غلام سید بود.

و پنجم، أمّ سلمه بود، دختر ابوأمیه ابن مغیره. و صدق وی لحافی و قدحی چوبین و خوانچه‌ای بزرگ چوبین و دیگی بود.

و ششم، حفصه بنت عمر بود. و صدق وی نیز چهارصد درم بود.

و هفتم، أمّ حبیبه بنت ابی سفیان بود که نجاشی او را از بهر سید بخواست. و صدق وی چهارصد دینار کرده بود.

و هشتم، جویریّه بنت حارث بود. و صدق وی نیز چهارصد درم بود. و او را آزاد کرده بود و به نکاح خود درآورده بود.

حکایت زنان پیغامبر ما

و نهم، صفیه بنت حبی ابن اخطب بود که از غنیمت خیبر به سید رسیده بود. و او را آزاد کرده بود و به نکاح خود درآورده بود.

و دهم، میمونه بنت حارث بود. و صداق وی نیز چهارصد درم بود. و چنین گویند که مرد برفت و او را از بهر سید بخواست. و میمونه در تحمل نشسته بود — بر اشتر — و جواب داد و گفت «اشتر و آن چه بر اشتر است فدای خدای و پیغامبر وی باد!»

و یازدهم، زینب بنت خزیمه بود. و صداق وی نیز چهارصد درم بود. و او را «أم المساکین» گفتندی، از بس که تیمارداشت و شفقت درویشان کردی.

این یازده آن بودند که سید ایشان را به خانه برده بود. و دو پیش از وی وفات یافته بودند: خدیجه و زینب بنت خزیمه. و باقی نه دیگر آن بودند که در حجره‌ی وی بودند، تا وی از دنیا مفارقت کرد. و دو زن دیگر — که تمامی سیزده باشد — بخواسته بود، لیکن ایشان را به خانه نبرده بود: یکی آسما دختر نهمان الکندیه — که چون وی را بخواسته بود، بیاضی بر وی پیدا آمد و وی را چیزی بداد و باز خانه‌ی پدر گسیل کرد و به نزدیک وی نرفت. و دیگر عمره بنت یزید الکلابیه بود که وی حدیث العهد بود به کفر. و چون سید او را بیاورد و خواست که با وی نزدیکی کند، او استعاضت کرد و گفت «پناه می‌گیرم به خدای از تو!»

سید چون این از وی بشنید، گفت «کسی که به خدای پناه گرفت از ما، نزدیک وی نشاید رفتن و دست بر وی نشاید زدن.»
پس او را به خانه‌ی خود گسیل کرد.

و این سیزده زن که سید بخواسته بود، شش از قریش بودند — خدیجه و عایشه و حفصه و أم حبیبه و أم سلمه و سوده بنت زمه — و باقی دیگر از قبایل عرب بودند. الا صفیه دختر حبی ابن اخطب که وی از رؤسای یهود بود.

حکایت بیعت با ابوبکر

محمد ابن اسحاق گوید که چون سیّد از دنیا برفت و به جوارِ حق رسید، پیش از آن که او را دفن کردند، اختلاف و فرقت در میان صحابه افتاد. و جمله‌ی انصار بر سرِ سعد ابن عباده جمع آمدند و علی با طلحه و زبیر گوشه گرفتند و به خانه‌ی فاطمه رفتند و بنشستند و عمر و باقی مهاجر با ابوبکر بودند.

و در این حال، کسی به بر ابوبکر و عمر آمد و گفت «اگر شما غمخوارگی دین اسلام نکنید و کارِ مسلمانان در نیابید، دشوار باشد. اکنون، پیش از آن که کار از هم برود و تدارک نتوان کرد، سعی‌ای و جدّی بنمایید و نسقی بر کارِ مسلمانان بنهید!» گفتند «چون است؟»

بعد از آن، آن کس که آمده بود گفت «انصار همه بر سرِ سعد ابن عباده جمع شده‌اند و او را امیر و حاکم خود خواهند ساختن و همچنین، هر کسی گوشه‌ای گرفته‌اند.» عمر گفت «یا ابوبکر، برخیز تا برویم و ببینیم که انصار سرِ چه دارند؟» و چون آن مرد این سخن ایشان را می‌گفت، سیّد هنوز در خانه بود و او را دفن نکرده بودند.

ابوبکر و عمر برخاستند و برفتند و در راه که می‌رفتند، دو مردِ پارسا از صحابه پیش ایشان بازآمدند و گفتند «کجا می‌روید؟»

ابوبکر و عمر گفتند «به پیش انصار می‌رویم تا ببینیم که ایشان خود سرِ چه دارند.» آن دو مرد ایشان را گفتند «بازگردید و کارِ خود بسازید — که انصار بیعت کردند با سعد ابن عباده.»

عمر گفت «لابد باشد که ما به پیش ایشان رویم و احوال ایشان به تحقیق بازدانیم.» چون به سقیفه‌ی بنی ساعده رسیده بودند، ایشان را دیدند که همه جمع شده‌اند و در میان ایشان، سعد ابن عباده نشسته بود و سر در گلیمی فرو برده بود. و چون ابوبکر و عمر دیدند، برخاستند و ایشان در آمدند و بنشستند.

بعد از آن، خطیب انصار بر پای خاست و خطبه‌ای بکرد و حمد و ثنای خدای بگفت و

بعد از آن، گفت «ای جمع مهاجر، بدانید که ما اَنصارِ حَقیم و لشکرِ دینِ اسلام. و شما که مهاجرید گروهی از ما اید.» و همچنین همی گفت، تا سخن به آن کشید که می گفت «می باید که نیابت پیغامبر ما را باشد که اَنصارِ ما را باشد که اَنصارِ ما را باشد و مهاجر را در آن به کلی مَدخَلی نباشد.»

چون خَطیبِ ایشان سخن تمام گفته بود و خاموش شد، عمر می گفت من می خواستم که در سخن آیم و جواب وی بازدهم و در راه که به پیش اَنصار می آمدم، سخنی چند پیورده بودم چنان که مرا آن سخن ها عَجَب آمده بود. و چون قصد آن کردم که آن سخن ها بگویم، ابوبکر مرا گفت «یا عمر، خاموش باش — که وقتِ سخن گفتن تو نیست.»

پس من خاموش شدم و ابوبکر به سخن درآمد. و او خود از من داناتر بود و هر چه من با خود راست کرده بودم که بگویم، او خود به بدیهه بگفت، بل که بهتر از آن بگفت. تا به آنجا رسید که اَنصار را گفت «ای جمع اَنصار، بدانید که مهاجر از شما فاضل ترند. از بهر آن که ایشان اهلِ هجرتند و به حَسَب و نَسَب از جمله ی عرب معروف تر و مشهورترند و قُریش و قوم پیغامبر ایشانند و همه ی عرب دانند که اهلِیت و امامت و نیابت پیغامبر ایشان را بهتر باشد و خلافتِ مسلمانان جز ایشان کسی دیگر نتواند کردن.»

و چون ابوبکر این سخن ها بگفته بود، دست من و آن ابو عبیده ابن جراح بگرفت و گفت «ای اَنصار، من یکی از این هر دو شما را می پسندم. هر کدام که شما را می باید، برخیزید و با وی بیعت کنید و کارِ خلافت و امامت به وی مَفَوَّض کنید!»

عمر گفت هر چه ابوبکر گفت مرا خوش آمد، الا آن که گفت که اَنصار با من که عمرم بیعت کنند و خلافت و اِمارت تسلیم و تفویض به من کنند. و به خدای که اگر مرا در پیش داشتندی و گردن من بزدندی، دوستتر از آن داشتمی که امیری قومی کردمی که ابوبکر در میان ایشان بودی.

پس چون ابوبکر از این سخن فارغ شد، یکی از اَنصار برخاست و گفت «من تَوَسُّط کنم میان هر دو قوم و آن چه انصاف باشد بگویم.» گفتند «چیست؟»

گفت «امیری مهاجر از آن مهاجر باشد و امیری اَنصار از آن اَنصار باشد و حُکمِ خلافت نیمه ای ایشان را باشد و نیمه ای ما را.»

حکایت بیعت با ابوبکر

پس چون آن مرد این سخن بگفت، غلبه از میان قوم برخاست و هر کسی سخنی گفتند. عمر گفت چون من چنان دیدم، ترسیدم که اختلاف در میان قوم روی بنماید و پراکندگی در کار اسلام و مسلمانان پیدا گردد. آن گاه، ابوبکر را گفتم «یا ابوبکر، دست بیاور!»

پس ابوبکر دست بیاورد و من با وی بیعت کردم. و چون من بیعت کرده بودم، جمله‌ی مهاجر درآمدند و بیعت کردند. و چون مهاجر بیعت کردند، انصار نیز درآمدند و بیعت کردند.

پس چون این بیعت رفته بود، روز دیگر، ابوبکر بر منبر رفت. و پیش از آن که ابوبکر خطبه کردی، عمر بر پای خاست و عذر خواست از آن چه دیک گفته بود که سید نمرده است و گفت «ای جمع مسلمانان، بدانید که آن سخن که من دیک گفتم که پیغامبر نمرده است و زود باز خواهد آمدن، نه از قرآن می گفتم و نه عهدی بود که پیغامبر مرا فرموده بود. لیکن از بهر آن می گفتم که می ترسیدم که اختلاف و فرقت در میان مسلمانان افتد. اکنون، اگر پیغامبر برفت، قرآن کلام الله باز گذاشت. و پیغامبر هر چه ما را می فرمود از قرآن می فرمود. پس هر کی تمسک به آن نماید و به حلال و حرام آن کار کند، راه راست یافت و از ضلالت و جهالت بیرون آمد. و دیگر این ما را فضلی بزرگ است که حق تعالی جمع شما مسلمانان را داد تا با بهترین و فاضل ترین صحابه که یار اقدم و صاحب غار پیغامبر است بیعت رفت و اتفاق جمله حاصل شد. اکنون، دیگر بار، برخیزید و بیعت تازه کنید! هر کی نه حاضر بود از دیکین، امروز بیعت کند!»

آن گاه، جمله برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند و او را پیشوا و مقدم خود ساختند. و این بیعت را «بیعت العامة» گویند. و اول بیعت که در سقیفه رفته بود، آن را بیعت «یوم السقیفه» گویند. یعنی در آن روز با ابوبکر جز آن جماعت خواص که در سقیفه حاضر بودند بیعت نکردند و روز دیگر، مهاجر و انصار به جملگی بیعت کردند.

پس چون عمر فارغ شده بود و بیعت عام رفته بود، ابوبکر بر پای خاست و خطبه بکرد و حمد و ثنای خدای بگفت و بعد از آن، مردم را موعظت کرد و فرود آمد.

در دفن پیغامبر ما

پس، روزِ دوم از وفات که بیعتِ عام با ابوبکر رفته بود، به دفنِ سید مشغول شدند. و آن روز، روزِ سه‌شنبه بود.

و ایشان که مُباشرتِ غسلِ سید نمودند شش تن بودند: علی و عباس و پسرانِ عباس — فضل ابن عباس و قثم ابن عباس — و أسامه ابن زید، غلامِ سید، و سُقران، مولایِ سید. و علی سید را به بر باز گرفته بود و عباس و پسرانش — هر دو — او را از دستی به دستی می‌گردانیدند و أسامه و سُقران آب بر وی می‌ریختند. و علی همچنان که او را در بر گرفته بود، دست در وی می‌مالید و او را می‌شست و بوی عنبر و مُشک از نافِ سید می‌دمید در آن خانه، چنان که علی هر ساعتی گفتی «یا رسول الله، مادر و پدرم فدای تو باد که چه خوشبویی تو — هم در حیات و هم در ممات.»

عایشه گفت چون خواستند که سید بشورند، اختلاف نمودند. بعضی گفتند که «جامه از وی بیرون باید کردن و او را شستن.» و بعضی دیگر گفتند «نشاید جامه از وی بیرون کردن و وی را همچنین بیاید شستن.»

پس در این مجادله بودند که حق تعالی خواب بر ایشان مسلط کرد، چنان که چشمهای ایشان که حاضر بودند همه در خواب شد و آوازی شنیدند از گوشه‌ی خانه که می‌گفت که «جامه از پیغامبرِ خدای باز مکنید و وی را همچنان در میانِ جامه‌ی خود بشورید!» پس چون این آواز بشنیدند، همه از خواب درآمدند و او را هم در آن جامه که پوشیده بود بشُستند، چنان که دستِ هیچ کس به اندامِ وی نرسید. و کفنِ سید دو جامه‌ی اسفید کردند و چادری از بُردِ یمانی که وی را در آن پیچیدند.

و دیگر اختلاف کردند در گورِ سید. بعضی گفتند که «لحد نباید کردن» — همچنان که قاعده‌ی اهلِ مکه است — و بعضی گفتند که «گورِ وی لحد باید کردن.» — همچنان که قاعده‌ی اهلِ مدینه است.

و شخصی بود از مهاجر که گورِ وی فرو بُردی در میانِ اصحاب و لحد نکردی — به قاعده‌ی اهلِ مکه. و دیگری بود از انصار که گورِ کندی و لحد فرو بردی. پس چون

اختلاف نمودند، عباس دو کس بفرستاد به طلب آن دو شخص: یکی به طلب گورکن مهاجر و یکی به طلب گورکن انصار. و چون ایشان هر دو به راه بودند که بیایند، دست برداشت و گفت «بارخدا یا، آن چنان که بهتر باشد، پیغامبر خود را میسر گردان!» پس، اول آن شخص درآمد که لحد می برد. و او را بیاوردند و گور سید فرو برد و لحد کرد.

و شب چهارشنبه، در میانه ی شب بود که سید دفن کردند. و ایشان که مباشرت دفن سید کردند هم این شش بودند که ایشان مباشر غسل وی بودند: علی و عباس و فضل و قثم و اسامه، غلام سید، و شقران، مولای سید.

پس چون سید دفن می کردند، مردم فوج فوج، چنان که خبر می داشتند، می آمدند و نماز بر وی می کردند بر سر خود. و هیچ کس در پیش نیارست آمدن که نماز کردی بر سید. و چون مردان همه آمده بودند و نماز بر وی کرده بودند، زنان نیز بیامدند و نماز بر وی کردند. و بعد از زنان، کودکان نیز بیامدند و نماز بر وی بکردند.

و در جایگاه تربت سید اختلاف کردند. بعضی گفتند که «در مسجد باید کردن.» و بعضی گفتند «در گورستان.» تا بعد از آن، ابوبکر گفت که «من از سید شنیدم که می گفت هیچ پیغامبری نبوده است الا که وی همان جا که قبض روح وی کرده اند، او را همان جا دفن کرده اند.»

پس چون ابوبکر این چنین بگفت، هم در حجره، آنجا که فراش سید افکنده بودند، فراش وی برگرفتند و تربت وی فرو بردند.

و عایشه گفت آخر وصیتی که سید بکرد آن بود که گفت «دو دین در جزیره ی عرب رها نباید کردن که باشد: یعنی جز دین اسلام در میان عرب نشاید ورزیدن. و ترسا و یهود رها مکنید که در ولایت عرب مقام سازند!»

محمد ابن اسحاق می گوید که چون سید وفات یافت، بلا و مصیبت بر مسلمانان بزرگ شد و جهودان سر برافراشتند و ترسایان خرمی کردند و اهل نفاق ردت گرفتند و عرب خواستند که مرتد شوند، تا حق تعالی فضل کرد بر مسلمانان و ابوبکر را خلیفه ی ایشان کرد و کار اسلام به وی منتظم شد و تفرقه و اختلاف از میان مسلمانان برداشت و اهل بدعت از روی زمین پست شدند و غوغای مفسدان باطل شد و ده های سنیان آرام گرفت.

و جماعتی از علما چنین گویند که چون خبر وفات سید به اهل مکه رسید، اهل مکه خواستند که مُرْتَد شوند و ترک دین اسلام گویند و دیگر بار بُت پرستی آغاز کنند و شریعت سید منسوخ کنند. چنان که عتّاب ابن أسید را که از جهت سید در مکه والی بود از اهل مکه بترسید و پنهان شد. تا بعد از آن، سُهیل ابن عمرو بیرون آمد و محفل ساخت و حمد و ثنای خدای بگفت و درود بر سید بفرستاد و مردم را موعظت کرد و وفات سید یاد آورد و بعد از آن، گفت «ای اهل مکه، بدانید که کار اسلام اکنون قوی تر خواهد شدن و دین محمد اکنون ظاهر تر خواهد گشتن. و هر کس که شُبّهتی در آورد یا تُهمتی به خود راه دهد یا افسادی کند در دین محمد، اوّل من خصم وی ام و تا آن گاه می کوشم که وی را بر پشت زمین رها نکنم.»

و چون سُهیل ابن عمرو این سخن بگفت، اهل مکه از آن نیت که داشتند بازگردیدند و آن خیال فاسد دور شد و همچنان که بود ثبات نمودند بر دین اسلام و عتّاب ابن أسید را باز بیرون آوردند و همچنان که بود، او را والی کردند.

و این سُهیل ابن عمرو از مهتران قُریش بود و در فصاحت و شجاعت هیچ کس چون وی نبود. و وی آن بود که در غزو بدر اسیر شده بود و او را به مدینه برده بودند و سید او را در خانه ی خود بازداشته بود و عمر به خصمی وی بیرون آمده بود و گفته بود که «ای محمد، بگذار تا من زبان سُهیل ابن عمرو بپرّم تا دیگر بار در هیچ محفل بد تو نگوید!» و در جاهلیت، سُهیل ابن عمرو سخن های بد در حق سید بسیار گفته بود.

چون عمر چنین سخن بگفت، سید گفت «ای عمر، سُهیل ابن عمرو نشاید کُشتن و زبان وی نشاید بُریدن. از بهر آن که روزی بیاید که وی در مکه محفل سازد و در تقویت کار اسلام سخن گوید و ستایش ما کند، چنان که تو او را بیسندی.»

پس همچنان که سید خبر باز داده بود، سُهیل ابن عمرو به کار باز آمد و کار اسلام را چنین تقویتی بداد.

فهرست‌ها



واژه‌نامه

آب: اشک ۱۲۵، ۱۵۴، ۳۴۳، ۳۹۹، ۴۰۵، ۴۳۴، ۴۷۶، ۴۷۷	۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۳
آب تاختن: شاشیدن ۳۷۵، ۳۶۷	آواز دادم: بانگ برآوردم ۱۹۸، ۲۳۸، ۲۹۹، ۴۴۲
آخرترین: آخرین ۵۰۲، ۵۲۵، ۵۴۷	آواز دادند: بانگ برآوردند ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۳۳، ۳۶۴
آسانی: سهل‌گیری ۵۲۰	۴۶۲، ۴۰۳، ۳۷۷
آمدمانی: می‌آمدیم ۱۶۲	آوازه آوردند: خبر آوردند ۳۳۹
آوار: غارت ۲۸۷، ۲۹۰	آوردمانی: می‌آوردیم ۲۵۲
آواز: صدا ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۴۱، ۶۵، ۶۷، ۶۷، ۷۶، ۸۶، ۸۸، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۸۸، ۴۴۲، ۴۵۱، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۸۶، ۴۹۴، ۵۰۵، ۵۳۵، ۵۳۹، ۵۴۵، ۵۵۴	آویختن: دارزدن ۳۵۱
آواز بداد: بانگ برآورد ۲۶۸، ۲۷۰، ۴۶۳	آینده سال: سال بعد ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۴، ۳۶۰، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۳۰
آواز بده: بانگ برآور ۴۶۴	اینتار: کنکاش ۲۷۸
آواز برآورد: بانگ برآورد ۶۸، ۲۶۹، ۳۱۹، ۴۴۴	آبتر: بی‌فرزند ۱۹۲
آواز برآوردم: بانگ برآوردم ۲۳	آبلیق: دورنگ ۲۹۹، ۴۶۵
آواز برآوردند: بانگ برآوردند ۱۵۲، ۲۲۳، ۲۵۲، ۵۳۵	ابن اخی: پسر برادر ۱۱۲
آواز برداشت: بانگ برآورد ۲۳، ۱۱۳، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۷۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۳۴۰، ۴۰۲، ۴۶۴، ۴۹۴، ۵۱۲، ۵۳۹، ۵۴۵	ابن عم: پسر عمو ۹۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۴۹۳
آواز برداشتم: بانگ برآوردم ۶۷، ۲۳۸، ۴۴۳	آبه: پدر ۲۳۶
آواز برداشتند: بانگ برآوردند ۴۱، ۷۳، ۹۲، ۱۶۱، ۴۷۶، ۵۰۵	اتفاق: از قضا ۱۱۷، ۱۷۴، ۲۲۹، ۳۱۴، ۳۱۹، ۴۲۵
آواز داد: بانگ برآورد ۷۵، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۳۹، ۲۵۷، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۴۵	اتفاق را: از قضا ۲۲-۲۵، ۲۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۷، ۱۴۷، ۱۴۷، ۱۴۷، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۹۶، ۴۵۳، ۴۸۴، ۵۱۸، ۵۳۸
آواز برآورده بود: بانگ برآورده بود ۵۴۷	اثم: گناه ۲۶۶
آواز برمی‌داشتند: بانگ برمی‌آوردند ۴۷۲	آجل: مهلت ۵۰۲
آواز داد: بانگ برآورد ۷۵، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۳۹، ۲۵۷، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۴۵	آخبار: دانشمندان یهود ۹۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۴۶
آواز برآورده بود: بانگ برآورده بود ۵۴۷	احتمال کرد: تحمل کرد ۱۳۲
آواز برمی‌داشتند: بانگ برمی‌آوردند ۴۷۲	احزاب: گروه‌ها ۴۴۹
آواز داد: بانگ برآورد ۷۵، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۳۹، ۲۵۷، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۴۵	احکام: استواری ۳۶۷، ۸
آواز برآورده بود: بانگ برآورده بود ۵۴۷	احوال‌ها: احوال ۳۶۲
آواز برمی‌داشتند: بانگ برمی‌آوردند ۴۷۲	أحیاء: قبیله‌ها ۷۷
آواز داد: بانگ برآورد ۷۵، ۱۷۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۳۹، ۲۵۷، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۴۵	اختیار: برگزیده ۴۱۹
آواز برآورده بود: بانگ برآورده بود ۵۴۷	اختیار کرد: برگزید ۵۴۲

واژه‌نامه

اختیار کردم: برگزیدم ۵۴۸، ۵۴۱	اسفید: سفید ۷۷، ۸۰، ۲۷۱، ۲۹۰، ۳۲۳، ۴۱۶، ۴۴۶، ۵۵۴، ۴۹۳، ۴۶۵
اختیار کردند: برگزیدند ۴۹۸، ۲۲۲، ۲۲۲	اَشْرَم: گفته‌بینی ۳۳
اختیار کن: برگزین ۵۴۰، ۵۱۲	اشعارها: اشعار ۴۳، ۱۷۴
اختیار کنم: برگزینم ۳۰۴	اشکم: شکم ۱۴۶، ۱۷۳، ۲۰۱، ۲۰۵
اختیار کنید: برگزینید ۲۲۲	اَشْكَنِيه: شکنیه (سیرابی) ۲۰۵، ۲۰۶
اخفا: نهان بودن ۴۱۳	أَصْحَابِ مَعَاذِير: عذر دارندگان ۴۸۸
اَخْص: گودی کف پا ۲۰۵	أَصْهَار: خویشاوندان زن ۳۹۴
أَخْوَال: خالها (دایی‌ها) ۱۷۸	اضطباع: ردا انداختن از زیر بغل راست به شانه‌ی چپ ۴۳۰
آخیار: برگزیدگان ۴۹، ۲۱	أَضْعَاف: چند برابر ۲۸۲
آدیم: چرم ۵۱۴، ۴۲۲، ۲۶۴	أَضْعَافِ أَحْلَام: خوابهای پریشان ۶۹
آراک: درخت پیلو ۴۲	أَطْرَافِ نَشِيْن: مرز نشین ۴۴۸
ارتفاع: سود محصول ۸، ۴۲۴	اطراف‌ها: اطراف ۱۹
آرجاف: خبر دروغ ۴۸۷، ۴۷۸، ۲۴۶، ۱۴۲	اطلس: پرنیان ۴۰۷، ۴۸۵
ارکانان: ارکان ۴۹۴	إِعَادَاتِ كَرَد: تکرار کرد ۲۶۸
إِزَار: لنگ ۲۸۶، ۸۸	إِعْيَال: دوری ۴۹۴
از این سبیل: از این جهت ۳۴	أَعْدَاءُ: دشمنان ۲۸۵
از بَدَل: به جای ۴۰۸	أَعْذَار: عذرها ۴۹۱
آساقفه: اسقف‌ها ۱۵۴، ۱۵۳	أَعْرَابِي: عرب صحرائنشین ۳۶، ۲۷۳، ۲۷۴
اسپر: سپر ۳۳۸	أَعْضَاها: اعضا ۱۹۷
استاد: ایستاد ۱۶۲	أَعْلَم: عالم‌تر ۳
استار: پرده‌ها ۱۶۲، ۴۴۷	أَعْيَام: عموها ۹۰
استبرق: دیبای ستر ۳۷۶	إِعْرَاكَرَدند: برانگیختند ۲۰۹، ۲۴۶
استیشار: شادمانی ۲۰۰	إِعْرَاكَرَدِي: برمی‌انگیخت ۱۴۹
استه‌اند: گرفته‌اند ۴۲۸	إِعْرَاكَكند: برانگیزد ۱۴۰
استدی: می‌گرفت ۴۴۸	أَف: تُف ۲۲۵، ۳۳۸
استرجاع: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ۳۴۳	أَغْضَا: چشم پوشی ۳۴۸
استره: تیغ سرتراشی ۳۴	أَفْضَل: دانشمندان ۴
استسقا: تشنگی مدام ۲۰۵	افتراق: جدایی ۵۲۱
استصواب: صلاح‌دید ۱۵	أَفْرَاد: اجزا ۲۷
استظهار: پشتگرمی ۳۲۲، ۳۲۵، ۴۴۰، ۴۷۹، ۴۸۹	أَفْسوس: استهزا ۱۸۷، ۴۰۵، ۴۳۹، ۴۸۳
استعادت: «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ۵۵۰	أَفْضَل: فاضل‌تر ۳
استعانت: یاری ۲۵۵	إِفْكَ: تهمت ۳۹۶، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱
استغاثت: استغاثه ۳۱۹	إِقْتِرَاح: پرس و جو ۱۲۷، ۱۳۸
استکبار: گردنکشی ۲۴۵	اِقْتِصَار: اکتفا ۵۴
استمالت: دلجویی ۱۵، ۱۱۴، ۳۶۸، ۴۰۵، ۴۵۶، ۴۷۵، ۵۲۸، ۴۷۶	أَقْدَم: بیشتر ۳
استوا: ظهر ۲۵۹	أَقْدَار: بلیدی‌ها ۸۸
استه: هسته ۲۷۶	أَقْوِيَا: قدرتمندان ۱۴۸
استیناس: انس ۱۱۳	أَكْبَر: بزرگان ۴
أسرا: به شب رفته ۱۹۳	أكاسیره: کسراها (پادشاهان ساسانی) ۵۱۵
اسفار: روشنایی صبح ۱۱۶	

باز: یا ۱۳۶، ۱۶۶
 باز: به ۱۹، ۳۱، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۵، ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴ -
 ۶۶، ۶۹ - ۷۲، ۷۹، ۸۲ - ۸۴، ۸۵، ۹۰ - ۹۵، ۱۰۲، ۱۱۱،
 ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۱، ۱۵۱، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۰،
 ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۸ - ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۰۹، ۲۱۲،
 ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۱ - ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۵،
 ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۷،
 ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۳۱،
 ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۶، ۳۳۶، ۳۳۶، ۳۳۶، ۳۳۶، ۳۳۶،
 ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۰۴، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۳، ۴۲۵ ...
 باز: سوی ۵، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۳۳ - ۳۸،
 ۴۰، ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۷۷، ۷۹ - ۸۵،
 ۸۷، ۸۸، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴،
 ۱۱۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶،
 ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵،
 ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹،
 ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸،
 ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۳، ۲۴۳، ۲۴۳ - ۲۶۱،
 ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵ - ۲۷۷،
 ۲۷۹ - ۲۸۱، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳ ...
 باز استند: بازگرفت ۴۰، ۲۲۳
 باز ایستید: باز ایستاد ۴۶۳
 باز بگردید: بازگشت ۳۲۹
 باز پرداختند: خالی کردند ۴۰
 باز پرسیدند: احوال پرسی کردند ۳۱۹
 باز پرس مردم: برگردم ۴۹۲
 باز پرس گردیدند: بازگشتند ۳۰۶
 باز دید: پدید ۶۱، ۶۳، ۱۳۷
 باز کرد: تراشید ۴۱۲
 باز کرد: نقل کرد ۱۰، ۴۸، ۷۱، ۳۰۶، ۳۰۶، ۳۴۱، ۴۲۰،
 ۵۲۶، ۵۳۵
 باز کردند: تراشیدند ۴۱۲
 باز کردند: نقل کردند ۵۲، ۱۴۰، ۱۵۹، ۵۳۳، ۵۳۴
 باز گردید: بازگشت ۱۳، ۸۹، ۱۲۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۶،
 ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹ - ۲۱۶، ۲۱۶، ۲۱۶، ۲۱۶،
 ۲۷۷، ۲۷۷، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۴۳،
 ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۱،
 ۴۰۴، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۷۰، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۰۱،
 ۵۱۸، ۵۲۵
 باز گردیدم: بازگشتم ۱۶۳، ۱۹۸، ۲۷۰، ۵۲۹
 باز گردیدن: بازگشتن ۱۸۳

آکحل: رگ هفت اندام ۳۷۰
 اگر چند: اگر چه ۵۴۶
 التجا: پناه ۲۵۵، ۱۵۲
 التزام: فرمانبرداری ۴
 التیام: پیوستگی ۲۱
 الحاح: اصرار ۸۰، ۳۱۵، ۳۲۴، ۵۰۳
 اقا: یا ۴۶۰، ۵۱۳
 امتان: امت ۵۱۵
 امتثال: فرمانبرداری ۲۷۳
 امی: مادرم ۳۴۳
 انباز: شریک ۴۴۹
 انبانه: کیسه ۳۳، ۳۴، ۵۳۶
 اندوه گن: اندوه گین ۲۹۹، ۶۱
 انذار کن: آگاه کن ۱۲۲
 انزعاج: بی آرامی ۲۱۸
 انعام: نیکی ۵۱
 انقلاب: واژگونی ۳۲۷
 انکسار: شکست ۳۲۷
 انهار: نهرها ۱۳۸
 اوام: وام ۳۱۰، ۵۰۰، ۵۰۱
 اوام داران: وامداران (طلبکاران) ۵۰۰
 اوتاد: وتدها (میخها) ۴۰۴، ۴۰۵
 اوفاء: وافی تر (کامل تر) ۳
 اُهیّت: ساز و برگ ۴۵۹
 اهددا: راه یافتن ۳
 ایام التشریق: از پنج روز پیش از عید قربان تا سه روز
 پس از آن ۲۲۰
 ایذا: آزردن ۱۲۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۲۶، ۲۸۸، ۳۰۸،
 ۳۱۱
 ایقان: یقین ۵۱۴
 یا: به ۴۲، ۷۳، ۹۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۱۲، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۷۹،
 ۱۸۱، ۱۸۵، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۸،
 ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۸۶، ۳۰۲، ۳۰۷، ۳۱۷،
 ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۴۶، ۳۵۱، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۷، ۳۷۴،
 ۳۷۵، ۴۰۴، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۴۷، ۴۵۰،
 ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۹، ۴۷۱،
 ۴۸۱، ۴۸۶، ۴۹۸، ۵۱۵، ۵۴۵
 باجمال: زیبا ۷۴، ۲۰۳، ۴۸۰
 بارو: حصار ۴۶۸، ۴۶۹
 باری: خدا ۲۷، ۴۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۷۲، ۲۸۶
 باریک: نازک (لطیف) ۵۴۲

واژه‌نامه

بجیل: بی‌گناه ۳۱۷	بازگردیدند: بازگشتند ۲۷۶، ۲۵۸، ۲۲۳، ۲۰۹، ۶۹
بجیل کردم: حلال کردم ۴۰۶	۳۸۴، ۳۸۰، ۳۶۱، ۳۴۳، ۳۳۴، ۳۲۷، ۳۰۶، ۲۷۷
بجیل نکنم: حلال نکنم ۳۲۵	۵۵۶، ۵۲۱، ۴۳۵، ۴۰۳، ۳۹۵، ۳۸۹
بخایید: جوید ۴۲۶، ۳۳۹	بازگردیدندی: بازمی‌گشتند ۵۳۱، ۳۶۳
بخ‌بخ: به‌به ۲۸۴	بازگردیده‌اند: بازگشته‌اند ۳۹۰
بختی: شتر دو کوهان ۲۹۶	بازگردیده باشی: بازگشته باشی ۵۴۱
بخسب: بخسب ۲۳۳	بازگردیده بود: بازگشته بود ۴۴۱، ۴۳۰، ۴۱۶، ۲۳۸
بخسید: بخسید ۲۳۳، ۲۳۲	بازگردیده بودند: بازگشته بودند ۵۲۷، ۵۱۹، ۳۲۵
بخسیم: بخسیم ۳۹۷	بازگردیده بودیم: بازگشته بودیم ۲۹۵
بخفتند: بخسید ۲۳۲	بازگردیدیم: بازگشتیم ۴۶۵، ۳۵۷
بخفتند: بخسبند ۳۵	بازمی‌کرد: دور می‌کرد ۳۳۶
بخفتیدم: خسیدم ۲۶۲	بازمی‌کرد: نقل می‌کرد ۴۵۳
بدوسانید: چسبانید ۲۶۳	بازمی‌گردید: باز می‌گشت ۴۶۸، ۴۲۲، ۳۶۰
پر: نیکو ۱۴۵	بازمی‌گردیدند: بازمی‌گشتند ۳۶۹
برافراخته: برافراشته ۴۵۱	بازنایستادمانی: بازمی‌ایستادیم ۴۹۱، ۴۷۹
براق: اسب ۱۹۳ - ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹	باز نکردند: نتراشیدند ۴۱۲
برانگیخت: برخیزانید ۴۲۲	باز نکنند: نتراشند ۴۱۲
بریست آورد: بست ۳۱۸	باز نگردید: بازنگشت ۳۶۷
برجناح: در آستانه‌ی ۴۸۷	باز نگردیدیم: بازنگشتم ۴۹۲
برجم: برجم (کاکل) ۱۹۴	باز نگردیدند: بازنگشتند ۵۲۷، ۴۶۴
برد: پارچه‌ی کنانی ۱۶، ۲۳۳، ۲۸۲، ۳۴۳، ۴۰۰، ۴۴۵، ۵۵۴، ۵۴۷	باز نگریست: بازنگریست ۱۳۳
برص: پیسی ۵۰۹	باز نگرید: بازنگریست ۱۶۳
برطیل: رشوه ۵۱۱	بازیدند: بازی کردند ۸۸
برفتند: روفتند (چارو کردند) ۴۸۰	بازگونه: وازگونه ۲۷۰
برکشیدند: پیش راندند ۴۳۲، ۳۲۶، ۲۸۳، ۲۸۲	باشجاعت‌تر: شجاع‌تر ۶۳
برگ: توشه ۱۴، ۳۲۲، ۴۳۹، ۴۷۷، ۴۷۸	باشد: شاید ۴۱، ۹۹، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۲، ۲۸۳، ۲۸۲
برگردید: برگشت ۷۴	۳۲۲، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۷۸، ۴۱۷، ۴۴۲، ۴۶۶، ۴۹۲
برگردیده‌ای: برگشته‌ای ۱۷	۵۰۳
برگرفت: آغاز کرد ۱۰، ۱۱، ۸۱	با ضخم: ستر ۳۳
برگرفتی: آغاز می‌کرد ۱۶۹، ۱۴۱	باغی: نافرمان ۲۴۲
برمنال: مانند ۱۹، ۴۱، ۴۲، ۱۴۰، ۱۸۹، ۲۰۱، ۳۱۱	بالا: ارتفاع ۴۴
۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۲، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۶۴، ۴۸۶	بالایی: عظمت ۴۴۵، ۳۴۵، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۴۹
برمی‌نشست: سوار می‌شد ۳۷۵	بالیده: بلند ۲۴۹
برمی‌نشستند: سوار می‌شدند ۳۷۴	باید: لازم است ۵، ۱۱۸، ۱۷۸، ۱۸۳، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۵
برمی‌نشینند: سوار می‌شوند ۳۷۴	۳۰۴، ۳۲۳، ۴۷۷
برنشانند: سوار کرد ۲۲۶، ۴۱۸، ۴۳۵، ۴۸۵	ببازد: بازی کند ۳۵۸
برنشاندم: سوار کردم ۴۴۲	ببازی: بازی کنی ۳۵۸
برنشانند: سوار کردند ۱۰۳، ۱۹۹، ۳۸۰، ۴۳۵	بتر: بدتر ۱۴۹، ۲۰۱، ۴۶۰، ۵۲۲، ۵۳۴، ۵۴۰
برنشاتم: سوار کنم ۴۷۹	بترقید: ترکیب ۲۸۱، ۲۹۰
برنشانند: سوار کنند ۱۰۳	بترین: بدترین ۳۳۱، ۲۶۲
	بچسبید: بچربد (فزونی گیرد) ۱۲

بغار تیدند: غارت کردند ۵۲۶	برنشانید: سوار کنید ۴۳۴
بقیت: بقیه ۳۱۲، ۳۴۶، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۸۵، ۴۱۶، ۴۱۲، ۵۲۵، ۵۲۱، ۵۰۱، ۴۷۷، ۴۵۷، ۴۵۶، ۴۳۱، ۴۲۵	برنشست: سوار شد ۳۱، ۳۳، ۴۰، ۴۰، ۵۰، ۶۸، ۱۱۹، ۱۹۹، ۳۴۰، ۳۱۳، ۳۰۹، ۲۷۳، ۲۷۱، ۲۶۴، ۲۳۹، ۲۰۵
بکرد: ساخت ۱۵۶، ۳۴	۴۵۵، ۳۵۳، ۳۷۵، ۳۸۱، ۴۱۶، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۴۹، ۴۳۳
بکرده‌ایم: ساخته‌ایم ۴۸۷	۴۷۲، ۴۸۰، ۴۸۵، ۵۰۹
بگشتانی: می‌گشتم ۳۹۳	برنشستم: سوار شدم ۷۸، ۱۰۰، ۲۳۷، ۳۵۷، ۳۹۶، ۴۳۸، ۵۲۹، ۵۲۸
بگذار: رها کن ۸۱، ۴۸	برنشستند: سوار شدند ۴۰، ۲۳۶، ۲۵۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۲، ۳۴۶، ۳۸۹، ۳۹۴، ۴۱۷، ۴۳۹، ۵۲۶
بگذارد: رها کند ۲۵۵	برنشستندی: سوار شوند ۴۷۹
بگذارند: رها کنند ۶۰	برنشسته است: سوار شده است ۴۴۳
بگذاری: رها کنی ۱۳۴	برنشسته‌اند: سوار شده‌اند ۳۴۰، ۳۴۱، ۴۴۵
بگذارید: رها کنید ۱۹۲، ۳۰	برنشسته بود: سوار شده بود ۳۲، ۶۸، ۸۹، ۲۷۶، ۳۹۱، ۴۴۵، ۴۸۰، ۵۲۸
بگذاشت: بگذارید ۲۲۵	برنشستم: سوار شدم ۳۹۵
بگذاشت: رها کرد ۳۴	برنشین: سوار شو ۱۹۴، ۲۳۵، ۳۵۷، ۳۹۶، ۴۳۸
بگذاشتم: رها کردم ۱۳۲، ۹۹	برنشینم: سوار شوم ۱۹۴، ۴۹۰
بگذاشتند: رها کردند ۲۶۵، ۳۵	برنشینی: سوار شوی ۱۰۰
بگذاشته‌اند: رها کرده‌اند ۱۵۱	برنشینید: سوار شوید ۴۱۶، ۴۳۹
بگردانید: تغییر داد ۱۵	برنشینیم: سوار شویم ۴۷۹
بگردید: بگشت ۱۴، ۱۴۰، ۲۱۷، ۲۳۹، ۲۸۰	بریست: رید ۳۵
بگردیدم: گشتم ۳۹۶، ۷۷	بسوخت: بسوزانید ۱۰، ۱۸، ۲۸
بگردیدند: گشتند ۳۸۴، ۷۷	بسوختم: بسوزانیدم ۴۹۴
بگردیدندی: می‌گشتند ۲۱۱	بسوختند: بسوزانیدند ۳۰، ۳۶، ۴۸۸
بگردیده است: بگشته است ۱۳۵	بسوختی: بسوزاند ۲۰۰
بگردیده بود: بگشته بود ۸۰، ۱۰۸، ۱۱۶	بشاید: شایسته باشد ۴
بگردیدی: بگشتی ۱۴۸، ۴۳۶	بشکست: شکست داد ۳۷
بگردیدی: می‌گشت ۷، ۲۸، ۲۰۶	بشکنیم: شکست دهیم ۱۹۵
بگرییدی: گاز گرفتی ۴۶۷	بشفت: شنید ۲۶۸، ۳۹۱
بمی‌شنوند: می‌شنوند ۹۵	بشفتند: شنیدند ۴۴۵
بمی‌گوید: می‌گوید ۴۰۵	بشفتمی: می‌شنیدم ۱۸۳
بناایستاده بود: نایستاده بود ۲۸۴	بشنودند: شنیدند ۱۷۳
بند: سد ۷	بشور: بشوی ۳۴۴
بنرفت: نرفت ۲۹۱	بشورند: بشویند ۱۸۴، ۵۵۴
بنروند: نروند ۳۶۶	بشورید: بشوید ۴۸۳، ۵۵۴
بنکوهید: نکوهش کرد ۵۵	بضاعت: کالا ۸۹
بنگذاشت: نگذاشت ۴	بطارقه: بطریق‌ها (کشیش‌ها) ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶
بنگذاشته بود: نگذاشته بود ۴۷۶	بطحا: هامون ۱۴۶، ۱۴۹، ۲۶۸
بنگذاشتی: نگذازد ۴۷۶	بطر: خودبینی ۷
بنگرداند: نگرداند ۲۸۶	بعث: برانگیختن ۹۴، ۹۸، ۱۰۸، ۱۶۷، ۴۴۹
بنگردانند: نگردانند ۴۰۷	بغارقی: غارت کنی ۱۵
بنگرستم: نگرستم ۳۸۶	
بنگرستند: نگرستند ۵۱، ۴۸۰	
بنگزارد: نگزارد ۴۲۲	

۲۳۲، ۳۲۰، ۳۲۰، ۲۸۸، ۲۶۵، ۱۵۶، ۱۰۰، ۶۲	بنهاند: غانند ۴۵۶
۵۲۷، ۴۶۷، ۴۶۷ - ۴۶۴، ۴۵۵، ۴۲۵، ۳۷۰، ۳۵۳، ۳۳۳	بنهاند: فماند ۲۳۱
۵۳۷، ۵۳۳	بَنیکه: دختر عزیزم ۳۶۳
به قتل آوردم: کُشتم ۵۳۷، ۳۸۵، ۳۴	بوالعجب: عجیب ۲۰۸
به قتل آوردند: کُشتند ۲۶۶، ۲۲۴، ۱۰۸، ۴۸، ۴۶، ۳۲	به اضطرار: به ناچار ۵۰۴
۲۸۲، ۳۶۷، ۳۴۹، ۳۴۸، ۳۳۳، ۳۱۰، ۲۸۶، ۲۸۰	به انواع: گوناگون ۱۴۹
۴۶۹، ۴۶۵، ۴۵۴، ۴۳۳، ۴۲۶، ۴۲۳، ۴۱۶، ۳۸۹	به تخصیص: بخصوص ۴۴۴، ۳۴۱، ۲۹۵، ۲۵۵
۴۹۷، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۷، ۵۳۰	به تعریض: سر بسته (به کنایه) ۳۱۱، ۲۷۴، ۲۵۸، ۱۵۱
به قتل آورده است: کُشته است ۳۸۵	۴۱۴، ۴۱۱، ۴۰۱، ۳۶۷
به قتل آورده‌اند: کُشته‌اند ۴۲۷، ۳۵۲، ۳۰۱	به تمام: تماماً ۱۸۸
به قتل آورده بود: کُشته بود ۴۵۶، ۳۲۸، ۴۶، ۳۳، ۲۰	به جای: در حق ۵۳۴، ۴۵۷، ۵۱، ۲۱، ۱۵
۵۳۷	به جای خود: بجا ۴۵۷
به قتل آورده بودند: کُشته بودند ۳۵۳، ۳۲۱، ۳۰۰، ۲۶۵	به جلگگی: همگی ۶۱، ۵۶، ۵۴، ۴۲، ۲۷، ۲۶، ۲۱، ۱۲
۴۶۳، ۴۶۵، ۴۹۶، ۵۱۹، ۵۲۶، ۵۳۷	۳۳۶، ۲۷۱، ۲۴۲، ۱۹۶، ۱۷۳، ۱۶۴، ۸۶، ۶۹، ۶۷
به قتل آوردی: کُشتی ۵۳۳، ۳۱۴	۳۴۱، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۶۵، ۴۰۶، ۴۶۳، ۴۶۷
به قتل آوردم: کُشتم ۴۹۷، ۳۴۵	۴۶۸، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۹
به قتل آورم: بکُشم ۳۸۵، ۳۵۹، ۳۵۶	۵۵۳، ۵۴۸، ۵۲۴، ۵۲۳
به قتل آوردند: بکُشدند ۳۲۲، ۳۲۰، ۲۳۲، ۲۱۸، ۴۸، ۴۶	به جمهور: همگی ۳۲۲، ۲۷۱
۳۵۲، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۹۲، ۴۳۱، ۴۴۷، ۵۰۶	به خانه برد: زفاف کرد ۴۳۱، ۴۲۹، ۴۲۲
۵۲۶، ۵۲۷	به خانه بَرَد: زفاف کند ۴۳۱
به قتل آوری: بکُشی ۴۶۸، ۳۷۲، ۳۵۶، ۳۱۰	به خانه بَرَم: زفاف کنم ۴۳۱
به قتل آوریم: بکُشیم ۳۸۴، ۳۶۲، ۳۱۸، ۲۱۴، ۹۸	به راست پداشتید: تصدیق کردید ۲۷۵
۴۴۶، ۴۵۷	به راست داشتیم: تصدیق کردیم ۴۷۵
به قتل آیند: کُشته شوند ۳۷۳، ۳۲	به راست کرد: آماده کرد ۱۲
به قتل می‌آورد: می‌کُشت ۴۶۵	به راست کنیم: آماده کنیم ۳۸۴
به قتل می‌آوردند: می‌کُشتند ۵۱۸	به راست ندارند: تصدیق نکنند ۴۰۰
به قتل نیامد: کُشته نشد ۱۸۶	به راست نداریم: تصدیق نکنیم ۹۸
به قتل نیاوردی: نکُشتی ۴۰۶	به راست نمی‌داشتند: تصدیق نمی‌کردند ۴۷۵
به قلیل و کثیر: به هیچ وجه ۴۹۲	به راه کرد: روانه کرد ۳۵۲
به قتل: مثلاً ۵۲۰	به راه کردند: روانه کردند ۴۳۶
به مرگ آمد: مُرد ۳۵۹، ۲۹۰، ۱۸۷، ۴۳	به سر: روی هم رفته ۴۸۶
به تقیر و قطمیر: یک ذره ۴۲۴	به شرط: شایسته ۴۴
به نو: به نازگی ۴۷۳، ۴۷۲، ۴۶۳، ۴۶۲	به قتل آمد: کُشته شد ۵۹
به واجی: چنان که باید ۵۲۰	به قتل آمدند: کُشته شدند ۴۲۱، ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۷۵، ۴۴۷
به هم: با هم ۵۳	به قتل آمده بود: کُشته شده بود ۴۶۴
به یکبار: یکباره ۱۸، ۱۹، ۴۰، ۱۲۰، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۷۶	به قتل آمده بودند: کُشته شده بودند ۴۶۸
۱۹۷، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۶۵، ۲۷۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹۲	به قتل آور: بکُش ۵۳۴، ۵۲۸، ۳۳
۳۲۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۶، ۳۷۸، ۴۱۹، ۴۴۹، ۴۶۱	به قتل آورَد: بکُشد ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۴۶، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۳۳
۴۶۴، ۴۷۶، ۴۹۲، ۵۲۴	۳۳۷، ۳۵۵، ۳۷۳، ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۴۳، ۴۴۸، ۴۵۲
به یکبارگی: یکباره ۳۵۴، ۱۲۴	۴۵۴، ۴۶۳
بیمه: چهاربار ۹۷	به قتل آورد: کُشت ۱۵، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۴۶، ۵۱، ۵۹

پشت بردادند: رو گردانیدند (گریختند) ۴۶۴	بیاض: سیدی ۵۵۰
پشت برداده بود: رو گردانیده بود (گریخته بود) ۵۰۷	بیاوریده: آورده ۴۳۷
۵۰۹	بیاویختند: دار زدند ۳۵۱
پشت نداده است: رو نگردانیده است (نگریخته است)	بیاویزند: دار بزنند ۳۵۱
۴۱۹	بی‌تخاشی: بی‌پروا ۲۳۸
پشت ندهند: رو نگردانند (نگریزند) ۴۶۰	بیرون کنیم: بفرستیم ۳۳۲
پشت ندهیم: رو نگردانیم (نگریزیم) ۳۲۲	بیستاد: ایستاد ۴۴، ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۷۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۸۵
پشک: پشکل ۲۷۶	۲۹۴، ۳۴۳، ۴۴۹، ۴۶۴، ۴۸۳، ۵۰۳، ۵۴۴
پلاس: پشمینه ۲۵۸	بیستادم: ایستادم ۱۱۱، ۲۵۷، ۳۳۶
پلیداندرون: بد ذات ۵۰۶	بیستادمی: می‌ایستادم ۴۹۲
پیرامن: پیرامون ۴۲۸، ۴۸	بیستادند: ایستادند ۴۱، ۹۲، ۱۴۴، ۲۲۲، ۲۸۳، ۳۳۶
پیرایه: زیور ۷۱، ۴۶۹، ۵۲۳	۴۶۵، ۳۵۶
پیش بیستند: پیش کردند (بستند) ۳۵	بیستادی: می‌ایستاد ۴۴
پی کرد: قلم کرد (پاهش را بُرید) ۴۳۳، ۴۶۴	بیستند: بایستد ۵۰۹
پی کردند: قلم کردند (پاهش را بریدند) ۴۰۷	بیستند: بایستند ۱۹، ۱۰۶
پی کرده بود: قلم کرده بود (بریده بود) ۲۹۲	بیستید: بایستاد ۴۱۶
تا: تار ۴۵۶	بیستیم: بایستیم ۲۳۹
تابع: دیو ملازم انسان ۷۲، ۹۶، ۹۷	باداشت: پاداش ۳۸۹
تایی جامه: یک ناقه پارچه ۹۳، ۳۶۴	پارهای: اندکی ۱۱، ۲۴، ۳۲، ۳۴، ۶۷، ۷۰، ۹۱، ۹۷
تایی چند: چند تایی ۳۳	۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۹۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۷۳
تألف: پیوستگی ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶	۲۷۶، ۲۷۸، ۲۹۰، ۳۰۶، ۳۲۴، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۹
تألیف: بیوند ۴۲	۳۶۳، ۳۶۵، ۳۹۷، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۹، ۴۲۲، ۴۳۴
تبراً: دوری ۱۲۷، ۱۸۲، ۲۲۳	۴۴۲، ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۷۳، ۵۳۱
تبع: پی‌روان ۱۳، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۶۱، ۲۰۷، ۲۳۰، ۲۳۲	پاس می‌پایید: پاس می‌داد ۴۲۲
۲۴۵	پای بدارید: پایداری کنید ۴۶۶
تپانچه: سیلی ۱۰۳، ۲۳۵، ۲۹۹، ۴۲۰	پایندان: ضامن ۲۲۲
تجاوز کرد: گذشت کرد ۳۷	پذیرد: استقبال ۱۲۸، ۱۴۰، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۴، ۱۸۶
تجاوز کند: درگذرد (گذشت کند) ۳۷	پرسش: احوال‌پرسی ۱۱۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۸۵، ۳۹۶
تجاوز می‌نمود: درمی‌گذشت ۴۸۸، ۴۹۱	۴۳۶، ۴۹۱، ۴۹۵
تجلد: جلدی (چابکی) ۴۲۹	پرسید: احوال‌پرسی کرد ۲۰۰، ۲۰۳
تخذیر: نهی ۱۲۸، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۳	پست: آرد جو (سویق) ۳۱۳
تخریض: برانگیختن ۳۰۸، ۴۱۴	پست شدند: نابود شدند ۵۵۵
تخریض بکرد: برانگیخت ۲۷۷	پسنده: پسنده ۲۱۷، ۲۱۸
تخریض بکردند: برانگیختند ۴۳۵	پشت بداد: رو گردانید (گریخت) ۱۶۸، ۲۹۴، ۳۱۲، ۳۹۵
تخریض کرد: برانگیخت ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۵۱، ۲۲۱، ۳۶۷	پشت بدادند: رو گردانیدند (گریختند) ۲۶۰، ۳۳۴، ۳۳۸
۲۸۵، ۲۸۲	۳۴۰، ۳۷۰، ۳۸۹، ۴۱۶
تخریض کردند: برانگیختند ۲۱۴	پشت بدادی: رو گردانیدی (گریختی) ۳۱۲
تخریض کردی: برمی‌انگیخت ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۶۳	پشت بدادید: رو گردانیدید (گریختید) ۳۲۷
۳۸۳	پشت بدادیم: رو گردانیدیم (گریختیم) ۲۹۹
تخریض کند: برانگیزد ۱۴۰	پشت بدهد: رو بگرداند (بگریزد) ۴۶۶
تخریض می‌کرد: برمی‌انگیخت ۲۵۹، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۲۷	پشت برداد: رو گردانید (گریخت) ۵۰۷، ۵۰۹

تَغْلِيظ: تأکید ۵۰۸, ۹۹	تَحْرِيط: تخریب می‌کردند: برمی‌انگیختند ۳۹۵
تَغْيَر: دگرگونی ۴۸۶, ۲۹۵, ۲۹۴, ۵۴, ۵۳, ۵	تَحْرِيط: تخریب همی‌کرد: برمی‌انگیخت ۳۲۷
تَغْيَر كَرْد: کارگر شد ۳۶۶	تَحْسُر: دروغ ۴۲۹, ۳۴۶, ۳۱۰, ۳۰۸, ۲۸۸, ۱۷۲, ۱۰۵
تَغْرِيق: پراکندگی ۵۳۳	۵۰۳, ۴۹۰
تَقَاعُد: درنگ ۴۸۸	تَحْيَت: درود ۴۹۹, ۴۹۸, ۳۰۹, ۲۰۳, ۱۵۲, ۱۰۴, ۴۴
تَقْدِيرًا: فرضاً ۴۵۷, ۴۴۷, ۴۳۷, ۲۸۰, ۱۴۹	۵۳۳
تَقْدِيم: مقدم داشتن ۶۱	تَحْنِگَاه: پای تخت ۱۷
تَقْصِير: کوتاهی ۴۹۲, ۴۱۲, ۳۴۴, ۲۷۹, ۲۷۰, ۳۹	تَحْشُوع: فروتنی ۱۶
تَلْبِيس: نیرنگ ۴۲۷, ۲۴۶	تَحْفِيف: تسکین ۱۱۷, ۱۱۴
تَلَطُّف: مهربانی ۲۰۶	تَرْجَمَان: مترجم ۴۰, ۳۹
تَلْقِين كَرْد: یاد داد ۲۴۵	تَرْدُد: دودلی ۴۳۴ - ۴۳۲, ۲۷۳, ۲۶۵, ۲۳۳, ۱۲۰
تَلْقِين مِي دَاد: یاد می‌داد ۱۵۹	تَرْدُد: رفت و آمد ۵۲۲, ۱۶۵
تَمَادِي: لجاج ۲۲۶, ۲۰۴	تَرَصُّد: مراقبت ۲۳
تَمَام: کامل ۳۹۳, ۳۷۰, ۳۲۰, ۲۷۰, ۱۹۷, ۷۱, ۶۳, ۳۴	تَرْفِيه: آسایش ۱۱۴
۴۰۵, ۴۱۲, ۴۱۷, ۴۵۹, ۴۷۸, ۴۹۴, ۵۱۵, ۵۴۴	تَرْقِيه: ترکیده ۲۸۲
تَنْد: خشمگین ۵۴۷	تَرْكِه: مرده ریگ ۵۰۱
تَنْفِيذ: پشتیبانی ۴۲۴	تَرْكَم: نغمه‌خوانی ۹۶
تَنْفِيْر: بدگویی ۴۸۷	تَرْهِيْب: ترسانیدن ۴۸۷
تَنُّك: رقیق ۲۵۱	تَرْكِيْت: پاکیزگی ۳۴۲
تَنُّك: کم پشت ۱۹۷	تَسْع: نه ۵۰۴, ۵۰۱
تَنُّكْر: تغیر ۳۹۶	تَشْبِيْب: اظهار عشق ۳۱۷
تَنُّكْنَاي: دره ۳۳۴, ۳۳۵	تَشْدُد: سختگیری ۱۸۰
تَنُّگِي: تنگدستی ۴۷۷, ۴۳۰, ۱۷۹, ۱۷۸, ۱۱۷	تَشْرِيْف: هدیه ۲۷۷
تَوَاطُو: همداستانی ۱۴۳	تَشْنِيْع كَرْد: دشنام داد ۱۸۷
تَوْبَت: توبه ۴۸۴	تَصْنِيْف:ها: مطالب ۱۲۸
تَوْتِيَا: سُرْمه ۴۰۷	تَعَاطِي: فراگیری ۸۸
تَوَسُّط: میانجی‌گری ۵۵۲, ۲۶۱	تَعَب: سختی ۴۶, ۴۵
تَوَقِيْع: نشان ۴۴۵	تَعْدِيْد: شمارش ۴
تَهْنُّك: رسوایی ۱۸۶	تَعْرُف: تفحص ۴۲۷
تَهْلِيل: «لا إله إلا الله» ۹۵	تَعْرِيف كَم: معرفی کم ۲۳۸
تَبِيْع: شمشیر ۲۹۱, ۲۹۰, ۲۸۶, ۲۸۴, ۲۸۳, ۹۲, ۲۲	تَعْرِيْت: تسلیت ۲۹۷
۳۴۴, ۳۳۲, ۳۱۹, ۲۹۹	تَعْرِيْت بَكْرَارِد: تسلیت گفت ۲۴۵
تَبَارِدَاشْت: مراقبت ۱۱۹, ۷۷, ۴۸, ۱۷, ۱۶, ۱۳, ۶	تَعْرِيْت كْرَارِد: تسلیت گفت ۳۱۶
۳۲۷, ۳۱۸, ۳۱۷, ۳۱۳, ۲۳۴, ۱۶۵, ۱۵۳, ۱۵۰	تَعَصَّب: جانبداری ۲۲۴, ۱۶۵, ۱۵۳, ۱۴۵, ۱۲۵, ۱۲۳
۳۳۰, ۳۲۷, ۳۱۳, ۲۷۲, ۲۷۱, ۲۶۷, ۲۶۵, ۲۶۳, ۲۶۲, ۲۶۱, ۲۶۰	۳۹۸, ۳۹۳, ۳۳۹, ۲۹۷, ۲۵۸, ۲۵۰
۵۵۰, ۵۱۷	تَعْوِيْذ: دعای دفع بلا (بازوبند) ۱۵۸, ۱۵۷
تَبَار دَاشْت: مراقبت کرد ۳۴	تَعْمَد: نگهداری ۵۴۱, ۵۱۷, ۵۱۳, ۳۹۷, ۱۱۰
تَبَار دَاشْتَنْد: مراقبت کردند	تَعْمِيْش: معاشرت ۱۹۷
تَبِيْمَنْ: فرخندگی ۶۲, ۳	تَعْمِيْر: سرزنش ۵۳۲, ۲۶۹
تَار: خونخواهی ۳۱۷	تَغْلِب: چیرگی ۵۹, ۲۱
تَالِت ثَلَاثَه: سوم از سه (ثلاثت) ۲۵۵	

۱۷۶، ۱۷۹ - ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۷۰ - ۲۷۲ ...	ثانی الحال: بعداً ۴۸۹
جَمَدَه: جنبنده ۸، ۱۰	ثَرِيد: ترید ۶۴
جمهور کرده‌اند: جمع شده‌اند ۳۶۹	ثِقَات: مُعْتَمِدَان ۳
جمهور کنند: جمع کنند ۲۳۱	ثِقَت: معتمد ۵۱۳
جمیل: نیکو ۱۲۳	ثِقَل: بار و بینه ۲۸۰
جنس: نوع ۲۱، ۷۶، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۷۲، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۸۲، ۲۹۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹	ثَلَاث: سه ۳۴۹
جَنَبَت: اسب یک ۴۸۵، ۳۲۵	ثَمَار: محصول ۴۷۷، ۴۲۵، ۴۲۴، ۳۶۸
جَوَار: پناه ۱۷۴، ۱۵۳ - ۱۷۷، ۱۸۱، ۳۳۱، ۴۳۷، ۴۳۸	ثَمَان: هشت ۴۳۵، ۴۵۸، ۴۷۷
جَوْف: اندرون ۹۷	ثَبَّاب: بیوه ۳۵۸
جَوْق: گروه ۴۴۴	جَاحِدِي: ستیزه ۱۹۵
جَوْقِ جَوْق: گروه گروه ۴۴۴	جَامَه: پارچه‌ی ندوخته ۱۳، ۱۶، ۹۳، ۲۳۶، ۳۶۴
جَوَلَان: تاخت و تاز ۲۲۶	جَامَه: جامه‌ی خواب (بستر) ۳۱۹
جهاز: ساز و برگ ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۹	جَامَه‌ی خواب: بستر ۳۵۸، ۲۴۱، ۲۲۴
جیران: همسایگان ۵۳۲	جَاهِلِيَّت: قبل از اسلام ۵۵، ۶۰، ۸۸، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۱۷، ۱۵۳، ۱۵۹، ۱۶۲، ۲۱۵، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۸۲، ۳۰۹، ۳۸۳، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۴۹، ۴۶۲، ۵۰۲، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۵۶
چاروا: چهارپا ۴۸۱	جَبْرَالْحَال: تسلی خاطر ۴۵۶
چاشت: طعام ۳۶۳، ۳۶۴	جُحُود: تکذیب ۲۵۶
چاشتگاه گرم: پیش از ظهر ۱۴۴، ۵۴۶	جُدْرِي: آبله ۴۲
چاشتگاه گرمای گرم: نزدیک ظهر ۲۵۹	جُرْم: گرم (سخت) ۷۰، ۶۷
چالش: جدال ۴۰۳	جَرِيدَه: سواران ۴۴۵
چند: اندازه‌ی ۱۹۳، ۱۹۴	جَرِيمَه: گناه ۴۹
چند: تاکی ۱۴۸، ۱۹۲، ۲۵۳، ۵۲۰	جَزَع: زاری ۴۱۱
چندان: چندان ۴۷۶، ۵۱۵، ۵۲۲	جَزَع: مهره‌ی بینی ۳۹۶
چند بارها: چندین بار ۴۸۹	جَزِيَّت: گزیت (خراج اهل کتاب) ۱۰۰، ۲۵۷، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۲۳
چند بسیار: بسیار ۳۰، ۹۱، ۱۵۱، ۲۵۰، ۴۵۴، ۴۶۵، ۴۶۶	جَسِيم: تنومند ۴۶۴
چندین: این همه ۴۵۴، ۵۳۴، ۵۳۹	جَفَنَه: کاسه‌ی بزرگ ۶۴
چنگال: مخلوط نان و روغن و شیرینی ۲۹۷	جَلَاب: گلاب ۴۰۷
چون: چه گونه ۱۰، ۲۶، ۳۸، ۷۴، ۷۸، ۷۹، ۹۰، ۹۹، ۱۰۵، ۱۲۷، ۱۲۷، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۱، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۱۰، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۹۶، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۷۵، ۳۹۶، ۴۰۷، ۴۳۲، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۶۰، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۲۳، ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۵۱	جَلْد: چاپک ۲۳۲، ۲۳۶
چهاروا: چهارپا ۴۷۹، ۵۱۹، ۵۲۵	جَمَال: شترپان ۲۳۴
حاج: حاجیان ۶۲، ۶۳ - ۱۲۸، ۱۰۱	جمع شد: گرد آمد (زفاف کرد) ۷۴، ۷۵
حاجب: پرده‌دار ۱۵۲، ۴۴۷	جمع شوی: گرد آیی (زفاف کنی) ۷۴
حالی: همان‌گاه ۸۶، ۱۹۸، ۴۸۰	جَمَلْگِي: همگی ۳۰۱
	جَمَلَه: همه ۵، ۷، ۱۰، ۱۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۳ - ۳۶، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۶۱، ۶۱، ۶۷، ۷۳، ۷۶، ۷۸، ۷۸، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳ - ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰ - ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۵

خَنِيفِيَّت: مسلمانى ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۵۸	حَبْر: دانشمند يهودى ۲۴۶
خَوَاصِل: چينه‌دان‌ها ۳۴۲	حَجَاب: پرده‌داران ۴۵۸، ۵۶، ۳۴
حوالى‌ها: حوالى ۳۴۰	حَجَابَت: پرده‌دارى ۴۵۰، ۶۵، ۶۳
حيف: ستم ۴۵۶، ۴۲۴، ۳۹۹، ۲۸۴، ۱۵۳	حَجَامِي: حجامت ۲۹۷
خارج: ناشايست ۴۴۱، ۳۶	حَجَر: پناه ۱۱۷
خاسير: زيانكار ۱۴۱	حَجَر: منع ۱۷۹، ۱۷۷
خاصگيان: خاصان ۴۸۵، ۲۸۶	حدودها: حدود ۲۴۴
خاطر: اندیشه ۳۰۳، ۱۷۷، ۱۶۲، ۸۹، ۷۴، ۶۸	حديثُ القَهد: قريب‌العهد ۵۵۰، ۴۶۲، ۴۲۲، ۳۰۹
خاقى: پوشيده ۲۳۱، ۱۳۸	حرام: حَرَم ۹۳
خال: دايمى ۵۰۱، ۱۶۴	حَرَبه: نيزه ۲۳۸، ۳۳۱، ۳۲۹، ۳۲۳، ۲۱۸، ۲۱۷، ۳۳
خالى: تنها ۵۰۷، ۴۶۳، ۳۵۴، ۲۲۰، ۱۳۳، ۸۴	حَرَز: دعا ۸۲
خان و مان: خانمان ۳۸۹، ۳۷۳، ۲۵۸	حُرمتدارى: اداى احترام ۴۹۵
خانه: اتاق ۳۵۱، ۲۷۹، ۲۳۱، ۷۷، ۲۵، ۲۴	حُرْمَل: اسفند ۴۲
خانه: خانواده ۵۲۹، ۱۸۵	حِس: صدای حرکت ۵۴۵، ۳۵۹، ۱۹۹، ۱۹۸، ۱۶۳
خُبْت: پليدى ۲۵۹، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۴۶، ۱۷۸، ۱۷۱، ۳۶	حُسَاد: حسودان ۸۸
۵۰۴، ۵۰۲، ۳۸۲، ۳۰۹، ۲۹۷	حَسَنَات: نيکي‌ها ۱۲
خبيث: پليد ۴۸۸، ۳۲۷، ۲۹۷، ۲۹۳، ۲۸۳، ۲۷۰	حَسَم: گوسفندان ۴۷۱، ۴۶۷، ۴۶۱، ۴۶۰، ۴۵۹
خَد: رخسار ۶۵	حَسَم‌ها: حَسَم ۴۶۸
خداوند: صاحب ۵۳۲، ۴۹۰، ۴۲۳، ۴۰	حِصن: قلعه ۳۱۷، ۳۱۰، ۳۲۰، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۷۶
خداوندگان: خداوندان (صاحبان) ۴۷۰	۴۶۸، ۴۲۷، ۴۲۰، ۴۱۶
خدمت: تعظيم ۴۹۹، ۳۸۵، ۱۵۲	حَصور: مرد بریده ذکر ۴۰۱
خدمت کرد: تعظيم کرد ۹	حَصِين: استوار ۴۱۹
خدمت کردند: تعظيم کردند ۴۷۶	حضرت: پيشگاه ۲۶۶، ۲۵۸، ۲۵۲، ۲۵۱، ۴۹، ۴۸، ۴
خرانش: دلخورى ۴۵۶	۳۵۵، ۳۴۱، ۳۱۵، ۳۰۷، ۲۹۲، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۴
خَرَبه: خرابه ۴۲۱	۳۶۳، ۳۶۵، ۳۹۱، ۴۰۸، ۴۹۱، ۴۹۵، ۵۰۳، ۵۱۲
خُرد و مُرد: تگه تگه ۵۰۰	۵۳۲
خُرس: تخمين مقدار ۴۲۴	حُطام: خرده ريز ۴۷۵
خُرِف: خرفت ۴۶۰	حِطَه: کلمه‌ی تزيه ۴۰۲
خريد و فروخت: خريد و فروش ۲۷۷، ۱۷۷	حَظيره: ديوار بست ۵۱۲، ۴۷۵
خزينه: خزانة ۹۱، ۵۵، ۱۵	حُفَاط: حافظان ۳
خُسَيم: خُسَيم ۱۷۹، ۱۷۸	حکومت: داوری ۶۷
خسته: زخمى ۳۲۰	حَلَاوت: شيرينى ۳۲۱، ۱۸۳، ۱۸۲
خُسران: زيانكارى ۱۴۹، ۹۹	حَلَق: تراشيدن مو ۴۱۲، ۱۶
خِصْمِي: دشمنى ۱۲۶، ۱۲۳، ۱۱۴، ۷۱، ۶۹، ۶۷، ۴۸	حَلَقه: زره ۲۲۱
۲۰۷، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۳۵، ۱۲۹	حَل و ترحال: فرود آمدن از سفر ۴
۳۹۲، ۳۸۱، ۳۶۸، ۳۲۶، ۳۱۸، ۳۰۴، ۲۵۹، ۲۵۸	حَلَه: گروه ۶۱
۵۵۶	حَلَا: قَرَق ۵۱۹
خصوص: به خصوص ۴۲	حَل: بار شکم ۴۱۷، ۳۰۵
خط: حَکَم (فرمان) ۱۶۵، ۶۲	حَمَله: حاملان ۹۵، ۹۴
خط: نوشته ۲۳۸، ۹۳	حَبِيَّت: غيرت ۲۸۸، ۲۸۲، ۲۱۸، ۱۷۸، ۱۷۴
حُفَّت: بحسب ۶۹	حَنَظَل: کبست (خريزه‌ی تلخ) ۱۷۳، ۴۲

واژه‌نامه

۳۳۵، ۳۳۳، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۶، ۳۲۰، ۳۱۸، ۳۱۲	خَلخال: پای برنجین ۳۳۹، ۳۳۳
- ۳۷۴، ۳۶۳، ۳۵۷، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۴۸، ۳۴۶، ۳۳۹	خَلف: پشت ۳۳۸
۴۱۹، ۴۰۳، ۴۰۰، ۳۹۳، ۳۹۱، ۳۸۶، ۳۷۹، ۳۷۶	خَلَل: تباهی ۸، ۹۲، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۶۵، ۱۸۱، ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۷۹، ۳۰۰، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۶۲
۴۵۳، ۴۵۱، ۴۳۴، ۴۲۸، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۳، ۴۲۱	۵۰۴
۵۲۱، ۵۱۹، ۵۱۳، ۵۰۹، ۵۰۵، ۴۸۸، ۴۸۶، ۴۸۲	خَلِيعُ العِذار: بدون افسار ۵۳
در خَفیه: در نهان ۲۴۶	خلیل: دوست ۳۸، ۶۵
در روز: همان روز ۵۴۱	خَماری: می فروش ۱۶۲
در ساعت: همان ساعت ۳۱۱، ۳۵۱، ۳۵۷، ۳۷۱، ۴۳۳	خَمَر: شراب ۱۶۲، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۷۷، ۵۲۳
درشت: خشن ۵۴۳	خُنَب: خَم ۱۰۲، ۲۴۱
در شقی: تندی ۲۱۸، ۵۰۵	خُنُق: خفه ۴۸۱
در فور: فوراً ۳۱۳، ۵۰۱، ۵۱۵	خُنُک: خوشا ۲۵۰، ۴۲۱
در قبض داشت: به دست گرفته بود ۲۷۶	خُنُگ: خاکستری ۳۷۶، ۳۷۷
در گذاری: در گذری ۴۸۸	خَواطر: خاطرها (اندیشه‌ها) ۸۸
در لحظه: همان لحظه ۴۴۴، ۴۵۸	خوب: زیبا ۱۹۷
در مقابله: در برابر ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۸۲، ۲۸۹، ۲۹۶، ۳۲۸	خود: کلاه خود ۳۳۳
۳۵۶، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۸۳، ۴۵۷	خوهله: کج ۱۹۷
در نگرستم: در نگرستم ۱۸۹	خیار: برگزیده ۴۶، ۳۲۳، ۳۴۵، ۳۵۲
در نگرستمی: می نگرستم ۳۵۱	دارالملک: پای تخت ۴۶
در نگرستند: در نگرستند ۱۸۴، ۲۲۷	ددگان: جانوران درنده ۳۴۲
در نگرید: نگرست ۴۶۲	ده: جانور ۴۱۷
در نور دیدند: سیری کردند ۱۵	در: دروازه ۱۴، ۱۷، ۴۶، ۶۰، ۱۸۶، ۳۲۴، ۳۶۳، ۳۶۶
در نوشتند: درهم بیچیدند ۵۱	۳۸۱، ۴۴۵، ۴۶۸
در نیایی: بر نیایی ۴۰۶	دراز باز کشید: طول کشید ۱۱۴، ۵۰۳
دروغزن: دروغگو ۱۳۵، ۱۷۱، ۲۰۹، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۹	دراز بکشید: طول کشید ۱۱۱، ۳۷۹، ۳۹۸، ۴۰۹
۴۰۵، ۴۲۳	دراز کشی: به درازا می کشی ۴۴۴
دروغزنی: دروغگویی ۲۴۸	درباقی شود: باطل شود ۴۱۲
درویش: بی چیز ۱۶، ۴۳، ۵۵، ۷۳، ۷۹، ۱۰۲، ۱۱۰	درباقی کن: رها کن ۲۵۶
۱۱۷، ۱۴۵، ۱۹۱، ۳۲۲، ۳۹۰، ۴۱۷، ۴۷۵، ۴۷۸	درباقی کنی: رها کنی ۲۸۰
۵۱۵، ۵۱۶، ۵۳۴، ۵۵۰	درباقی کنید: رها کنید ۶۷
درویشی: بی چیزی ۴۷۶	درباقی کنیم: رها کنیم ۲۸۱
دِرّه: تازیانه ۳۳۱، ۵۴۸	درباقی نهد: رها کنید ۴۰۷
در یافتنی: در می یافتیم ۳۷۴	در پیوستند: آغاز کردند ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۱، ۴۳۵، ۴۴۷
دُرْم: خشمگین ۲۰۱	۴۶۴، ۴۶۹
دستار: عمامه ۳۷۷، ۴۸۵، ۵۳۶	در پیوسته‌اند: پیوسته‌اند ۴۹۷
دستاس: آسیای دستی ۳۶۴	درجت: درجه ۹۷
دست بازدار: رها کن ۴۰۱	در حال: همان گاه ۵، ۱۰، ۱۵، ۲۴، ۳۶، ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۶۵، ۶۸، ۷۵، ۱۰۰، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۵
دست بازداشتند: رها کردند ۳۵۳، ۳۹۴	۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶ -
دست بدادند: تسلیم شدند ۲۴۹	۱۸۹، ۲۰۵، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۶
دست بدهد: تسلیم شود ۲۸۸	۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۵، ۲۹۹
دست بدهید: تسلیم شوید ۳۴۹	
دست بندها: تسلیم نشد ۲۸۸	

واژه‌نامه

دیگر روز: روز بعد ۷۲	دست نمی‌دهید: تسلیم نمی‌شوید ۳۴۹
دیو: شیاطین ۹۴، ۹۵، ۹۷	دستوری: اجازه ۳۳، ۴۰، ۷۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۸، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۸، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۴۷، ۳۴۵، ۳۴۳، ۳۸۵، ۳۹۶، ۴۰۷، ۴۲۱، ۴۲۷، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۹۶، ۵۲۷، ۵۳۳، ۵۳۹، ۵۴۱
دیوان: دفتر اسامی ۴۸۹	دشخوار: دشوار ۲۲۲، ۲۹۵، ۴۷۷
دیوانِ مظالم: مجلس رسیدگی به شکایات ۱۲	دل‌نگاه‌داشت: ملاحظه ۱۲۴، ۲۹۹، ۳۰۵
دیه: ده ۲۲ - ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۱۰۰، ۴۶۸	دلیل: راه‌نما ۳۲۵
ذَب: منع ۲۲۰، ۲۲۱	دلیل: نشانه ۹۴
ذُرَّیَّت: نسل ۲۵۶، ۲۵۷	دلیلی: راه‌نمایی ۹، ۳۷، ۱۰۶، ۲۳۴، ۴۰۲
ذَرَّج: مرد شجاع ۹۷	دُنْبَاله: دم ۵۱
ذَل: خواری ۲۹۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۰۹	دنیای: دنیایی ۱۳۴
ذَم کرده: نکوهش کرده ۱۰۹	دوتا: خم ۱۰۴، ۲۹۰، ۳۳۶
راحله: مَرکَب ۲۶۴، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۷۲، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۹	دوتای: خم ۳۳۸
راست بکردم: آماده کردم ۵۰۵	دوچند: دو برابر ۱۱۶
راست بکنم: آماده کنم ۵۲۹	دور نیست: بعید نیست ۲۳۱، ۲۵۳
راست کرد: آماده کرد ۳۳، ۱۷۸، ۳۱۷، ۵۱۳، ۵۲۵	دوستخواه: دوستدار ۴۰۴
راست کردم: آماده کردم ۳۱۸، ۵۰۵	دوگان دوگان: دوتا دوتا ۴۱۵
راست کردند: آماده کردند ۳۷، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۱، ۳۰۲، ۴۳۲، ۴۴۷	دولت: اقبال ۹۰
راست کرده بودم: آماده کرده بودم ۲۳۶، ۵۵۲	دهقان: رئیس ده ۱۰۰
راست کرده بودند: آماده کرده بودند ۲۳۲	دیباچ: دیبا (حریر) ۱۶، ۵۱، ۱۱۰، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۰۷
راست که: همین که ۲۱۷	دیت: دیه (خونبها) ۷۲، ۲۳۲، ۲۸۰، ۳۵۴، ۳۹۳، ۴۰۶، ۴۵۰، ۴۵۲، ۵۳۴
راست می‌کردند: آماده می‌کردند ۳۲۲	دیدگان: چشمها ۱۵۴، ۴۰۵، ۴۳۴
راکب: سوار ۲۳۷	دیده: چشم ۱۶۸، ۱۹۶، ۳۴۳، ۳۹۹، ۴۷۶، ۴۷۹
راویه: مَشک آب ۲۷۴، ۴۸۶	دیده بودتانی: دیده بودید ۳۷۴
راه‌داشت: راه‌نمایی ۱۸۲	دیر برنیامد: طولی نکشید ۴۱۳، ۴۵۴
رباع: محله‌ها ۶۳	دیر روزگار: دیر باز ۳۸۰
رَباعیه: چهار دندان جلو ۳۳۴	دیرگاه: مدتی دراز ۴۱۸
ربیع: سود ۸۹	دیک: دیروز ۷۴، ۱۱۶، ۱۶۱، ۳۰۵، ۳۲۲، ۳۴۶، ۴۰۶، ۴۱۷، ۴۲۹، ۵۵۳
ربقه: بند ۱۴، ۳۴۴، ۳۷۶، ۴۴۹، ۵۰۴	دیکین: دیروز ۲۸۲، ۴۲۲، ۵۱۳، ۵۵۳
رُجولیت: مردانگی ۲۶۷	دیگر: باز ۵۰، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۷۹، ۸۱، ۸۶، ۹۱، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۶، ۲۳۷، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۲۲، ۳۵۱، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۲۳، ۴۴۲، ۴۴۴ - ۴۴۵، ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۰۷، ۵۰۹
رَحَل: رخت و آسیاب ۴۰، ۶۸، ۸۶، ۲۷۰، ۳۹۶، ۴۸۱، ۴۸۲	
رحلت: کوچ (رفتن) ۶۸، ۳۴۰، ۳۹۱، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۶۱	
رِحَلَتِ الشَّيْطَانِ وَالصَّيْفِ: کوچ زمستان و تابستان ۴۲، ۶۴	
رحلت کرد: کوچ کرد ۸، ۴۷۹	
رحلت کردن: کوچ کردن ۲۶۴	
رحلت کردند: کوچ کردند ۶، ۵۴، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۴۶۸	
رحلت کرده بودند: کوچ کرده بودند ۲۲۳، ۳۹۶	
رحلت کردیم: رفتیم ۳	
رحلت کند: کوچ کند ۸	

زخم: ضرب ۴۳۴، ۳۳۷، ۴۲۰، ۴۸۶	رحلت کنند: کوچ کنند ۴۷۰
زر: پول ۱۸۸	رحلتین: کوچ دوگانه (تابستانی و زمستانی) ۴۲
زَرع: کشت (کشتزار) ۷	رخت: بار و بینه ۵۰۶، ۵۲۲، ۵۳۵
زفانه: زبانه ۲۰۰	رُخصه: اجازه ۱۴۹، ۴۸۹
زُلال: آب صاف ۶۸، ۴۰۳	رد باز کرد: پس داد ۱۵۷
زَنج: سخن بی معنی ۴۳۰	رد باز کردند: پس دادند ۱۵۶، ۴۷۱
زَواده: توشه ۳۱۳، ۴۷۲، ۵۳۶	رد باز کنید: پس بدهید ۲۸۶
زودزود: به شتاب ۳۴۷، ۳۷۶	رَدّت: ارتداد ۵۵۵
زُهَاد: زاهدان ۹۹	ردیف: نشسته بر ترک سوار ۶۴، ۶۵، ۲۲۹، ۲۳۶
زینهار: امان ۹، ۳۳، ۳۷، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۸۸ - ۲۹۰، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۸۱، ۴۲۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱ - ۴۴۳، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۸، ۴۵۴، ۴۶۸	رَز: درخت انگور ۴۶۹
۴۶۹، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۳۲	رسوم: عوارض ۵۱۷
زینهار: برحذر باش ۱۵، ۳۱، ۸۷	رَشاد: راستی ۲۱۳
زینهار: برحذر باشید ۹۹، ۱۲۸، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۴۱	رُشد: هدایت ۱۸۳
سانس: فرمانروا ۴۲	رَشْمِیز: ارضه (کرم چوینوار) ۱۷۹، ۱۸۰
ساقه: دنباله‌ی سپاه ۲۷۲	رِضاع: شیرخوارگی ۸۲، ۸۳، ۳۱۷، ۴۶۷
ساکن: آرام ۲۸۲، ۴۰۵، ۴۱۳، ۴۳۱	رَطل: پیاله ۷۹
سَباع: جانوران درنده ۲۹، ۷۳	رعنا: خودپسند ۱۹۷، ۴۹۰
سَبایا: اسیران ۴۶۸، ۴۷۲	رعنایی: خودپسندی ۴۹۰
سبزخنگ: سبز و خاکستری ۴۶۳	رِفادَت: پذیرایی از حاجیان ۶۳ - ۶۵
سَبع: هفت ۴۱۶، ۴۳۰	رفاهیت: رفاه ۷، ۱۵۶، ۱۷۸
سَبَق بَرَنَد: پیشی گیرند ۲۱۴	رِفَق: ملائمت ۱۲۴، ۱۷۷، ۱۸۵
سَبَق بیافت: پیشی گرفت ۴۹	رِفیق: همراه ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۶۱، ۲۸۸
سَبَق غوِدم: پیشی گرفتم ۴۴۳	رَقَبه: بنده ۵۳۰
سَبِک: به شتاب ۲۸۹	رَقّت: شفقت ۱۶۰، ۱۶۲، ۲۲۸، ۳۰۴، ۳۷۸، ۴۰۵
سَبی: برده گرفتن ۶	رُقعه: مکتوب ۲۳۸
سَبیل: طریق ۵، ۱۹۱، ۴۲۴، ۵۰۲	رِقِیت: بندگی ۳۹۴
سَبیل کرد: وقف کرد ۴۷۸	رَمَل: ریگ ۶۵، ۲۶۲، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۳۴، ۵۲۱
سُپَرز: طحال ۵۳۸	رَوَات: راویان ۳
سِت: شش ۲۸۹، ۴۰۲، ۴۳۵	رَواح: شبانگاه ۴۵۷
سختی: سختگیری ۵۲۰	رودگانی: روده ۵۲، ۵۳۹
سختی: سرسختی ۲۸۲	روی: چاره ۳۳۰
سُخَرِیَمه: ریشخند ۱۴۳	رُهائین: راهبان ۱۵۳
سَخَط: غضب ۴۹۰، ۴۹۱	رُهبان: راهبان ۹۴، ۱۰۸
سَدَنه: خادمان ۳۴، ۵۶، ۴۵۸	رُهبائیت: راهبی ۲۵۸
سرای: خانه ۷، ۸، ۲۴، ۲۵، ۱۰۰، ۱۵۹، ۱۶۱ - ۱۶۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۶۸	رَیب: شک ۳۹۶، ۳۹۸
۳۶۹، ۳۰۰، ۳۱۸، ۳۴۳، ۳۷۱، ۳۸۴، ۳۹۷، ۴۴۴	ریزیده: ریزریز شده (متلاشی) ۴۲، ۹۸، ۱۷۲
۴۴۵، ۴۷۸، ۴۸۰، ۵۱۳	ریم: چرک ۲۰۵، ۵۲۰
سرای: عالم ۹۷	زَبَرَجَد: زمرّد ۹۲
	زجر کرد: سرزنش کرد ۴۳۳، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۹۰
	زجر کردم: سرزنش کردم ۴۹۴
	زحمت: آزرده‌گی ۳۹۰

شربِ خمر: شرابِ خوارگی ۲۳۱، ۱۸۶، ۱۶۲	سرای: قصر ۳۸۵
شغل: کار ۵، ۲۵، ۳۹، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱-۴، ۱۱۷، ۵۱۴، ۴۹۰، ۳۹۹، ۲۳۰، ۲۷۵	سرگران داشته است: دلخور شده است ۴۹۳
شقاوت: شرارت ۲۵۸، ۱۹۰، ۱۷۱، ۱۴۳	سرگران کردند: دلخور شدند ۱۵۶
شکاری: شکار ۵۲	سرگزیت: چیزی ۵۱۱
شکستن: شکست دادن ۱۹۵	سَرَبه: کنیز قنّع ۶
شکستیم: شکست دادیم ۳۷۲	سِعَت: فراخی (فراوانی) ۱۵۶
شمله: شال ۴۲۳، ۴۲۱	سِفاهَت: هرزه‌گویی ۱۱۴، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۵۹، ۳۷۷، ۲۰۹
شمه‌ای: اندکی ۲۷۰	سُفها: سفیهان (هرزه‌گویان) ۲۲۹، ۲۰۹
شفت: شنید ۲۴۵	سَفیه: هرزه‌گو ۲۰۹، ۱۷۷، ۱۵۲، ۱۳۱
شفته: شنیده ۱۴۱	سِقائیت: آب دادن به حاجیان ۶۳، ۶۵، ۸۴، ۴۵۰
شفتنی: شنیدنی ۲۰۳	سِقایه: آب دادن به حاجیان ۷۱
شفتی: شنیدی ۱۷۱	سُکون: آرامش ۳۷۲
شوک: خار ۸	سلسله: زنجیر ۴۴
شهادتین: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» ۲۱۷	سَمَاحَت: جوانمردی ۶۴
صابی: صابنی ۱۵۹	سَمَانَت: چاقی ۳۹۵
صاحب: رئیس ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۴۸۴	سَمَت: نشان ۲۶۹
صاحب: یار ۱۱۳، ۲۸۸، ۳۹۱، ۴۸۳، ۴۹۳، ۵۲۰	سَمب: سُم ۱۹۴
صاحب غار: یار غار ۵۵۳	سنگین بها: گران قیمت ۲۵
صاحبه: زن ۲۵۸	سَوَات: عورت ۱۸۵، ۱۸۶
صبا: کودکی ۸۸	سواد: سیاهی ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۸۲
صباح: روز ۴۵۷	سور: دیوار ۵۱۸، ۴۶۸
صحبت: همخوابی (جماع) ۴۹۴	سولاخ: سوراخ ۳۴۷
صحبت: همراهی ۲۲، ۲۳۴، ۳۰۵، ۳۷۴، ۵۳۱، ۵۴۲	سویق: پست (تلخان) ۳۱۳
صحیفه: ورق ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۸، ۱۷۹	سَهَر: بیداری ۲۰
صداع: دردسر ۸۱، ۱۳۶، ۱۷۶، ۲۲۸، ۲۷۷، ۳۷۳، ۴۶۰	سیاست: تنبیه ۹، ۱۵، ۲۰، ۳۶، ۳۸، ۴۶، ۱۳۲، ۵۴۷
صداق: مهریه ۹۰، ۵۳۴، ۵۴۹، ۵۵۰	سَمِیَات: بدی‌ها ۱۲
صلابت: استواری ۳۲۱	سیرت: طریقت ۱۰۲، ۱۸۳، ۳۱۲
صلب: استوار ۲۸۲، ۳۱۱، ۳۲۰، ۵۱۱	سیم: پول ۱۸۸، ۲۳۶
صلب: پشت (جایگاه منی) ۵۳	شاگرد: غلام ۴۲۹، ۴۷۲
صلت: پاداش ۵۰۱	شاید: شایسته است ۱۸، ۱۹، ۲۴، ۳۸، ۵۴، ۶۷، ۷۰، ۸۸، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۸۱
صلتِ رَجم: بیوستگی با خویشان ۴۱۵، ۴۵۰	شایند: شایسته‌اند ۱۴۸
صمیم: وسط ۱۴۶	شبان روز: شبانه‌روز ۲۳۵، ۳۸۸، ۴۳۲
صنادید: بزرگان ۱۳۰، ۱۳۳، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۷	شَبَه: شباهت ۲۵۱
صنع: آفرینش ۲۵۴	شدمانی: می‌شدیم ۱۶۲
صوب: جانب ۴، ۴۱۳، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۶۷، ۳۰۶	شدن: رفتن ۳۶۸
صوَلت: هیبت ۴۴۶	شِرَاک: بند ۴۲۱، ۴۲۲
صیت: آواز ۶۲، ۶۴، ۷۱، ۳۷۲	
صیقلی: صیقل‌زن ۳۰۹، ۳۱۰	
صُخامت: ستبری ۳۹۵	

عَجَب کرد: تعجب کرد ۴۵۳	ضَخْم: ستر ۴۶۴
عَجَب می‌داشت: تعجب می‌کرد ۱۴	ضَخْم: ستبری ۲۷۰
عَجَب نمی‌دارید: تعجب نمی‌کنید ۱۶۸	ضَخِيم: ستر ۲۸۲
عُدَّت: ساز و برگ ۴۷۸، ۴۴۵، ۲۷۹، ۲۷۷، ۲۷۲، ۲۶۷	ضَر: ضرر ۵۰۹
عدول: عادلان ۳	ضرورت: ناچار ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۲۸، ۱۲۶، ۸۹، ۵۱، ۲۶
عُدَّة: ساز و برگ ۳۵۵، ۳۲۲، ۳۲۱، ۲۷۹	۱۴۴-، ۱۷۰، ۱۸۲، ۲۳۱، ۲۵۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۳۲۱
عَرَبًا: عرب خالص ۱۹۲	۵۱۹، ۴۲۷
عُرس: عروسی ۴۳۱	ضعیف سخت: سخت ضعیف ۷۷
عرض دهد: عرضه کند ۵۰۱	ضَلَّالَت: گمراهی ۱۷، ۵۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۲۳
عرض دهم: عرضه کنم ۲۳۸	۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۲۴
عرض دهند: عرضه کنند ۱۵۱	۲۴۶، ۳۱۰، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۳۲، ۵۵۳
عرض کرد: عرضه کرد ۵۱۰، ۲۱۴	ضَمَان: پذیرفتاری (پذیرفتار) ۵۱۰، ۳۵۲، ۱۶۱
عرض کردی: عرضه می‌کرد ۲۱۳	ضیاع: زمین‌های مزروعی ۸، ۴۲۵
عرض کنم: عرضه کنم ۱۸۴	ضیاع‌ها: زمین‌های مزروعی ۴۲۵
عرض می‌کنند: عرضه می‌کنند ۲۰۱	طاغوت: بتخانه ۵۶
عَرِيش: خیمه (سایه‌بان) ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۷۹	طاقت برسد: صبر نماید ۴۹۳
عِزَّت: عزت ۴۵۴، ۳۹۵، ۳۹۱، ۳۹۰، ۳۶۶، ۲۹۴، ۱۳۵	طَرَار: زیرک ۵۳۱
عزیمت: عزم (قصد) ۴۶۱، ۱۴	طَرَّارِی: زیرکی ۵۰۶
عَشْر: ده ۵۲۴، ۵۲۰	طَرَّاز: براق ۵۱۶
عِصَابَه: سریند ۵۴۵، ۵۴۴، ۵۴۲، ۵۴۱، ۴۶۶، ۳۲۶	طَرِیح الفِراش: گسترده بستر ۲۴
عَصِيْبَت: تعصب ۲۹۷، ۲۸۷، ۲۸۲، ۲۱۸	طلب باز کرد: باز طلبید ۸۴
عظیم: بسیار ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۶، ۲۰۲	طلب باز می‌کرد: باز می‌طلبید ۳۴۲
۲۱۱، ۲۲۰، ۲۵۸، ۲۷۳، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۹	طَلَعَت: چهره ۲۳۲، ۹۹، ۳۹
۳۱۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۸۲، ۳۸۵	طَوَاعِيَت: طاغوت‌ها ۵۵
۳۹۱، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵، ۴۵۵	طَبِيَّت: شوخی ۵۴۱
۴۶۴، ۴۷۷، ۴۸۴، ۴۹۰، ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۳۴	طَبِلَسَان: ردا ۲۳۰
۵۴۴	طَبِور: پرندگان ۷۳
عَقَار: ملک ۸	ظاهر: چیره ۵۵۶، ۴۵۰، ۴۴۹، ۴۳۷، ۳۴۰، ۲۰۷، ۱۴۵
عَقْد: گردنبند ۴۰۰، ۳۹۶، ۳۰۴	ظَعِينَه: زن هودج‌نشین ۳۹۶
عَقْد لَوَا: رایت بستن ۶۳	ظهور: چیرگی ۴۲۲
عَقْد و عَهْد: بیان ۴۱۰	عام: سال ۱۸۶
عَلَّت: مرض ۳۵۱، ۲۰۵	عامل: حاکم ۴۳، ۴۴۸، ۳۹۵
عبارت: اجاره‌ی مزرعه ۱۰۰	عبرت: عمل عبرت‌انگیز ۹۱
عَمَّال: عاملان ۵۲۳	عتیق: خوش سیم ۱۲۰
عمل: حکومت ۵۲۸، ۴۴۷	عجایب‌ها: عجایب ۲۵۵، ۲۰۲، ۱۹۵، ۱۹۳، ۱۸۸
عمود: گرز	عَجَب: شگفتی ۴۸۵، ۴۳۶، ۱۱
عُنْف: خشونت ۴۶۷، ۴۲۸، ۴۱۱	عَجَب: عجیب ۱۲۲، ۱۰۴، ۸۱، ۶۹، ۴۶-۴۳، ۲۶، ۲۵
عَوْد: بازگشت ۲۸۷	۱۸۵، ۱۸۹، ۲۵۶، ۳۰۶، ۴۰۷، ۴۸۲، ۵۵۲
عود فرمود: برگشت ۴۸۸	عَجَب بماندند: تعجب کردند ۴۰۳
	عَجَب دارم: تعجب می‌کنم ۹۷
	عَجَب داشتند: تعجب کردند ۸۶

واژه‌نامه

فروگذارند: رها کنند ۴۰۳	عَهْدَه: تعهد ۴۶۱، ۳۱۱
فروگذاری: رها کنی ۴۰	عَهْدَه کردم: تعهد کردم ۳۰۸
فروگذارید: رها کنید ۲۸۲، ۲۲۳	عَهْدَه می‌کنم: تعهد می‌کنم ۲۷۱
فروگذاریم: رها کنیم ۵۶	عَیْبَه: مخزن ۵۴۲
فروگذاشتندی: رها می‌کردند ۲۳۷	عَیْدِ اَضْحَا: عید قربان ۵۰۲
فروگذاشتی: رها کردی ۴۰	غَار تَبِدَه بود: غارت کرده بود ۵۲۶
فروگذاشتیم: حذف کردیم ۵	غَبَطَت: غبطه ۳۸۳
فرومی‌گذارید: رها می‌کنید ۴۵۵	غَدَّار: حيله گر ۴۰۴
فرونگذارد: رها نکند ۴۸۲، ۴۷۶، ۳۳۱	غَدَر: حيله ۲۰، ۵۱، ۱۰۳، ۲۲۸، ۲۷۱، ۲۸۷، ۳۱۹
فروهشت: پایین آورد ۳۲۸	۳۲۵، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۵۲ - ۳۵۴، ۳۶۷، ۴۲۲، ۴۲۴
فروهشتند: پایین انداختند ۴۱۶	۵۲۸، ۵۰۷، ۴۴۰، ۴۲۴
فروهشته‌اند: فروداشته‌اند ۴۶۶	غَل: کینه ۹۶
فَرِيدُ الدَّهْرِ: یکتا ۲۳۰	غَلَبَت: غلبه ۳۴۰
فریشتگان: فرشتگان ۷۲، ۸۹، ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۷۰، ۲۰۰	غَلَبَه: سروصدا ۱۰۰، ۱۴۳، ۳۷۵، ۵۵۳
۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۲۳، ۳۷۶، ۴۵۱، ۴۶۵	غَمَز: بدگویی ۲۹۸
فریشته: فرشته ۸۹، ۹۳، ۱۱۳، ۱۳۸، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۳	غَمْكَار: غمگسار ۵۴۲
۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰	غِنَا: آواز ۴۴۸
فریضه: واجب ۱۱۸، ۲۴۷	غُور: عمق ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۸۲، ۱۹۰، ۴۰۵، ۵۴۳
فَضَاح: فضیحت‌ها ۴۸۹	فَاتِر: سُست ۱۲۹
فضل از آن که: چه برسد به آن که ۴	فَارِیَاب: پاراب (زراعت با آب رودخانه و قنات) ۴۲۷
فَضْلَه: بازمانده ۲۴۱، ۳۶۵	فَیْهَا: چه بهتر ۴۶۱
فضول: یاوه‌گویی ۱۰۳، ۲۷۷	فَتْنَه: عاشق ۵۰
فَكِیْف: پس چه گونه (چه برسد به آن که) ۳۳۸، ۴۰۶، ۴۳۷، ۵۲۲، ۵۳۲	فَحْل: علامه ۲۴۶
فَلَاح: پیروزی ۵۲۹	فَحْل: نر ۹۷
فِنَا: پیشگاه ۱۳۶، ۱۷۹، ۴۵۰	فَخِیرَه: که خوب ۲۸، ۲۱۸، ۲۵۶، ۴۵۵، ۵۲۱
فَوَاحِش: فاحشه‌ها (بدی‌ها) ۱۵۳	فِدا: سَر بهَا ۷۳، ۲۶۶، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲
فَوَاكِه: میوه‌ها ۴۷۷، ۴۸۹	۳۰۸، ۳۰۴
فوج فوج: گروه گروه ۵۵۵	فَرَا: به ۷۲، ۱۴۳، ۲۰۸، ۳۴۴، ۵۴۶
فی ما بعد: از این پس ۴۹۱	فَرَاخِی: فراوانی ۷، ۱۷۹، ۴۸۶
قائد: پیشوا ۴۲	فَرَاز: پیش ۴۲، ۴۴
قَاطِع رَحِم: بریده از خویشان ۵۱۳	فَرَاز کرد: بست ۱۶۵
قامت: اذان ۴۲۲، ۵۴۳	فَرَاز کرد: پیش برد ۱۶۰، ۲۰۹، ۳۱۹، ۳۵۹، ۳۶۵، ۴۷۳
قَبَل: جانب ۵۸، ۸۸، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۴۳، ۳۱۷، ۳۹۴	فَرَاز کرده بودند: بسته بودند ۱۶۱
۴۸۹	فَرَاسَت: ادراک باطن ۱۰، ۱۰۴
قَبَه: سرپرده ۴۲۲، ۴۴۷، ۴۶۹، ۴۹۸، ۴۹۹	فَرَاش: بساط (نشستن گاه) ۸۳، ۲۴۱، ۴۳۶، ۵۵۵
قِتَال: نبرد ۱۱۲، ۱۵۰، ۲۱۵، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۶۰	فَرَاش: بستر (جامه‌ی خواب) ۲۳۲، ۲۳۳
۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷	فَرَض: واجب ۱۱۸، ۲۱۶، ۲۴۴
۲۸۸، ۲۹۱ - ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۲۳	فَرَقَت: جدایی ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۸۲، ۵۵۱
۳۲۷ - ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۰، ۳۶۸، ۳۷۰، ۴۰۴	۵۵۳
۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۸، ۴۵۲، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۸، ۴۸۳	فَرَوَگْذَارَد: رها کند ۳۸، ۴۰، ۲۴۸
	فَرَوَگْذَارِم: رها کنم ۴۵۲

کرده بود: ساخته بود ۵۶،۵۰،۷	۵۰۳،۵۰۲
کرده بودند: ساخته بودند ۳۶۰،۶۰،۵۶	قِداح: قِداحها (تیرها) ۲۳۷
کَرَه: افاقیا ۴۲	قَدِيمُ الدَّهْرِ: دیرباز ۲۷۱
کَسَل: سستی ۴۹۱	قُرَایبی: قرآن خوانی ۴۷۴
کِسْوَت: لباس ۵۱۳	قُرْبَت: نزدیکی ۵۰، ۳۸
کَعَب: استخوان پشت پا ۲۰۵	قُرْط: گوشواره ۲۳۵
کَفْتَن: ستیزه کردن ۴۳۸، ۳۶۷، ۱۷۶، ۱۵۹	قَصْر می کرد: شکسته می خواند ۴۵۸
کَلَا و حاشا: اصلا و ابدا ۸۰	قَصُور: قصرها ۵۱۵
کَلَنَد: کلنگ ۳۶۵، ۳۱۹، ۹۲، ۷۰، ۶۹، ۶۷	قَطع اَرْحَام: بریدن رشته‌ی خویشاوندی ۱۵۳
کَلَه: خیمه ۸۸	قَطِيعَتِ رَجِم: بریدن رشته‌ی خویشاوندی ۱۸۰
کَلِيسَا: کلیسا ۱۰۲-۱۰۰، ۳۶-۳۴	قَطِيفَه: جامه‌ی پُرزدار ۳۷۷، ۳۷۶
کَعِيت: اسب سرخ یال و دم سیاه ۴۳۳	قَفَا: عقب ۳۰۶، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۶، ۲۸۳
کَنار: آغوش ۵۴۷، ۵۴۶، ۴۲۰، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۶۱	۳۱۶، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۴۶، ۳۴۷
کَنار: درخت سِدر ۸	۵۱۹، ۴۵۴، ۴۱۱، ۳۸۹
کَنُوز: گنجها ۵۱۵	قَلَايد: قَلاده‌ها ۴۰۵، ۴۰۴
کوس: طبل ۱۰۳	قَلب: وسط سیاه ۴۳۲، ۳۲۵، ۲۸۳، ۲۸۲
کوشک: قصر ۴۸۵، ۴۰۱، ۳۷۶، ۷۶	قُاش: اسباب و اثاث ۴۲۸، ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۱۳، ۲۸۰
کوکب: ستاره ۷۰	۵۳۵، ۵۳۳، ۵۲۲، ۴۷۱
کِهانت: کاهنی ۹۵، ۱۰	قَوام بگرفتم: مراقب بودم ۳۳۱
کَهَل: مرد میانسال ۲۰۲	قَياصِرَه: قیصرها (پادشاهان روم) ۵۱۵
کَهَنَه: کاهنان ۹۷، ۹۵، ۹۴	قيد: زنجیر ۲۲۹، ۱۰۱
کَيد: بداندیشی ۲۴۵، ۲۰۶، ۱۳۰، ۱۲۶، ۱۲۳، ۷۶، ۴۲	کاجکی: کاشکی ۳۲۸، ۱۷۵، ۱۷۱
۳۶۹، ۳۷۸	کار راستی: بسامانی ۴۸۰، ۴۷۹، ۴۶۷، ۴۲۷، ۴۲
گَبَر: زردشتی ۱۷	کاره: بی میل ۴۷۷
گزارند: بگذرانند ۱۷۹	کاريز: قنات ۲۶۲
گزارم: بگذرانم ۱۷۹، ۱۷۸	کاسير: شکننده ۶۴
گران: انبوه ۳۴۶، ۲۶۷	کافَه: جمیع ۲۴۷، ۲۱۱، ۱۰۹
گران: سنگین ۵۴۶، ۱۴۶	کاوين: کابین (مهریه) ۵۳۴
گَرَبُز: مکار ۳۳	کاهن: غیبگو ۱۴۰، ۱۳۵، ۱۲۷، ۱۲۶
گَرَبُزِي: مکاری ۵۰۶	کِبار: بزرگان ۴۲۶، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۲۰
گَر دباگرد: گرداگرد ۴۵۲	کِبي: میمون ۳۷۷
گرد برگرد: دور تا دور ۳۶۹، ۳۶۴	کتابت: قرارنامه‌ی بازخرید بنده ۳۹۴، ۱۰۵
گرد کرد: جمع کرد ۴۰۲	کدام یکی: کدام یک ۴۲۴
گرد کردند: جمع کردند ۳۳۰	کِر: بچغد ۱۹۷
گِرده: قرص (نان) ۳۶۵، ۳۶۴	کِرَا: کرایه ۳۰۰
گردید: گشت ۵۴۴، ۴۴۲، ۴۲۹، ۳۸۸، ۲۶۳، ۲۴۰	کِرَا نَکند: نمی ارزد ۲۰۹، ۴۵، ۴۴
گردیدم: گشتم ۷۷	کِرَاهِيَت: کراهت ۳۸۶، ۳۳۸، ۲۸۷، ۲۷۲، ۲۴۱، ۱۳۰
گردیدن: گشتن ۳۷۲، ۲۳۷	کِرَد مَانِي: می کردیم ۲۵۲
گردیدند: گشتند ۲۷۷، ۲۶۰	کرده است: ساخته است ۳۵
گردیده‌اند: گشته‌اند ۲۰۲	کرده‌ام: ساخته‌ام ۳۶۵
گردیده بود: گشته بود ۲۲۵، ۱۴۱	کرده‌ای: ساخته‌ای ۳۶

واژه‌نامه

ماهار: مهار ۴۸۲	گردیدی: می‌گشت ۱۰۸
مکونت: خرج ۱۱۷	گرفتگان: اسیران ۲۹۶
مبارزت: مبارزه ۴۱۸، ۴۱۷، ۳۶۹، ۳۳۲	گرفته: اسیر ۲۸۷، ۳۸
مباهلت: لعن کردن ۲۵۷، ۲۵۶	گرم‌اوه: گرمابه ۱۹۷
مبايعت: مبايعه ۱۷۷	گرمای گرم: گرمای شدید ۴۸۹، ۴۸۰، ۴۷۸
مبرات: نیکی‌ها ۴۹	گز: ذراع (از آرنج تا سر انگشت) ۴۴
مبرت: نیکی کردن ۲۳۸	گز: درخت گز ۸
مبیت: خلوت ۱۷۹	گستاخ: بی‌پروا ۲۸۶
مشیع: پیشوا ۶۲	گستاخی: بی‌پروایی ۳۱۷، ۳۸، ۲۳
مسخیر: دریغ خورنده ۶۱	گسیل بازکرد: روانه کرد ۴۸۵
متردد: مردد ۳۹۵، ۳۱۱	گسیل کرد: روانه کرد ۴۳۶، ۳۹۵، ۱۲۳، ۱۱۹، ۳۴، ۱۲
متمسک: مرجع ۳	۵۵۰، ۵۱۹، ۵۱۷، ۵۱۵، ۵۰۱
متمشی: روبه راه ۴۲	گسیل کردم: روانه کردم ۲۷۰
متمین: جاگیر ۱۵۱، ۱۳۴	گسیل کردند: روانه کردند ۵۲۰، ۵۰۰، ۴۶
متمهد: گسترده ۴۲	گسیل کردی: روانه کردی ۴۱۴
متناظر: چشم به راه ۲۶	گسیل کن: روانه کن ۲۱۶
متناول: خوراک ۳	گسیل کند: روانه کند ۴۳۸، ۴۲۵، ۳۸۵، ۱۲
متواتر: پیوسته ۱۱۳	گسیل کنند: روانه کنند ۴۶۱
مثال: فرمان ۵، ۴	گسیل کنی: روانه کنی ۵۱۳
متالب: متالبه‌ها (تقصان‌ها) ۱۷۱، ۱۵۲	گسیل می‌کرد: روانه می‌کرد ۴۱۱
مثبت: ثبت شده ۴۸۹	گفتاره: جرو بحث ۵۳۱، ۴۵۷
مجابات: جواب شعر ۵۰۶، ۵۰۵	گو: گودال ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۰
مجارات: برابری ۱۴۵	گوده: توده ۵۳۱، ۲۰۵
مجالست: همنشینی ۲۴۶، ۲۳۲	گویا: گویی (پنداری) ۴۹۵، ۴۹۳، ۹۵
مجتاز: مسافر ۱۶۵، ۶۰	لائی: لؤلؤها (مرواریدها) ۳۹۱، ۲۵۸
مجتهد: کوشا ۱۰۰	لائیل: بل که ۵۰۲، ۴۹۵، ۴۸۴، ۴۷۵، ۲۵۸، ۲۲۱، ۱۶۱
مجد: ساعی ۱۰۰	لئیک: اجابت ۴۶۴
مجرد: تنها ۲۲۷، ۲۸۰، ۳۲۲، ۳۴۰، ۳۷۸، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۴	لحد: شکاف جانبی درون قبر ۵۵۵، ۵۵۴
مجر: آتشدان ۳۶	لحد: قبر ۱۸۶
مجره: آتشدان ۲۷۱	لغت: زبان ۹۷، ۸۲
مجازیت: نبرد ۴۰۲ - ۴۰۴، ۴۱۳، ۵۰۴	لغو: بی‌هودگی ۱۶۲
مجاکات: جرو بحث ۲۷۷	لقا: دیدار ۵۴۲
محبط: باطل ۱۸۲	لؤلؤ: مروارید ۴۴
محرز: احراز کننده ۳۲۰، ۲۵۹، ۲۰۶، ۱۸۳، ۱۸۲، ۸۳	لون: رنگ ۳۴۳، ۱۷۳
مخروس: حراست شده ۸۸، ۷۶	لغو: بازی ۱۶۲
مخضر: شهادت‌نامه ۲۶۹	لیلت العقبه: شب بیعت انصار در عقبه ۴۸۹
محققه: هودج سرپاز ۴۵۹	مآثر: آثار نیک ۵۰۶، ۵۰۵
مخلق: سر تراشیده ۴۱۲	ماء الورد: گلاب ۵۱
محمّدات: ستایش ۴۷۹	مالش دهد: تشبیه کند ۳۳۱
محمل: کجاوه ۵۵۰، ۵۱۳، ۳۲۲	ماندگی: شباهت ۵۳
	ماننده: شبیه ۱۹۷

مَضِيق: تنگه ۴۴۴	مُخَالَطَت: آمیزش ۱۹۷، ۱۷۷، ۱۶۵، ۲۳
مُطَاوَعَت: فرمانبرداری ۷۱، ۷۵، ۱۷۳، ۳۴۸، ۳۷۴	مُخْتَلَط: درآمیخته ۱۹۲
۴۰۴، ۴۶۱، ۵۰۴	مُخَذَّل: زبون ۴۳۲، ۳۴۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۲۱، ۲۱۴، ۴۲
مُطَرَّر: مزین ۴۸۵	مُحَسَّب: محاسب ۲۳۲
مُطْعُون: نامقبول ۳	مُخَيَّر: مختار ۳۰، ۱۱۹، ۱۹۴، ۳۶۹، ۳۷۷، ۴۶۷، ۵۰۳
مُطَّلَخ: آلوده ۱۶	۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۷
مُظَاهَرَت: همکاری ۱۷۵، ۱۶۵	مُدَارَات: مدارا ۳۹۰
مُعَاتَبَت: عتاب کردن ۴۸۹	مُدَافِعَه: دفع الوقت ۱۸۷
مُعَاذ: پناه گاه ۲۵۰	مُدَاوَات: مداوا ۲۰، ۱۳۴، ۱۳۷، ۲۸۰
مُعَارَضَت: مقابله ۱۶۹، ۲۴۹	مُدَاهَنَه: دورویی ۳۸۰
مُعَارِضَه: مقابله ۲۹۶، ۴۸۷	مُدَخَّر: اندوخته ۱۱۵
مُعَارِيف: معروفان ۳۲۱	مُدَلَّت: خواری ۴۹۹
مُعَالِم: نشانه‌ها ۱۴۲، ۲۱۵، ۵۲۱	مُدَمَّم: مذموم ۱۶۸
مُعَالِمِهَا: معلم ۵۲۴	مُرَاقِي: مرثیه‌ها ۸۴
مُعَانِد: درستیز ۵۰۴	مُرَافِق: دوست ۲۳۵
مُعَاوَدَت: بازگشت ۴، ۲۶۰، ۲۴۶	مُرَایِي: ریاکار ۱۰۲
مُعَاوَدَتِ كَرَدَنَد: بازگشتند ۱۷۳	مُرَثِيت: مرثیه ۳۱۷
مُعَاوَدَتِ كَرْدَمَانَد: بازگشته‌اند ۳۴۶	مُرد: فرستاده ۲۸، ۸۶، ۱۰۱، ۱۵۳، ۳۵۵، ۳۷۸، ۳۸۱
مُعَاوَدَتِ كَرْدِي: باز می‌گشت ۳۲۱	۴۱۳، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۲، ۴۵۵، ۵۰۳، ۵۲۱، ۵۵۰
مُعَاوَدَتِ كَنَنَد: بازگردند ۳۴۷	مُرد: نفرات ۲۰۷
مُعَاوَنَت: یاری ۳۴۶، ۳۵۵	مُرَقَات: نردبان ۱۹۹، ۲۰۰
مُعَبَّدگاه: عبادتگاه ۳۷، ۵۶	مُرَقَّع: وصله‌دار ۳۶۰
مُعْجَب: غره ۴۶۰	مُرَوِي: روایت شده ۲۶۱
مُعْجَل: باشتاب ۱۹۲	مُسْتَشِعِر: ترسیده ۲۰۶
مَعْرِفَت: آشنایی ۲۲، ۳۸، ۱۸۲، ۲۱۳، ۳۸۵	مُسْتَظْهَر: پشتگرم ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۸۹، ۴۹۱، ۵۱۶
مَعزول: بازمانده ۷۲	مُسْتَعِد: آماده ۲۳۴، ۴۶۸
مِعْلَاق: آویز ۴۸۰	مُسْتَوْفَا: کامل ۱۹۹
مَعِيشَتِي: وسایل زندگی ۴۲۴	مَسْكَه: سرشیر ۱۷۳، ۴۶۹
مُعِين: یار ۲۰۶	مُسْتَأْذِیَه: انگشت‌نما ۱۰۸
مَعَارَه: غار ۲۳۵، ۲۳۶	مَشَاهِدِهَا: مشاهده ۱۰۶، ۴۵۷
مَعَازِي: مغزها (جنگها) ۱۹۷، ۲۵۹	مُسْتَكِي: شاکی (گله‌مند) ۳۴
مُعَالَات: پافشاری ۱۰۵	مَشغولِ خَاطِر: دلشغول ۲۰۶
مُعَالَطَت: مغالطه (مغلطه کردن) ۱۵۸، ۲۱۸	مَشْكَات: چراغدان ۱۵۴
مُعَالَطَه كَرْد: مغلطه کرد ۲۱۸	مَشْكُور: ستودنی ۱۹۲
مَعْرُور: فریفته ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۵۹، ۲۱۰، ۲۲۸	مَصَاحِفِهَا: مصاحف (کتاب‌ها) ۱۵۳
مُعْتَبِه: آوازخوان ۴۴۸	مُصَارَعَت: کشتی ۱۸۹
مُعْتَبَات: امور غیبی ۹۴	مُصَحَّح: تصحیح شده ۳
مُعْتَر: جاعل ۳	مُصَدَّق: راست ۱۹۲
مُعْتَر: دیگرگون ۴۴۶	مُضَاهَات: شباهت‌جویی ۵۲۳
مُعَاتِيع: کلیدها ۳۶۵	مُضْبُوط: نگهداری شده ۷۶
مُقَاخَرَت: اظهار بزرگی ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۶، ۵۱۷	مُضْطَر: درمانده ۲۷۸

مُقام کردند: اقامت کردند ۵۳۷، ۴۳۲، ۳۵۶	مُفَارَقَت: جدایی ۱۵۷، ۱۲۷، ۱۲۴، ۱۱۹، ۹۹، ۷۳، ۶۱
مُقام کردند: اقامت می‌کردند ۴۶۲	۵۳۲، ۴۱۵، ۱۸۲
مُقام کرده بود: اقامت کرده بود ۲۳	مُفَارَقَت کرد: جدا شد (مُرد) ۹۹، ۶۳، ۶۱، ۵۹، ۱۹
مُقام کند: اقامت کند ۲۶۳، ۲۳۲	۱۰۷، ۱۰۸، ۱۵۸، ۱۸۵، ۲۰۸، ۲۴۳، ۳۸۲، ۴۲۶، ۵۴۹
مُقام کنید: اقامت کنید ۳۸۷، ۳۷۳	۵۵۰
مُقامگاه: اقامتگاه ۳۱۳	مُفَارَقَت کردند: جدا شدند (مُردند) ۲۰۶
مُقام گرفت: اقامت کرد ۶	مُفَارَقَت کرده بود: جدا شده بود ۳۲۰
مُقام گرفتند: اقامت کردند ۱۵۰	مُفَارَقَت کنم: جدا شوم ۳۰۴
مُقام گرفته بودند: اقامت کرده بودند ۵۹	مُفَارَقَت می‌فرمود: در می‌گذشت ۴۲۴
مُقام نکنند: اقامت نکنند ۴۳۱	مُفَارَقَت می‌کرد: جدا می‌شد (می‌مُرد) ۹۹
مُقتل: کُشتن ۴۲۶، ۳۳۱، ۳۲۹	مِفْتَاح: کلید ۴۵۰
مِقْرَعَه: تازیانه ۲۳۸	مُقَابِلَه: برابر ۷۲، ۷۰
مِقْصَر: کوتاهی کننده ۴۱۲	مُقَابِلِي: مقابله ۱۴۵، ۱۲۹
مِقْهُور: مغلوب ۴۲، ۱۱۴، ۱۵۷، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۹۳، ۲۹۴	مُقَاتَلَت: کارزار ۴۰۲
۴۳۲، ۳۴۵	مُقَاتَلَه: کارزار ۴۹۷
مُکَاتَب: بنده‌ی متعهد به بازخرید خود ۳۹۴، ۳۹۳	مُقام: اقامت ۲۳، ۲۵، ۵۰، ۵۴، ۹۶، ۱۰۲، ۲۳۶، ۲۶۴
مُکَاتَبَت: قرارنامه‌ی بازخرید بنده ۳۹۴	۵۲۳
مُکان: منزلت ۲۰۶	مُقام: جا ۱۲، ۸۵، ۳۴۲، ۳۴۸، ۴۰۶
مُکَانَت: منزلت ۳۸۵، ۱۶۵، ۱۲۸	مُقام دارد: اقامت دارد ۵۲۳، ۷۲
مُکاید: کیدها (بداندیشی‌ها) ۵۰۴، ۵۰۲، ۳۰۳، ۲۵۹	مُقام دارند: اقامت دارند ۳۶۲، ۳۲۲، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۴۱
مُکاید حرب: حیل‌های جنگی ۲۷۸	۴۳۲
مُکاید قتال: حیل‌های جنگی ۳۲۶	مُقام داشت: اقامت داشت ۱۰۲، ۹۸، ۶۷، ۶۱، ۵۲، ۲۶
مُکایدها: کیدها (بداندیشی‌ها) ۲۰۶، ۱۸۱	۳۵۲، ۱۰۸
مُکسور: درهم شکسته ۲۱۴	مُقام داشتند: اقامت داشتند ۳، ۵، ۸، ۹۹، ۱۲۹، ۲۴۶
مُکشوف: آشکار (برهنه) ۱۱۳	۳۶۲، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۵۹، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۱۱، ۵۱۷
مُگر: شاید ۹۱، ۲۱۱، ۲۳۳، ۲۳۵، ۳۰۹، ۳۳۹، ۴۹۰	۵۲۰، ۵۳۰
۵۳۵، ۵۱۵، ۵۱۳	مُقام داشتی: اقامت داشت ۳۸۳، ۳۲۹
مُلبَس: مشته ۲۵۳	مُقام ساخت: اقامت کرد ۷، ۳۶۱، ۴۳۵، ۴۷۷، ۴۷۹
مُلبَت: شریعت ۲۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۰۱، ۱۵۲	۴۸۳
۵۱۵، ۵۱۴، ۵۱۰، ۲۵۳، ۱۷۴	مُقام ساختم: اقامت کردم ۹۹
مُلبَس: مشته ۱۹۲، ۹۴	مُقام ساختند: اقامت کردند ۶، ۴۷، ۵۴، ۵۹، ۶۱، ۳۵۸
مُمارَسَت: تمرین ۳۱۴	مُقام ساخته‌اند: اقامت کرده‌اند ۱۰، ۱۰۱، ۱۵۲
مُماطَلَت: تأخیر ۱۸۷	مُقام ساخته بود: اقامت کرده بود ۹۹
مُمتَل: مطیع ۲۶	مُقام ساختیم: اقامت کردیم ۱۵۴
مُنَادا: ندا ۳۴۵	مُقام سازد: اقامت کند ۸، ۲۲۰
مُنَادا بفرمود: فرمود ندا دردادند ۲۸۷، ۴۵۶، ۴۷۷	مُقام سازند: اقامت کنند ۵۵۵
مُنَادا کرد: ندا درداد ۳۴۴	مُقام سازیم: اقامت کنیم ۳۵۸
مُنَادا کردند: ندا دردادند ۲۳۵، ۲۳۷، ۳۴۵، ۳۷۶، ۴۸۱	مُقام کرد: اقامت کرد ۲۳۹، ۲۶۳، ۲۶۶، ۳۱۲، ۳۱۴
مُنَادا کنیم: ندا دردهم ۴۷۰	۳۵۶، ۳۶۰، ۳۸۷، ۳۸۹، ۴۰۱، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۰، ۴۳۱
مُنَادَمَت: همنشینی ۳۷۱	۴۳۱، ۴۵۸، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۸۶
مُناسک‌ها: مناسک ۵۲۴	مُقام کردن: اقامت کردن ۳۷۵

می سوختند: می سوزانیدند ۳۰	مُنَاشِدَت: سوگند خورائیدن ۲۸۵
می شایید: می شود ۲۷۰	مُنَافِدَه: خصومت ۵۰۶
می شایبی: شایسته‌ای ۲۲۵	مُنَاقِب: فضایل ۵۰۶، ۵۰۵، ۴۰۸
می شنوید: می شنید ۲۷۴	مُنْتَقِض: شکسته ۵۰۲، ۱۸۱، ۱۱۵
میشوم: مشنوم (نامیمون) ۳۶۶	مُنْدَفِع: دور ۳۳۶
میقات: هنگام ۲۴۴	مُنْطَمِس: ناپدید ۶۱
می گردید: می گشت ۳۵۷، ۳۴۱، ۳۲۷، ۱۱۹، ۱۰۷، ۵۱	منظوم: به رشته کشیده ۳۹۱
۵۴۱، ۴۵۳، ۴۲۲، ۳۷۱	مُنْقَاد: فرمانبردار ۵۰۱، ۳۲۶، ۲۰۷، ۱۳۵، ۱۲۹، ۹۹
می گردیدم: می گشتم ۴۲۲	۵۱۱، ۵۰۴، ۴۵۹، ۴۵۶
می گردیدند: می گشتند ۵۰۰، ۳۶۹، ۳۳۹	مُنْقَضی: سپری ۱۹۲
می گردیدندی: می گشتندی ۷۹	مُنْقَطِع: بریده (تسلیم) ۱۷۰، ۱۶۹
میمنه: جناح راست ۴۳۳، ۴۳۲، ۳۲۵	مُواخِذ نَدَارِد: مواخذه نکند ۵۱۰
می نکنید: نمی کنید ۲۶۶	مُواسَات: یاری ۴۷۹، ۴۷۸، ۴۷۵
می نگرستند: می نگریستند ۱۴۴، ۱۳۶	مُواضَعَت: توافق ۵۰۶، ۴۸۷، ۴۰۴، ۲۴۶، ۱۴۶، ۱۴۳
می نگرید: می نگریست ۸۶	۵۰۷
میویز: میوز ۲۶۴	مُواضَعَه: توافق ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۱۱، ۳۱۰
نابودن: نبودن ۳۰۸	مُواضَعَه كَرْد: قرار گذاشت ۳۳
ناداشت: بی ایمان ۲۰۹	مُواضَعَه كَرْدَنْد: توافق کردند ۳۰۱
نازک: خطیر ۴۷۸	مُوانَعِها: موانع ۴۸۸
نازکی: خطر (اهمیت) ۳۲۷	مُوزَع: تقسیم ۶۴
نازل: پایین ۴۳۴	موسم‌گاه: میعادگاه ۲۷۷
ناقه: شتر ۵۰۲، ۴۰۳، ۳۵۷، ۲۶۲	موعظت: موعظه ۳۹۸، ۲۱۸، ۲۱۷، ۱۰۲، ۹۹، ۹۸
ناموس: اشتها ۶۵، ۶۴	۵۵۶، ۵۵۳، ۵۴۴، ۵۲۴
نبات: رویدن ۸۳	موقف: جای ایستادن حاجیان در عَرَقات (مراسم نهم
نیازیدی: بازی نمی کرد ۸۸	ذیجَه) ۴۷۷
نیاید: مبادا ۳۷۳، ۳۱۱، ۲۹۸، ۲۷۱، ۲۴۱، ۱۶۹، ۷۹	مُوكَل: نگهدار ۴۲۳، ۹۳
۵۳۲، ۵۱۲، ۴۲۲	مولا: بنده ۵۵۵، ۵۵۴، ۳۹۸، ۳۵۳، ۲۹۸، ۲۹۱، ۱۴۶
نِشْت: نوشت ۴۲۵	مولد: محل تولد ۱۵۶
نِشْتَه: نوشته ۲۷۷	مولع: حریص ۴۷۸، ۳۳۱، ۱۶۲
نِشْتی: می نوشت ۴۴۷	مُؤَلَفِ قَلُوب: پیوند دهنده‌ی قلبها ۴۷۶
نِیَه: پیامبر مؤنث ۲۶۹	مُهَابِت: شکوه ۱۶۵، ۱۵۹، ۱۳۲
نِپرسید: احوالپرسی نکرد ۸۶	مُهَنَّا: گوارا ۶۲
نَحَاس: مس ۱۷۳	مِیَاه: آبها ۳۱۲
نَحْر: قربانی ۴۱۲، ۱۱۶	می باید: لازم است ۳۲۵، ۱۷۸
نَزَل: پیشکش ۱۴	می بیافتیم: می یافتیم ۴
نزول فرمای: مستقر شو ۲۴۰	می برانندیم: می رانندیم ۴
نزول فرمود: مستقر شد ۴۴۱، ۳۱۳، ۲۷۸	می برشیدند: بر می شنیدند ۹۵
نزول کرد: مستقر شد ۲۴۱	می بنشستندی: می نشستند ۳۲۴
نزول کردند: مستقر شدند ۳۶۳، ۳۴۵، ۳۲۳، ۲۷۳	می دانستانی: می دانستیم ۴۲۹
۴۰۳، ۳۶۶	می ستیدند: می ستیزیدند ۳۵۵
نزول کرده است: مستقر شده است ۴۳۲	مِیسِرَه: جناح چپ ۴۳۳، ۴۳۲، ۳۲۵

واژه‌نامه

نماز چاشت: صَلَاتِ ضُحَا ۴۴۸	نزول کرده‌اند: مستقر شدند ۳۶۶، ۳۴۶، ۲۶۱، ۲۶۰
نمازِ حَفْتَن: نماز عشا ۵۲۵، ۳۷۷، ۱۹۸، ۱۱۶	نزول کرده بود: مستقر شده بود ۲۴۸
نمازِ خَوْف: نماز وحشت ۳۵۶	نزول کرده بودند: مستقر شده بودند ۲۶۳
نمازِ دیگر: نماز عصر ۵۲۹، ۳۷۶، ۳۵۶، ۱۱۶	نَسَق: ترتیب ۵۵۱، ۳۷۲، ۱۲۳
نمازِ شام: نماز مغرب ۵۰۰، ۳۶۴، ۱۱۶	نشاندمانی: می‌نشاندیم ۳۷۴
نمی‌گذاشت: رها نمی‌کرد ۲۳۷	نشاهست: نشایست (نمی‌شد) ۴۹۰
نمودمانی: نمی‌نمودیم ۴۹۱، ۴۸۸	نشاید: شایسته نیست ۱۲۶، ۱۰۷، ۹۲، ۸۸، ۶۰، ۴۶، ۳
نوا: گروگان ۳۷۳، ۳۷۲	۱۲۷، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۰۷، ۲۳۳، ۲۳۷
نواخت: نوازش ۵۱۹، ۵۰۶، ۵۰۰، ۴۹۳، ۳۹۵	۲۴۴، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۸۹، ۲۹۰
نوبت: بار ۳۱۲، ۲۲۵، ۱۱۶، ۱۱۰، ۸۸، ۸۵	۳۲۴، ۳۹۰، ۳۹۴، ۴۰۵، ۴۱۵، ۴۳۶، ۵۰۱، ۵۰۶
نیزه‌هم: نیز ۴۰۳، ۵۱	۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۵۰، ۵۵۴-۵۵۶
نیکویی: زیبایی ۷۴	نشایستی: نمی‌شد ۴۲۳، ۱۵۹
نیکویی: نیکوکاری ۵۴۲، ۴۰۱، ۳۹۲، ۳۸۰، ۱۲، ۶	نَشَف کردیم: جمع کردیم ۲۴۱
وا: با ۱۹۱، ۱۰۴، ۶	نشفتمی: نمی‌شنیدم ۱۸۳
وایس آمد: بازپس آمد ۱۳	نشفته است: نشنیده است ۳۹۱
وَتاق: اَتاق ۷۸	نشود: نشنید ۲۱
وَتاق: خیمه ۴۴۴، ۳۸	نصیب: سهم ۴۷۱، ۴۲۵، ۳۵۶
وَحَل: گل ولای ۲۲۵، ۲۲۴	نصیبه: سهم ۴۵۶، ۴۱۷، ۳۹۴، ۳۹۳، ۱۸۵، ۷۰، ۵۵
وحوش: جانوران دشتی ۷۳، ۳۹	۴۷۴، ۴۷۲، ۴۷۱
وخیم: ناسازگار ۷۹	نَطع: بستر ۵۱
ورزبگران: برزگران ۴۱۶	نَعْت: خصالت ۲۴۶، ۱۵۵، ۱۴۲، ۱۴۱، ۹۹، ۸۵، ۸۲
وَرَع: پرهیزگاری ۴۴۹، ۴	۲۷۸، ۳۱۴، ۲۴۸
وَسَق: شتریار ۴۲۴	نعلین: کفش ۴۲۲، ۴۲۱
وصیت: سفارش ۱۰۶، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۹، ۳۹	نَعیم: نعمت ۱۷۴، ۱۱
۳۰۶، ۲۹۸، ۲۶۳، ۲۴۸، ۲۴۱، ۱۵۱، ۱۱۶، ۱۰۹	نَفَاسَت: گرانمایگی ۳
۳۲۵، ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۵۵، ۴۶۱، ۴۶۶	نَفَقَت: نفقه (هزینه‌ی زندگی) ۱۱۷
۴۸۵، ۴۸۶، ۵۱۱، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۲	نَفُور: گریزان ۵۲۰، ۳۷۴
وضع فرمود: کم کرد ۲۰۴	نَقَبَا: نقیبان ۳۴۲، ۳۴۱
وضع نخواهد کرد: برنخواهد داشت ۴۹۹	نَقَمَت: عقوبت ۳۷۷، ۲۵۷، ۲۵۶
وَعید: وعده‌ی بد ۱۶۷، ۱۲۲، ۹۸	نَقِیب: سرپرست ۲۴۳، ۲۲۲
وقوف: توقّف حاجیان در عرفات (در روزِ نهم ذیحجه) ۵۰۲	نکالی: تلافی ۳۶
وَقَبَه: اوقبه (هفت و نیم مثقال) ۱۰۵	نکردمانی: نمی‌کردیم ۳۷۴
وَهَن: سُستی ۴۳۰، ۴۱۲، ۳۴۵، ۳۰۳، ۱۸۱	نگاه‌داشت: نگهداری ۴۰
وَحَك: افسوس بر تو ۴۴۴، ۴۴۲، ۴۳۷، ۳۸۶	نگذاشت: رها نکرد ۲۳۷
هامون: هوار ۴۰۲، ۶۰	نگذاشتانی: نمی‌گذاشتیم ۴۲۹
هجرت: جدایی ۴۹۲	نگرستن: نگرستن ۴۲۳
هدی: چارپای قربانی ۴۰۵	نگرستند: نگرستند ۱۳۵
هرآینه: ناچار ۳۹۶، ۳۱۱، ۲۶۸، ۱۴۱، ۴۸، ۱۰، ۸	نگرستی: می‌نگریست ۸۴
۵۴۶، ۵۱۸، ۵۱۱	نگرید: نگرید ۲۰۵
هرچون: هر طور ۲۳۲، ۸۳	نمازِ پَسین: نماز عصر ۳۷۶
	نمازِ پیشین: نماز ظهر ۴۷۱، ۳۷۶، ۱۶۳، ۱۱۶

واژه‌نامه

هماعت: همزبان ٦	هشدهم: هژدهم ٥٢٦, ٣٧٦
هواجس: هاجس‌ها (وسوسه‌ها) ٨٨	هر یکی: هر یک ١٤٤, ١٣٩, ١٢٦, ١١٧, ٨٤, ٧٧
هوان: زیونی ٤٠٩	٢٤٤, ٢٤٢, ٢٣٢, ٢٢٤, ٢٠٥, ٢٠٠, ١٦٧, ١٦٤
هودج: کجاوه ٥٢٩, ٣٩٦, ٣٩٥, ٣٠٥, ٢٠٠	٤٢٣, ٤١٩, ٤١٠, ٤٠٠, ٣٨٨, ٣٥١, ٢٨٠, ٢٥٦
هیبت: ترس ٢٩٠, ٢٧٧, ١٩٧, ٨٣	٥١٦, ٤٩٠, ٤٧٦, ٤٧٤, ٤٧٣, ٤٧٢, ٤٥٠, ٤٤٧, ٤٢٤
هیج یکی: هیچ یک ٣٢٧, ٣٠٠, ٢٩٥, ٢٦٤, ١٨٠	٥٤٧, ٥٤٠, ٥٣٦
٤١٨, ٣٩٦, ٣٨١, ٣٣٧	هشصد: هشتصد ٤٢٤
یا اَما: یا ٤٦٠, ٢٦٧	هفتصد: هفتصد ٣٢٥
یا اَماه: ای مادر ٨٠	هم: باز هم ٢٣٣, ١٤٠, ١٣٩, ٩٩, ٧٨, ٧٣, ٤٨, ٤٦
یار اَقدم: دوست قدیمی ٥٥٣	٥٢٢, ٥٢٨, ٥٢٧, ٤٢١, ٢٩٧, ٢٤٨, ٢٣٧, ٢٣٦
یباب: ویران ٤٤٩	٥٤٢, ٥٤٠, ٥٣٤
یسار: چپ ٧	همانا: پنداری (انگار) ٥٤٨, ٤٢٣, ١٩٧, ٨٨
یکی: یک ٣٨٨, ١٥٨, ٤٦	همچند: برابر ١١٦
یگان یگان: یکی یکی ٤١٥	همچندان: همان قدر ٥٠٦, ٢٩٩, ٧٣
یئانی: بینی ٥٥٤, ٥٤٧, ٤٠٠, ٣٤٢, ٢٨٢, ١٦	همز و لُز: عیجوبی ١٦٨
یمین: راست ٧	همسر: همشان ٢٨٤, ٢٨٣
یوم النحر: عید قربان ٥٢٤, ٥٠٢	همگان: همگان ٣١٨, ٣٠٨, ٢٧٧, ١٧٥, ١٢٨



نامنامه

ابو احمد ابن جَحش ۱۲۱	آدم ۵۸، ۲۰۱، ۲۵۶، ۴۴۹
ابو أسید مالک ابن زبیه ۲۹۱	آکیل المرار [حارث ابن عمرو ابن حجر] ۵۱۶، ۵۱۷
ابو البختری ابن هشام ۱۳۶، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۳۱	آل جعفر ۴۳۴
۲۹۸، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۷۵	آل عمر ۱۶۴
ابو الحکم ← ابو جهل ابن هشام ۱۴۰، ۱۴۵، ۲۳۲	آل هاشم ۹۷
ابو الحکم ابن هشام ← ابو جهل ابن هشام ۱۶۱	آل یاسر ۱۴۹
ابو الحیسر [انس ابن رافع] ۲۱۲	آمنه بنت وهب ۵۸، ۷۴، ۸۰، ۸۲، ۸۳
ابو الدردا ۲۴۳	ابان تراب ← علی ابن ابی طالب ۲۶۲
ابو العاص [ابن ربیع] ۳۰۳-۳۰۷	ابراهیم [ابن محمد] ۶، ۹۰، ۵۴۹
ابو العوجای سلمی ۵۲۶	ابراهیم خلیل ۱۵، ۳۸، ۵۶، ۸۱، ۹۲، ۹۹، ۱۰۶-۱۰۹
ابو الهیثم ابن تیهان ۲۱۵	۱۱۸، ۱۹۴-۱۹۷، ۲۰۳، ۲۵۳، ۲۵۸، ۴۵۱
ابو البتر کعب ابن عمرو ۴۱۹، ۴۲۰	أبرقوه ۴
أبو أمیه ابن مغیره ۵۴۹	أبرهه ۳۲-۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۷
ابو ایوب أنصاری [خالد ابن زید] ۲۴۰-۲۴۳، ۲۴۲	أبلیس ← شیطان ۲۳۰-۲۳۲، ۲۷۱، ۳۱۱، ۳۱۲
ابویرا عامر ابن مالک ۳۵۳، ۳۵۲	ابن ابی حدره ۵۲۳-۵۳۵
ابو بصیر عتبه ابن أسید ۴۱۳	ابن الأصدای هذلی ۲۰۵
أبوبکر ۱۱۹-۱۲۱، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۵	ابن أم عبد ← عبدالله ابن مسعود ۱۴۴
۱۷۷-۱۸۵، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳	ابن أم مکتوم ۲۷۱، ۳۱۲، ۳۲۴، ۳۷۷
۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۷۲-۲۷۴، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۳	ابن جعشم مدلیجی ۲۷۱
۲۹۴، ۳۳۱، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۵۳-۳۵۵، ۳۹۸، ۴۰۰	ابن حنظلیه ۲۸۱، ۲۸۲
۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۸، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۶، ۴۵۶، ۴۶۳	ابن دغنه ۱۷۵-۱۷۷، ۴۶۵
۴۶۹، ۴۸۴، ۴۹۸، ۵۰۰-۵۰۲، ۵۱۸، ۵۳۱-۵۳۳	ابن عباس ← عبدالله ابن عباس ۹۴، ۹۵، ۱۰۰، ۱۱۶
۵۳۶، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۷-۵۴۹، ۵۵۱-۵۵۵	۱۴۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۴۵۲، ۵۴۸
أبوبکر ابن ابی فحافه ← ابوبکر ۱۲۰، ۱۲۱	ابن عمر ← عبدالله ابن عمر ۱۶۳، ۱۶۴
أبوبکر ابن عبدالله ابن ابی ملیکه ۵۴۵	ابن قینه [عبدالله ابن قینه لیثی] ۳۳۴، ۳۴۰
أبوبکر صدیق ← ابوبکر ۱۷۵، ۲۸۵	ابن مسعود ← عبدالله ابن مسعود ۲۰۴
أبو تراب ← علی ابن ابی طالب ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۳۲	ابن وزیر مغربی [ابوالقاسم حسین ابن علی] ۴
أبو جندل ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲	ابن هشام [عبدالملک ابن هشام] ۵، ۱۸۶، ۴۵۲
أبو جهل ابن هشام ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴	ابن هیبان ۹۹
۱۴۵، ۱۴۹، ۱۶۴-۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۹	أبوا ۲۵۹

ابوعزیز ابن عمیر ۲۹۸، ۲۹۷	۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۷، ۲۲۷، ۲۲۹
ابوعفک ۵۳۷	۲۳۱-۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۷۰-۲۷۵، ۲۷۸
ابوعیاش عبید ابن زید ابن صامت ۲۸۸	۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۱-۲۹۶، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۱۲، ۴۴۸
ابوقکیه ۱۹۱	۴۵۰
ابوقیس (کوه) ۲۶۸، ۲۲۷	ابوحارثه ۲۵۵
ابوقناده ۴۹۳	ابوحذیفه ابن عتبہ ۱۲۱، ۱۵۰، ۲۴۳، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۴
ابوقناده حارث ابن ربیع ۳۸۴	۲۸۷، ۲۹۵
ابوقناده حارث ابن ربیع ۳۸۸	ابو حفص ← عمر ابن خطاب ۲۸۸
ابوقحافه ۱۴۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۳۶، ۴۰۶، ۴۴۶	ابوحنظله ← ابوسفیان ابن حرب ۱۴۵
ابوکبشه ۲۷۲	ابوخشمه ۴۸۰
ابوکرب ← تبع آخر ۱۳	ابودجانه سہاک ابن خرشہ ۲۲۶-۳۲۸، ۳۲۶، ۳۵۶
ابولبابہ [ابن عبدالمنذر] ۳۸۱، ۳۷۹، ۳۷۸، ۲۷۱	ابودرغفاری ۳۴۲، ۳۵۶، ۳۸۹، ۴۸۲، ۴۸۳
ابولہب [ابن عبدالطلب] ۵۸، ۱۲۲، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸	ابودویب ۷۸، ۷۹
۲۰۵، ۲۱۱، ۲۷۰، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۴	ابورافع ۲۹۸، ۲۹۹
ابومسعود عمرو ابن عمیر تقی ۱۷۱	ابورغال ۳۷
ابوملیح ابن عروه ۵۰۰، ۵۰۱	ابورویحہ عبداللہ ابن عبدالرحمان خثعمی ۲۴۳
ابوموسای اشعری ۴۶۵	ابورہم کلثوم ابن حصین ابن عتبہ غفاری ۴۴۰
ابومویبہ ۵۴۰	ابوسبرہ ابن ابی رہم ۱۵۰
ابونائلہ ابن سلامہ ۳۱۷-۳۱۹	ابوسعد ابن ابی طلحہ ۳۳۲
ابووداعہ ۳۰۲	ابوسعد ابن وہب ۳۵۶
ابوولید ← عتبہ ابن ربیعہ ۱۳۵	ابوسعید خدری ۱۹۹، ۳۳۵، ۵۲۳، ۵۳۶
ابوہزیرہ ۳۳۹، ۳۶۵، ۵۲۳، ۵۴۷	ابوسفیان ابن حارث ۲۹۹، ۴۴۱
ابوہند ۲۹۷	ابوسفیان ابن حرب ۵۶، ۱۰۷، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۵، ۲۰۷
ابوہیثم ابن تہیان ۲۲۱	۲۳۱، ۲۶۷، ۲۷۰-۲۷۷، ۲۸۰، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳
ابویاسر ابن اخطب ۲۵۲، ۲۵۳	۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۱-۳۲۳، ۳۲۵
ابی ابن خلف ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۹۲، ۳۳۷، ۳۳۸	۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۵-۳۴۷، ۳۵۱
ابی ابن کعب ۲۴۳	۳۶۰-۳۶۲، ۳۷۲، ۳۷۵، ۴۳۶-۴۴۵، ۴۵۰، ۴۵۱
أحد ۱۰۵، ۱۴۷، ۱۷۳، ۱۸۵، ۲۴۸-۲۵۰، ۲۵۹، ۳۲۵	۴۶۳، ۴۷۳، ۴۸۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۳۷، ۵۳۷
۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۹، ۳۴۰-۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۰	ابوسلمہ ابن عبدالآسد ۱۲۱، ۱۵۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۶۱
۳۵۲، ۳۵۸، ۳۶۰، ۴۵۷، ۴۶۳	۵۲۶
«إخلاق» (سورہ) ۲۵۴	ابوسنان آسدی ۴۰۸
أخنس ابن شریق تقی ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۷۱، ۱۸۱، ۲۷۷	ابوصبیق ابن ہاشم ۵۸
أدد ۶	ابوطالب ۵۸، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳-
ادریس ۲۰۲	۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۹
أذبل ۵	۱۸۰، ۱۹۸، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۲۰، ۳۳۲، ۴۴۸
أذر ۵	ابوطلحہ ۴۶۴
إرائش ۱۸۷	ابوعامر اشعری ۴۶۵، ۴۶۶
أربد ابن قیس ۵۰۶-۵۰۸	ابوعامر راہب ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۲۶، ۳۲۷، ۴۸۷
أرفخشذ ۵	ابوعبیدہ ابن جراح ۱۲۱، ۲۴۲، ۲۵۷، ۳۳۵، ۴۴۷، ۵۲۵
أرقم ابن ابی أرقم ۱۲۱، ۲۹۵	۵۳۰، ۵۳۶، ۵۳۲
أرم ۹۸	ابوعزہ [عمرو ابن عبداللہ] ۸-۳، ۳۲۲، ۳۴۷

أروا ٥٨، ٨٤	إضم ٥٣٣
أرباط ٣١ - ٣٤، ٤٧	أعراب ← عرب ٣٦
أزد ٨، ٥١٧	أعشا بنى قيس ابن ثعلبه ١٨٧، ١٨٦
أساف (بنت) ٧٠، ٦٩، ٦٧، ٥٥	أقرع ابن حابس تيمى ٤٧٣، ٤٧٤، ٥٠٥، ٥٠٦
أسامه ابن زيد ٣٩٨، ٣٩٩، ٤٢٤، ٤٦٣، ٥٢٥	أكيدر ابن عبد الملك ٤٨٤
٥٥٤، ٥٤٤، ٥٤٣، ٥٣٨	إلياس [نبي] ٤٩٧، ٥٢
أسد [ابن خزيمه] ٥٧	إلياس ابن مضر ٥٢
أسد [ابن عبد العزرا] ٩٠	أم المساكين ← زينب بنت خزيمه ٥٥٠
أسد ابن فهر ٥٧	أم حبيب بنت أسد ٥٨
أسد ابن هاشم ٥٨	أم حبيبه بنت أبي سفيان ١٠٧، ٤٣٦، ٥٤٩، ٥٥٠
أسده [ابن خزيمه] ٥٧	أم حكيم البيضاء ٨٤، ٥٨
اسرائيل ← يعقوب ٢٥١	أم حكيم بنت حارث ابن هشام ٤٤٨
اسرائيليان ٤٠٢	أم سلمه ١٥١، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٦، ٢٢٦، ٢٧٩، ٤٤١
أسعد ابن زراره ٢١٤ - ٢١٩، ٢٤٣	٥٥٠، ٥٤٩، ٤٦٩
اسقنديار ١٤١، ١٦٩، ٢٩٦	أم عبيس ١٤٧
اسكندريه ٦	أم عماره ٣٣٥، ٢٢٤
أسما [بنت أبي بكر] ١٢١، ٢٣٤ - ٢٣٦، ٥٥٠	أم كلثوم ٩٠، ٤١٥، ٤١٥
أسما بنت سلامه ١٢١	أم معبد ٢٣٦
أسما بنت عبيس ١٢١	أم هاني ٤٤٨، ١٩٨
اسماعيل [ابن ابراهيم] ٥، ٦، ٥٣، ٥٤، ٥٦، ٥٩ - ٦١	امير المؤمنين حسن [حسن ابن علي] ٤٢٧
٦٥ - ٦٧، ٢٠٠، ٥٠٤، ٥٣٠	امير المؤمنين حمزه ← حمزه ابن عبد المطلب ٣٣١
اسماعيل (فرشته) ٢٠٠	امير المؤمنين عثمان ← عثمان ابن عفان ٤٤٧
أسود ابن عبد الأسد ٢٨٣	امير المؤمنين علي ← علي ابن ابي طالب ١٩٧، ٢٤٣
أسود ابن عبد يعقوب ١٩٢، ٢٠٥	أميم ٥
أسود ابن كعب عنسي ٥٢٣	أميمه ٥٨، ٨٤
أسود ابن مسعود ٥٠١، ٥٠٠	أمينه بنت خلف ١٢١
أسود ابن مطلب ١٣٦، ١٧٢، ٢٠٥، ٣٠٠، ٣٠١	أميه ابن خلف جحى ١٣٦، ١٤٦، ١٤٧، ١٦٨، ١٧٢
أسود راعي يهود ٤٢٣	١٩٣، ٢٠٧، ٢٣١، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٨٩
أسود عنسي ← أسود كعب عنسي ٥٢٣	٢٩٠، ٢٩٨
أسيد ابن خضير ٢١٦ - ٢١٨، ٣٤٤، ٣٩١، ٣٩٨	«انجيل» ٨٢، ٨٥، ٨٧، ٨٩، ٩٤، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٧، ١١١
أسيد ابن ظهير ٣٨٨	١٤١، ١٤٢، ١٥٣، ١٥٥، ٢٥٥، ٢٥٦، ٣١٥
أشرف ٣١٨	أندلس ٥١٥
أشرف ← أبرهه ٣٣	أنس ابن مالك ٣٣٦، ٣٣٧، ٥٤٤
أشعث ابن قيس ٥١٦، ٥١٧	أنس ابن نضر ٣٣٦
أشعر ٨	أنسه ٢٧٢
أشعريان ٦، ٤٢٤	أنصار ٢١٣ - ٢١٥، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢٢ - ٢٢٤، ٢٢٦
أصحاب حجر ← عود ٤٨١	٢٤٢ - ٢٤٤، ٢٤٤، ٢٤٩، ٢٦٧، ٢٧١ - ٢٧٣، ٢٧٣، ٢٧٩، ٢٨٢
أصحاب سمره ٤٦٤	٢٨٥ - ٢٩٠، ٢٩٥، ٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠١، ٣٠٣، ٣٠٤
أصحاب كهف ١٤٢	٣٠٩، ٣١٣، ٣١٧، ٣١٨، ٣٢٥ - ٣٢٧، ٣٢٧، ٣٣٢، ٣٣٥
أصفاهان ١٠٠	٣٣٨، ٣٤١، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٨، ٣٥٣، ٣٥٦، ٣٥٩
أصيرم ابن عبد الأشهل ٣٣٩	٣٦٧، ٣٦٩، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨٣، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٨

نامنامه

بشر ابن براء ابن معرور ٤٢٦	٤٥٧، ٤٥٢، ٤٥١، ٤٤٧ - ٤٤٤، ٤٢٤، ٤٠٨، ٣٩٩
بشير ابن سعد ٥٢٦	٤٦٣، ٤٦٤، ٤٦٨، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٣
بصرا ٧٦، ٨٥	٤٧٩، ٤٨٧، ٤٨٩، ٤٩٥، ٥٣٠، ٥٣٦، ٥٤٢ - ٥٤٤
بقيع ١٠٤، ٣١٨، ٥٣٩ - ٥٤١	٥٥٥ - ٥٥١
بكر ← بني بكر ٥٦	«أنفال» (سوره) ٢٩٥
بكه ← مكه ٦٠	أنفال (قبيله) ٥٢، ٨
بكير ابن عبد ياليل ١٢١	أنفال ابن نزار ٥٢
بلال حبشي ١٤٦، ١٤٧، ١٤٣، ٢٤٣ - ٢٤٥، ٢٨٩، ٢٩٠، ٣٥٩	أنيس ٣٨، ٣٩
٤٢٢، ٤٥٠، ٥٠٠، ٥٣٦، ٥٤٣	اوس (قبيله) ٧، ٥٦، ٢٢٢، ٢٥٨، ٢٢٦، ٣٧٩، ٣٨٠
بلقا ٥٣، ١٠٨، ٤٣٢، ٥٢٥	٣٨٣، ٣٨٤، ٣٩٨
بلقيس ٧	اوس ابن ثابت ٢٤٢
بني اسد ٧٤، ٢٩٢	اوطاس ٤٦٥، ٤٥٩
بني اسرائيل ١٤٢، ٣٨١	اهل ربه ١٨٦، ٢٨٨، ٢٩٢، ٤٨٤
بني اسلم ٤٠٢	ايباد ٦
بني اميه ٤٤٧	اياس [ابن بكير] ١٢١، ٢١٢
بني بكر ٦٠، ٦١، ٢٧١، ٤١٠، ٤٣٥، ٤٤٢	اياس ابن معاذ ٢١٢
بني بياضه ٢٤٠	ايله ٤٨٤، ٤٨٦
بني قميم ٤٧٤، ٥٠٤ - ٥٠٦، ٥٣٠	باب الحفظه ٢٠٠
بني جذيمه ٤٥٥ - ٤٥٧	بايل ٥١٥
بني جحج ١٤٦، ٣٠٧، ٣٠٨	باذان ٤٧ - ٥٠
بني حارث ٥٢٠، ٥٢١	بئر معونه ١٤٧، ٢٦٦، ٣٥٢ - ٣٥٤، ٥٢٥
بني حارثه ٢١٨، ٢٧٠	بجيله ٥٢، ٥٣٧، ٥٣٨
بني حراق ٢٧٢	بحران ٣١٤
بني حمير ٤٣	بحرين ١٩، ٢٠، ٥١١، ٥٢٣
بني حنظله ٥٢٣	بحيرا ٨٥، ٨٧، ٨٨
بني حنيفه ٥٢٢، ٥٢٣	بدر ٩٨، ١٠٥، ١٤٧، ١٦٤، ١٧٣، ١٨٥، ٢٣٣، ٢٥٩
بني خزاعه ٢٤٥	٢٦٣، ٢٧٢، ٢٧٧، ٢٨٧، ٢٨٩ - ٢٩١، ٢٩٣، ٢٩٥ -
بني زبيعه ٥٦	٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٤، ٣٠٦، ٣٠٨، ٣١٤، ٣١٦، ٣١٧
بني زهره ٧٤	٢٢١ - ٢٢٢، ٢٢٧، ٢٢٤ - ٢٤٠، ٢٤٣، ٢٤٧، ٣٥٠، ٣٦٠
بني ساعده ٢٤٠، ٤٨١	٤٤٠، ٤٥٤، ٤٥٧، ٤٨٩، ٥٥٦
بني سعد ٧٧ - ٧٩، ٨١، ٣٢٩، ٤٦٦، ٥٠٨	بدر آخر ٣٦٠، ٣٦١
بني سلمه ٢٢٤	بدر اول ٢٦٣
بني سليم ٣١٢، ٤٧١، ٥٢٦	بدر كبرا ← بدر ٢٦٦
بني ضميره ٢٥٩	بديل ابن ورقا ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٣٥، ٤٣٦، ٤٤٠، ٤٤٢
بني عامر ٣٥٤، ٤٤٧، ٥٠٦، ٥٢٥	«براءت» (سوره) ٥٠١ - ٥٠٣
بني عبدالله ٥٢٦	براء ابن معرور ٢٢١، ٢٢٣
بني عبدالاسد ٢٢٦	بره ← زمزم ٥٨، ٦٦
بني عبدالاشهل ٩٨، ٢١٢، ٢١٦، ٢١٧	بره [بنت عبدالطلب] ٨٤
بني عبدالدار ٤٥٠	بره بنت عبدالعزا ٥٨
بني عبدالطلب ٢٦٩، ٥٤٦	بره بنت عوف ٥٨
بني عبدمناف ١٤٥، ٢٠٦، ٢٣٢	بربره ٣٩٩

حارث ابن عبد کلال ۵۲۰	۵۱۹، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۵۴، ۴۳۹
حارث ابن عوف ۳۶۸	جَبْرِ اَبْنِ مَطْعِمِ ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۲۳، ۳۳۰، ۳۳۳، ۴۶۴
حارث ابن فِهر ۵۷	جَحْدَم ۴۵۵
حارث ابن هِشام ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۱۲، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳	جَحْشِ اَبْنِ رِثَابِ ۵۴۹
۴۷۳	جُحْفَه ۲۷۷
حارثه [بدرزید] ۱۱۹	جَدَّ اَبْنِ قَيْسِ ۴۷۸
حارثه ابن سراقه ۲۹۱	جَدَّه ۴۵۴، ۴۵۳
حاطب ابن ابی بلتعنه ۲۴۳، ۴۳۹، ۴۴۰	جَدِيس ۵
حاطب ابن أمیه ۲۴۹، ۲۵۰	جَذام ۵۲۶، ۸
حاطب ابن حارث ۱۲۱	جَرْشِ ۵۱۸، ۵۱۹
حاطب ابن عمرو ۱۲۱	جَرْهَمِ ۵۲، ۵۵، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۶، ۷۰
حاف ۵۲	جَرِيرِ اَبْنِ عَبْدِاللهِ بَجَلِي ۵۶
حباب ابن مُنذر ۲۷۸	جَزِيرَه ۱۰۸
حَباب ۵۰۵	جُشَمِ ۵۳۴
حَبَسِ ۱۰-۱۲، ۲۱، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰-۴۴، ۴۶، ۴۷	جِعْرانَه ۲۳۸، ۴۶۸، ۴۷۰، ۴۷۲
۴۷، ۸۳، ۱۰۷، ۱۰۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۵	جِعْفَرِ اَبْنِ اَبِي طَالِبِ ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۶
۱۷۳، ۱۷۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۶، ۲۸۴، ۳۸۵، ۴۰۲-۴۰۳	۲۴۳، ۳۸۵، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۱، ۴۳۳-۴۳۵، ۴۳۰
۴۲۵، ۴۲۴، ۴۰۷	جِعْفَرِ طَيَّارِ ← جِعْفَرِ اَبْنِ اَبِي طَالِبِ ۴۳۳
حبيب ابن عمرو ابن عَمير ۲۰۹	جَعْبِلِ اَبْنِ سُرَاقَه ۴۷۲، ۴۷۴
حَبِي بنْتِ حَلِيلِ ۶۱	جَعْفَه ۷
حَبِيشِ ۴۵۸	جَلَّاسِ ۲۴۹
حَجَّاجِ [ابن عامر] ۲۳۱، ۲۷۵	جَمُومِ ۵۲۶
حَجَّاجِ [ابن يوسف ثقفی] ۱۶	جَمِيلِ اَبْنِ مَعْمَرِ جَمْحِيِّ ۱۶۳
حَجَّاجِ اَبْنِ عَلَاطِ ۴۲۷-۴۲۹	جَوْبِرِيَه بنْتِ حَارِثِ ۳۹۳، ۳۹۴، ۵۴۹
حِجَازِ ۵۶، ۷۲، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۸۰	جَهَنَّمِ ← دَوْزَخِ ۱۶۷
۳۰۶، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۴۹، ۴۲۰، ۴۲۷، ۴۰۴	جَهودَانِ ۷۶، ۹۸، ۲۵۴، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۷
حِجْرِ [حِجْرِ اسْمَاعِيلِ] ۵، ۶۶، ۶۹، ۱۳۰، ۱۹۴، ۲۹۸	۳۷۸، ۳۸۱، ۴۲۳، ۴۲۰، ۵۲۸، ۵۵۵
۳۱۰، ۳۰۸	جَهْمِ اَبْنِ صَلْتِ ۲۷۶
حَجْرِ الْأَسْوَدِ ۶۰، ۹۲، ۹۳، ۱۳۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۴۳۰، ۴۴۹	جَهْنَه ۲۶۰
حَجَلِ ۵۸	جِي ۱۰۰
حَدَبِيَه ۴۰۳، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۳۰، ۴۳۵، ۴۶۴	حَاتِمِ طَائِيِ ۵۱۲-۵۱۴
حَدَيْفَه اَبْنِ يَمَانِ ۲۴۳، ۳۷۴، ۵۳۶	حَارِثِ [ابن شجنه] ۶۲
حِرا (كوه) ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۸۱	حَارِثِ [ابن عبدالمطلب] ۵۸، ۶۷، ۶۹، ۷۱
حَرَمِ ← كَعْبَه ۴۲، ۱۲۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۴، ۴۴۶	حَارِثِ اَبْنِ اَبِي ضِرَارِ ۳۹۳، ۳۹۴، ۵۴۹
حَسَانِ اَبْنِ تَيْبَانَ اَسْعَدِ ۲۱	حَارِثِ اَبْنِ حَارِثِ اَبْنِ كَلْدَه ۴۷۳
حَسَانِ اَبْنِ تَبَعِ ← حَسَانِ اَبْنِ تَيْبَانَ اَسْعَدِ ۱۹	حَارِثِ اَبْنِ حَزْنِ ۵۴۹
حَسَانِ اَبْنِ ثَابِتِ ۷۶، ۱۸۰، ۳۷۱، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱	حَارِثِ اَبْنِ رِفَاعَه ۲۱۵
۵۰۶، ۵۰۵	حَارِثِ اَبْنِ زَمْعَه اَبْنِ اَسْوَدِ ۳۰۰
حسن ابن ابوالحسن بصری ۱۹۴	حَارِثِ اَبْنِ سُوَيْدِ ۲۴۹
حَضْرَمَوْتِ ۵۲۳	حَارِثِ اَبْنِ طَلَّاطِلَه ۲۰۵
حَطَّابِ اَبْنِ حَارِثِ ۱۲۱	حَارِثِ اَبْنِ عَامِرِ ۲۳۱، ۲۷۵

خدیجه بنت خویلد ۸۸ - ۹۰ - ۱۱۰ - ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۱۸	حفصه بنت عمر ۵۴۹، ۵۵۰
۱۱۹، ۱۶۶، ۲۰۶، ۳۰۳، ۳۰۴، ۵۴۹، ۵۵۰	حکَم ابن عاص ابن اُمیّه ۲۰۵
خَرّار ۲۶۳، ۵۲۵	حکَم ابن کِيسان ۲۶۶
خراش ابن اُمیّهی خُزاعی ۴۰۷	حکیم ابن اُمیّه ۴۶۹
خُزاعه ۷، ۵۲، ۵۳، ۶۰ - ۶۲، ۳۴۵، ۳۸۹، ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۴۲، ۴۳۶، ۴۳۵	حکیم ابن حِزام ۱۱۸، ۱۶۶، ۲۳۱، ۲۷۵، ۲۸۰ - ۲۸۲، ۴۷۳
خُزاعی ابن اَسود ۲۸۴	حُلَيس ابن عَلَمه ۴۰۴، ۴۰۵
خُزَج ۷، ۵۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۴۰، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۹۸	حُلیل ابن حَبِشیه ۶۱
خُزَجیان ← خُزَج ۳۹۸	حلیمه ۷۷ - ۸۳، ۴۶۶
خُزَعه ۵۷	حَمراء الأَسد ۳۴۵ - ۳۴۸
خُطاب ۱۰۸، ۴۴۳	حمزه ابن عبدالمطلب ۵۸، ۹۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۶۱
خُفاجه ۲۵، ۱۰۸	۱۶۵، ۱۶۶، ۲۰۷، ۲۴۳، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۷۲، ۲۸۳
خندف بنت عمران ۵۲	۲۸۴، ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۲۳، ۳۲۸ - ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۹، ۳۴۲ - ۳۴۲
خندق ۱۰۵، ۱۸۵، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۴ - ۳۷۶، ۴۴۹، ۳۸۳، ۳۸۰	۳۴۵، ۳۷۱، ۳۸۱، ۵۲۵
خنیس ابن خُذافه ۱۲۱	حِصص ۳۲۹
خولان ۵۵	حننه بنت جَحش ۳۹۸، ۴۴۳، ۴۰۰
خویلد ابن اَسد ۹۰	حِیر ۶، ۸، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۴۹، ۵۶، ۵۱۹، ۵۲۰
خویله ۴۶۹	حِیر ابن سَبا ۶
خَیبر ۱۰۸، ۱۸۵، ۳۵۶، ۳۸۳، ۳۸۴، ۴۱۶ - ۴۲۰، ۴۹۵	حُناطهی حِیر ۳۸
۵۲۶ - ۵۲۸، ۵۵۰	حَنظله ۳۳۳
خَیوان ۵۵	حَنظَلِیه ۲۸۱
دارُالندوه ۶۳، ۲۳۰، ۲۳۱، ۴۳۰	حُنین ۲۳۸، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۷۰ - ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۷
داروم ۵۲۵	حواریان ۲۲۲
داوود ۴۹، ۵۰	حَوَیصه ۳۲۰، ۳۲۱
دَحیه ابن خَلیفهی کَلبی ۳۷۷، ۴۱۶، ۴۲۶	حَوَیطِب ابن عبدالمعزّ ۴۷۳
دَحیهی کَلبی ← دَحیه ابن خلیفه ۴۱۷	حیره ۱۳
دَرید ابن صِمه ۴۵۹ - ۴۶۱	حِزوم (اسب) ۲۹۱
دِما ۵	حِیسان ابن عبدالله خُزاعی ۲۹۸
دوزخ ۱۱، ۱۲، ۵۲، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۷	حِیی ابن اَخطَب ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۸۱، ۴۲۰
۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰ - ۱۷۳، ۱۷۳، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۳۳	۴۲۲، ۵۴۹، ۵۵۰
۲۵۰، ۲۸۵، ۲۹۷، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۴۰، ۳۹۲، ۴۳۲	خارجه ابن زُهَیر ۲۴۳
۴۸۸، ۵۴۵، ۵۴۸	خارجه ابن زید ۲۴۰
دوس (قبیله) ۳۱، ۵۶، ۱۸۱ - ۱۸۵	خالد ابن سعید ابن عاص ۱۲۱، ۴۹۹
دوس ذی ثعلبان ۳۱، ۳۲	خالد ابن سفیان هَذلی ۵۲۸، ۵۲۹
دومتُ الجندل ۳۶۱، ۴۸۴، ۵۳۶	خالد ابن ولید ۲، ۳۸۶، ۴۰۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۴۶
دومه ← دومتُ الجندل ۴۸۴	۴۴۷، ۴۵۵ - ۴۵۸، ۴۶۸، ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۲۰، ۵۲۱
دیو ← ابلیس ۱۹، ۸۰، ۹۴ - ۹۷، ۱۳۴، ۱۳۷، ۴۸۱	خانده ← کعبه ۲۹، ۶۶، ۹۲، ۱۱۲، ۱۳۰، ۲۰۵، ۲۶۸
ذئب ۱۰	۴۰۸، ۴۵۱
ذات اَطلاح ۵۳۰	خَباب ابن اَرت ۱۲۱، ۱۵۹ - ۱۶۱، ۱۶۸، ۱۹۱
ذات الرِّقاع ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۹، ۳۶۰	خَیبب ابن عَدی ۳۵۰، ۳۵۱، ۵۳۷
	خَنعم ۳۷، ۵۲، ۵۶

رَوَاحِه ٢٦٣
 رَوْحَا ٢٤٧، ٣٤٥، ٢٧١
 رُوم ٤٣، ٣١، ١٠٢، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٨، ٤٣١، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٨٣، ٤٨٧، ٥٢٦، ٥٣٠
 رُومِيَان ٤٨٤، ٤٨٣، ٤٧٨
 رِهَآوِيَان ٤٢٤
 رِيحَانَه بِنْتِ عَمْرُو بْنِ خُنَافَه ٣٨٢
 زَبْرَقَانِ بْنِ بَدْرِ ٥٠٥
 «زَبُور» ٤٩
 زَبِير [ابن عبدالمطلب] ٥٨
 زَبِيرُ بْنُ عَوَامٍ ١٢٠، ١٢١، ١٥٠، ١٥٦، ١٥٧، ٢٤٣، ٢٧٤، ٣٠١، ٣٢٨، ٣٢٣، ٣٣٧، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٧، ٤١٨، ٤٢١، ٤٢٤، ٤٣٣، ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤٦، ٤٦٦، ٥٥١
 زُرْعَى ذُونُوَاسٍ ٢١، ٢٢، ٣٠، ٣٢
 زُرْعَى ذُو بَيْرَانَ ٥٢٠
 زُرْعَمُ (درخت) ١٧٣، ١٧٢
 زَمَزَمُ (چاه) ٥٥، ٦٠، ٦١، ٦٤، ٦٦، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٨٤، ٢٩٩
 زَمْعَه ابْنِ أَسْوَدٍ ١٧٨، ١٧٩، ١٩٢، ٢٣١، ٢٧٥، ٢٩٨، ٣٠٠
 زَمْعَه ابْنِ قَيْسٍ ٥٤٩
 زَنْبِرَه ١٤٧، ١٤٨
 زَهْرَه ابْنِ كِلَابٍ ٥٨، ٧٤
 زَهْرَى [محمد بن مسلم بن شهاب] ١٠٩، ١٤٤، ٤١٢، ٤٨٩
 زَهْيِر [ابن أبي سُلَيْمَانَ] ٢٣١
 زَهْيِرُ ابْنِ أَبِي أُمَيَّةٍ ١٧٨، ١٧٩، ٤٤٨، ٤٤٨
 زِيَادُ ابْنِ سَكَنٍ ٣٣٥
 زِيَادُ ابْنِ لَيْدٍ ٢٤٠، ٥٢٣
 زَيْدٌ ← تَبِعَ أَوَّلَ ١٣
 زَيْدُ ابْنِ أَرْقَمٍ ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٢
 زَيْدُ ابْنِ حَارِثَةَ ١١٨، ١١٩، ١٢١، ٢٠٣، ٢٤٣، ٢٦٣، ٢٧٢، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٠٤، ٣٠٦، ٣١٦، ٣٤٧، ٣٥١
 زَيْدُ ابْنِ دَانَةَ ٣٥٠، ٤٣٣، ٤٣٤، ٥٢٦، ٥٢٧، ٥٣٠، ٥٣٧، ٥٤٩، ٥٥١
 زَيْدُ ابْنِ عَمْرُو بْنِ نُفَيْلٍ ١٠٧-١٠٩
 زَيْنَبُ [بنت محمد] ٩٠، ٣٠٣، ٣٠٧-٣٠٧، ٣٩٨، ٥٤٩
 زَيْنَبُ بِنْتُ جَعْفَرٍ ٣٩٨، ٥٤٩
 زَيْنَبُ بِنْتُ حَزِيمَةَ ٥٥٠
 سَائِبُ ابْنِ عَثْمَانَ بْنِ مَطْعُونٍ ١٢١
 سَاطِرُونَ ٥١، ٥٠

ذَاتُ السَّلَاسِلِ ٥٣٠-٥٣٢
 ذَاتُ النَّطَاقِينَ ← أَسْمَا [بنت أبي بكر] ٢٣٦
 ذَاتُ أَنْوَاطٍ ٤٦٢
 ذُكْوَانُ ابْنِ عَبْدِ قَيْسِ بْنِ خَلْدَةَ ٢١٥
 ذُو الْحَلِيفَةِ ٤١٤
 ذُو الْخُلُصَةِ (بنت) ٥٦
 ذُو الْفَقَارِ (شمشير) ٣٤٤
 ذُو الْقَرْنَيْنِ ١٤٢
 ذُو الْقَصَّةِ ٥٢٥
 ذُو الْكَعْبَاتِ (بنت) ٥٦
 ذُو الْكُفَيْنِ (بنت) ١٨٥
 ذُو الْكَلَاعِ ٥٥
 ذُو خَوْبِصِرِهِ ٤٧٤
 ذُو رَعَيْنٍ ٢٠، ٢١
 ذُو نَفَرٍ ٣٦، ٣٨، ٣٩
 ذُو نُوَاسٍ ← زُرْعَى ذُونُوَاسٍ ٣١
 ذِي طَوْأٍ ٤٠٢، ٤٤٦
 ذِي قَرْدٍ ٣٨٨، ٣٨٩
 رِثَامُ (بنت) ١٨، ٥٦
 رَافِعُ ابْنِ أَبِي رَافِعِ طَائِبِي ٥٣١، ٥٣٢
 رَافِعُ ابْنِ حُرَيْمِلَةَ ٢٥٣
 رَافِعُ ابْنِ مَالِكٍ ٢١٤، ٢١٥
 رَبْدَةُ ٤٨٣
 رَبِيعُ ابْنِ رَبِيعَةَ ← سَطِيجُ ١٠
 رَبِيعَةُ [ابن أبي بَرَاءٍ] ٣٥٣
 رَبِيعَةُ ابْنِ حَارِثٍ ٤٦٣
 رَبِيعَةُ ابْنِ نِزَارٍ ٥٢
 رَبِيعَةُ ابْنِ نَصْرِ ٦، ٩، ١١، ١٣، ٢٢، ٤٧، ٤٨
 رَجِيعُ ٣٤٩، ٣٦٧، ٣٨٧، ٥٢٥، ٥٣٧
 «رَحْمَانُ» (سورة) ١٤٤
 رَحْمَانُ يَمَامَةَ ١٣٨
 رِزَاحُ ابْنِ رَبِيعَةَ ٦١، ٦٢
 رِسْتَمُ ١٤١، ١٦٩، ٢٩٦
 رَسُوبُ (شمشير) ٥٦
 رَضَا (بنت) ٥٦
 رِفَاعَةُ ابْنِ زَيْدِ ابْنِ تَابُوتٍ ٣٩٢
 رِفَاعَةُ ابْنِ قَيْسِ جُشْمِي ٥٣٤، ٥٣٥
 رُقَيْبَةُ ٩٠، ١٥٠، ٢٩٥، ٣٠٣، ٣٠٤
 رُكَّانَه ١٨٩، ١٩٠
 رُكْنُ يَمَانِي ١٣٩، ١٦٢
 رَمْلَةُ بِنْتُ أَبِي عَوْفٍ ١٢١

- سالم ابن عمير ٥٣٧
 سام ابن نوح ٥٣، ٥
 سامري ٥٤٧
 سامه ابن لوى ٥٧
 سبأ ٨، ٧، ٦
 سبائیان ٤٢٤
 سباع ابن عبدالغزأ ٣٢٨
 سباع ابن عرفطه ی غفاری ٣١٢
 سد مأرب ٦ - ٨
 شرافه ابن مالک ٣١٢، ٣١١، ٢٧١، ٢٣٨، ٢٣٧
 سطيح ١٠ - ١٢، ٣٢، ٤٧، ٤٨
 سعد ابن ابى وقاص ١٢٠ - ١٢٢، ٢٦٠، ٢٦٠، ٢٦٣
 ٢٦٤، ٢٧٤، ٣٣٦، ٥٢٥
 سعد ابن زبيح ٢٤٠، ٣٤١، ٣٤٢
 سعد ابن زنگي اتابک ٤، ٥
 سعد ابن زيد ٢٤٣، ٣٨٨
 سعد ابن عبادہ ٢٢٣، ٢٤٠، ٢٥٩، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٩٨
 ٤٤٦، ٤٧٤، ٤٧٥، ٥٥١
 سعد ابن معاذ ٢١٦ - ٢١٩، ٢٤٣، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٩
 ٢٨٥، ٢٨٧، ٣٤٤، ٣٦٧، ٣٧٠، ٣٨٢ - ٣٨٢
 ٤٨٥
 سعد عبادہ ← سعد ابن عبادہ ٤٤٦
 سعيد ابن زيد ١٠٩، ١٢١، ١٥٩
 سعيد ابن مسيب ١٩٦
 سفوان ٢٦٣
 سقيفه ي بنى ساعده ٥٥١، ٥٥٣
 سلافه بنت سعد ٣٥٠
 سلام ٤١٦، ٤١٧
 سلام ابن ابى حقيق ٣٨٤، ٣٨٣، ٣٦١
 سلام ابن مشكم ٣١٣، ٤٢٦
 سلسل ٥٣٠
 سلسله ابن يرهام ٢٥٠
 سلما بنت عمرو ٦٤
 سلمان فارسي ٤٨، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٦، ٢٤٣، ٣٦٥
 ٣٦٩
 سلمه ابن سلامه ٩٨، ٢٤٣
 سلمه ابن عمرو ابن اكوع ٣٨٨
 سلول ٦١
 سليط ابن عمرو ١٢١
 سمرقند ١٣
 سمره ٤٦٤
- سميدع ٥٩
 سواد ابن غزيه ٢٨٤
 سواع (بت) ٥٤، ٥٥
 سوده بنت زمعه ٢٩٧، ٥٤٩، ٥٥٠
 سويد ابن صامت ٢١١، ٢١٢
 سويق ٣١٣
 سويلم ٤٧٨
 سهل ابن حنيف ٣٥٦
 سهيل ابن بيضا ١٥٠
 سهيل ابن عمرو ١٨١، ٢٧٥، ٢٩٧، ٣٠٢، ٤٠٨، ٤٠٩ -
 ٤١٢، ٤٤٧، ٤٧٣، ٥٥٦
 سيد [حضرت خاتم النبيين محمد ابن عبدالله ابن
 عبدالمطلب] ٦، ٨، ٤٢، ٤٣، ٤٨ - ٥٠، ٥٢، ٥٣، ٥٦ -
 ٥٨، ٦٥، ٧٦، ٧٧، ٨١ - ٩٨، ٩٨، ١٠٠ - ١٠٣،
 ١٠٧، ١٠٩ - ١٢٨، ١٢٦ - ١٢٨، ١٣٤ - ١٣٦، ١٤٤، ١٤٦،
 ١٤٩ - ١٥١، ١٥٨، ١٥٩، ١٦١ - ١٧٥، ١٧٩ - ١٩٩،
 ٢٠١ - ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٢٦، ٢٣٠، ٢٣٢، ٢٦٥ -
 ٢٦٧، ٢٦٧، ٢٧١ - ٢٨٠، ٢٨٢ - ٢٩٨، ٣٠١ - ٣٠٤،
 ٣٠٦ - ٣٢٨، ٣٢٦، ٣٣٠ - ٣٤٧، ٣٤٩،
 ٣٥٢ - ٣٧١، ٣٧٤، ٣٧٥ - ٤٣٠، ٤٣٧ - ٤٣٩ -
 ٤٥٩، ٤٦١ - ٥٥٣، ٥٥٦
 سيد [نجراي] ٢٥٥
 «سيرت» ٣ - ٥، ٢٠٤، ٢٢٤، ٢٢٧، ٢٤٦، ٢٥٤
 سيف ذي يزن ١١، ٤٣ - ٤٨
 صالح ٥
 شام ٣، ٤، ٧، ٨، ٢٢، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٥٣، ٦٧، ٧٦، ٨١، ٨٥،
 ٨٧ - ٩٠، ٩٣، ٩٩، ١٠١، ١٠٦ - ١٠٨، ١٠٨، ١١٨، ١٣٧،
 ١٩٥، ٢٥٤، ٢٥٩، ٢٦٧، ٢٧٥، ٣٠٦، ٣١٦، ٣٢٩،
 ٣٣٠، ٣٥٦، ٣٦٥، ٣٨٧، ٤٢٤، ٤٣٢، ٤٩٣، ٥١٢،
 ٥١٣، ٥٢٥، ٥٣٠، ٥٣٨، ٥٤٣، ٥٤٤
 شجنه ٦٢
 شداد ابن اسود ٣٣٣
 شيق [ابن صعب ابن يشكر] ١٠، ١٢، ٣٢، ٤٧، ٤٨
 شقران ٥٥٤، ٥٥٥
 شكر (كوه) ٥١٨
 سنوه ١٩٧
 شيبه ابن ربيعه ٦٤، ٦٥، ١٢٣، ١٣٦، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١٠،
 ٢٣١، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٧، ٢٩٤، ٢٩٦،
 ٢٩٨
 شيبه ابن عثمان ابن ابي طلحه ٤٦٣
 شيخ تجدي ٢٣١، ٢٣٢

نامنامه

۵۵۱، ۴۹۵، ۴۷۸	شیرویه ۴۸
طی ۵۶، ۴۸۱، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۳، ۵۳۸	شیطان ۱۹، ۱۱۳، ۱۷۲، ۲۴۹، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۶۶، ۴۱۱، ۵۰۶
طیب [ابن محمد] ۹۰	شیا دختر حارث ۴۶۷
طیبیه ← زمزم ۶۶	صاحب یاسین ← الیاس [نبی] ۴۹۷
طیما ۵	صالح [عابد] ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵
عابیر ۵	صالح [نبی] ۲۶۲
عاتکه ۵۸، ۸۴، ۲۶۷، ۲۷۰	صدیق ← ابوبکر ۱۹۶
عاد ۵، ۹۸، ۱۴۱، ۲۱۴	صرد ابن عبدالله ۵۱۷، ۵۱۸
عاص ابن وائل سهمی ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۹۲، ۲۰۵	صعب ابن معاذ ۴۱۶، ۴۱۷
عاصم ابن ثابت ۳۴۹، ۳۵۰	صفا (کوه) ۶۵، ۱۲۲، ۱۳۲، ۴۵۱
عاصم ابن عدی ۴۸۷	صفرا ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۹۶
عاصی ابن هشام ابن مغیره ۲۷۰	صفوان ابن امیه ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۲۲
عاقب ۲۵۵، ۲۵۶	صفوان ابن معطل ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۱
عاقل ۱۲۱	صفیه [بنت عبدالمطلب] ۵۸، ۸۴، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۷۱
عامر ← مدرکه ۵۲	۴۱۸
عامر ابن اصبط اشجعی ۵۳۳، ۵۳۴	صفیه بنت حسی ابن اخطب ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۲
عامر ابن خضرمی ۲۸۲	۴۲۹، ۵۵۹، ۵۵۰
عامر ابن زبیه ۱۲۱، ۱۵۰، ۲۲۷	صفا ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۴۶، ۴۷، ۵۶، ۵۷، ۵۲۳
عامر ابن طفیل ۳۵۲، ۳۵۴، ۵۰۶، ۵۰۸	صوفه ۶۲
عامر ابن فهیره ۱۲۱، ۱۴۷، ۲۳۶، ۳۵۳	صهیب رومی ۱۲۲، ۱۹۱، ۲۲۹، ۲۳۰
عامر ابن لوی ۵۷	صواب ۳۳۴
عامله ۸	ضرار ۵۸
عایشه ۵۵، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۵۸، ۱۹۶، ۲۳۴، ۲۳۵	ضیام ابن ثعلبه ۵۰۸ - ۵۱۰
۳۷۰، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۵۱	ضمری ← عمرو ابن امیه ۳۵۳
۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۵۵	طاغیه ۵۲
عباد ابن بشر ۳۸۸، ۳۹۰	طاغیه (بت) ۵۰۰، ۵۰۱
عباده ابن صامت ۲۱۵، ۲۹۵، ۳۱۵	طالب ابن ابی طالب ۲۷۷
عباس ابن عباده ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۳۹	طاووس یمانی [ابن کيسان] ۴۷
عباس ابن عبدالمطلب ۵۸، ۶۵، ۸۴، ۹۰، ۱۱۷، ۲۰۸	«طاها» (سوره) ۱۵۹، ۱۶۰
۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۰۰	طاهر [ابن محمد] ۹۰
۴۲۸، ۴۳۱، ۴۴۱، ۴۴۵، ۴۶۳، ۴۶۴، ۵۱۷، ۵۱۶	طایف ۳۷، ۴۲، ۵۶، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۷، ۲۰۵
۵۴۶، ۵۵۴، ۵۵۵	۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۸، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۳۰، ۴۰۵
عباس ابن مرداس ۴۷۱	۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۴
عبد ابن قصى ۶۱	طسم ۵
عبدالدار ابن قصى ۵۸، ۶۱، ۶۵	طعیمه ابن عدی ۲۳۱، ۲۷۵، ۳۲۳، ۳۳۰
عبدالرحمان ← مخش ابن حمیر ۴۸۴	طفیل ابن عمرو ۱۸۱ - ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶
عبدالرحمان ابن ابی بکر ۲۹۳	طلحه ابن سهیل ۴۰۱
عبدالرحمان ابن عوف ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۵۰، ۲۸۹، ۲۹۰	طلحه ابن عبیدالله ۱۲۰، ۱۲۱، ۲۴۳، ۳۳۵، ۳۳۸، ۴۲۴
۳۳۷، ۴۲۴، ۴۵۷، ۵۳۶	
عبدالغزا ابن قصى ۵۸، ۶۱، ۶۳، ۹۰	
عبدالقیس ۵۱۰	

- عبدالله ابن أبي ابن سلول ٣٢٥، ٣٢٤، ٣١٥، ٣٥٨، ٢٥٠ - ٣٩٠، ٣٩٢، ٣٩٨، ٤٧٩، ٥٠٣، ٣٤٨
عبدالله ابن أبي أمية ٤٤١
عبدالله ابن أبي حذرة أسلمى ٤٦١
عبدالله ابن أبي ربيعة ٣٢١، ١٥٦، ١٥٤، ١٥٢، ١٥١
عبدالله ابن أمية ١٣٩
عبدالله ابن أنيس ٥٢٨، ٥٢٧، ٣٨٤
عبدالله ابن ثامر ٣٠ - ٢٧، ٢٢
عبدالله ابن جبير ٣٣٤، ٣٢٥
عبدالله ابن جحش ٣٤٣، ٢٦٦ - ٢٦٣، ٢٢٧، ١٢١
عبدالله ابن خطل ٤٤٨
عبدالله ابن رباح ٤٠١، ٣٦٤، ٣٦٣، ٣١٦، ٢٩٥، ٢٤٠ - ٤٣١، ٤٢٤
عبدالله ابن زبيرا ١٧٠، ١٦٩
عبدالله ابن زبير ٣٣٣
عبدالله ابن زمه ٥٤٣
عبدالله ابن زيد ابن ثعلبة ٢٤٤
عبدالله ابن سعد ٤٤٧
عبدالله ابن سلام ٢٤٧، ٢٤٦
عبدالله ابن عباس ٥٤٦، ٥١٠
عبدالله ابن عبدالله ٣٩٢
عبدالله ابن عبدالمطلب ٨٤، ٧٧، ٧٥ - ٧١، ٥٨
عبدالله ابن عتيق ٣٨٤
عبدالله ابن عمر ٥٣٦، ٤٥٠
عبدالله ابن مسعود ٢٠٣، ١٩٤، ١٩٣، ١٥٨، ١٤٤، ١٢١، ١٤٨، ١٤٧، ١٤٦، ١٤٥، ١٤٤، ١٤٣، ١٤٢، ١٤١، ١٤٠، ١٣٩، ١٣٨، ١٣٧، ١٣٦، ١٣٥، ١٣٤، ١٣٣، ١٣٢، ١٣١، ١٣٠، ١٢٩، ١٢٨، ١٢٧، ١٢٦، ١٢٥، ١٢٤، ١٢٣، ١٢٢، ١٢١، ١٢٠، ١١٩، ١١٨، ١١٧، ١١٦، ١١٥، ١١٤، ١١٣، ١١٢، ١١١، ١١٠، ١٠٩، ١٠٨، ١٠٧، ١٠٦، ١٠٥، ١٠٤، ١٠٣، ١٠٢، ١٠١، ١٠٠، ٩٩، ٩٨، ٩٧، ٩٦، ٩٥، ٩٤، ٩٣، ٩٢، ٩١، ٩٠، ٨٩، ٨٨، ٨٧، ٨٦، ٨٥، ٨٤، ٨٣، ٨٢، ٨١، ٨٠، ٧٩، ٧٨، ٧٧، ٧٦، ٧٥، ٧٤، ٧٣، ٧٢، ٧١، ٧٠، ٦٩، ٦٨، ٦٧، ٦٦، ٦٥، ٦٤، ٦٣، ٦٢، ٦١، ٦٠، ٥٩، ٥٨، ٥٧، ٥٦، ٥٥، ٥٤، ٥٣، ٥٢، ٥١، ٥٠، ٤٩، ٤٨، ٤٧، ٤٦، ٤٥، ٤٤، ٤٣، ٤٢، ٤١، ٤٠، ٣٩، ٣٨، ٣٧، ٣٦، ٣٥، ٣٤، ٣٣، ٣٢، ٣١، ٣٠، ٢٩، ٢٨، ٢٧، ٢٦، ٢٥، ٢٤، ٢٣، ٢٢، ٢١، ٢٠، ١٩، ١٨، ١٧، ١٦، ١٥، ١٤، ١٣، ١٢، ١١، ١٠، ٩، ٨، ٧، ٦، ٥، ٤، ٣، ٢، ١، ٠
عبدالله ابن عمرو ابن عمير ٤٩٨، ٤٩٧، ٢٠٩
عميد يزيد ابن هاشم ابن عبدالمطلب ١٨٩
عميد [ابن عويج] ٥٨
عميدالله ابن جحش ١٠٧
عميدالله ابن عدى ٣٢٩
عميدالله ابن حارث ٥٢٥، ٢٨٤، ٢٨٣، ٢٦١، ٢٦٠، ١٢١
عتاب ابن أسيد ٥٥٦، ٤٧٧، ٤٦١، ٤٥١، ٤٥٠
- عتبان ابن مالك ٢٤٣، ٢٣٩
عتبه [ابن أبي هب] ٣٠٣
عتبه ابن ربيعة ٢١٠، ٢٠٩، ٢٠٧، ١٣٦ - ١٣٣، ١٢٣
٢٨٧، ٢٨٤ - ٢٧٩، ٢٧٦، ٢٧٥، ٢٦٨، ٢٣١، ٢٢٧
٢٢٥، ٢٢٣، ٣٠٦، ٣٠٤، ٣٠٣، ٢٩٨، ٢٩٦، ٢٩٤
٣٢٨
عتبه ابن غزوان ٢٦٤
عتوده ٣٣
عتيق ← ابوبكر ١٢٠
عتبان ابن عاص ٥٠٠
عتبان ابن حويرث ١٠٧
عتبان ابن طلحة ٤٥٠، ٤٤٩، ٦٥
عتبان ابن عفان ١٧٥ - ١٧٣، ١٥٠، ١٢١، ١٢٠، ٥٨
٢٤٣، ٢٩٥، ٣٠٤، ٣١٤، ٣٤٧، ٤٠٨، ٤٤٧، ٤٥٠، ٤٥٣
٤٧٨، ٤٧٩، ٤٨٣، ٥١٨، ٥٣٦
عتبان ابن مظعون ٤٦٩، ١٧٤، ١٧٣، ١٥٠، ١٢١
عجم ٣٦٩، ٢٩٦، ٢٣٣، ٢٢٣، ٢٠٧، ١٦٩، ١٤١، ١٤، ٥
٤٧٦
عداس ٢١٠، ٢٠٩
عدن ٤٦، ١١
عدنان ٦
عدوت الدنيا ٢٧٨
عدوت القصوا ٢٧٨، ٢٧٥
عدى ١٠
عدى ابن حاتم طايبي ٥٢٣، ٥١٥ - ٥١١
عدى ابن حمرا ٢٠٥
عدى ابن كعب ٥٨، ٥٧
عراق ٥٢٥، ٤٨٣، ٣١٦، ٢٧٤، ١٣٧، ٥٠، ١٢
عرب ٤٦، ٤٢، ٣٧ - ٣٤، ٣٢، ٢٥، ٢٢، ١٦، ١٤، ٨، ٦، ٥
٥١ - ٥٦، ٦٠، ٦٢ - ٦٤، ٦٧، ٧٢، ٧٧، ٧٢، ٧٧، ٨٢، ٨٤، ٩٤
٩٥، ٩٧، ٩٨، ١٠٣، ١٠٦، ١٢٦ - ١٢٢، ١٢٩، ١٢٣، ١٣٥
١٣٧، ١٤٠، ١٦٥، ١٦٦، ١٧٠، ١٧٨، ١٨٢، ١٨٥
١٩٢، ١٩٣، ١٩٧، ٢٠٧، ٢١٠، ٢١١، ٢١٣، ٢١٤
٢٢١، ٢٢٣، ٢٣١ - ٢٣٣، ٢٣٧، ٢٤٥، ٢٦١، ٢٧١
٢٧٧، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٧، ٢٩٣، ٣٠٥، ٣٠٩، ٣١٥
٣١٦، ٣١٨، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٣٠، ٣٤٩، ٣٦١، ٣٦٢
٣٦٦، ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧٢، ٣٨٤، ٣٩٠، ٣٩٥، ٣٩٧
٤٠٢ - ٤٠٤، ٤٠٦، ٤٠٩، ٤٢٤، ٤٣٢، ٤٣٧، ٤٤٢
٤٤٥، ٤٤٨، ٤٥٥، ٤٥٦، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦٢، ٤٦٧
٤٧٢ - ٤٧٤، ٤٧٦، ٤٧٨، ٤٨٣، ٤٨٥، ٤٩٧، ٥٠٢، ٥٠٤
٥٠٤، ٥٠٧، ٥١١، ٥١٦، ٥١٧، ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣٤

٤٢٤، ٤١٨، ٤١١ - ٤٠٨، ٣٩٣، ٣٩١، ٣٩٠، ٣٦٥	٥٥٥، ٥٥٢، ٥٥٠
٤٣٦ - ٤٣٨، ٤٤٠، ٤٤٣، ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٤٧، ٤٦٣، ٤٦٩	عَرَفَات ٦٢
٤٧٠، ٤٧٤، ٤٧٤، ٥٠٣، ٥٢٥، ٥٣١، ٥٣٦، ٥٤٣، ٥٤٥	عَرُوه ابن مسعود تَقْفِي ١٩٧، ٤٠٥ - ٤٠٧، ٤٩٦ - ٤٩٨، ٥٠١، ٥٠٠
٥٤٧ - ٥٤٩، ٥٥١ - ٥٥٦، ٥٥٣، ٥٥٦	عُرَا (بِت) ٥٦، ٨٦، ٨٧، ١٤٦، ١٤٨، ١٦١، ٢١١، ٢٧٧، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٣٢، ٤٥٨، ٥٠٩
عمرو ٤٣٥	عُزَيْر ١٧٠
عمرو [ابن الياس] ← طابخه ٥٢	عُسفان ٣٨٧، ٤٠٢
عمرو ابن أم مكتوم ← ابن أم مكتوم ٢٧١	عُشَيْرَه ٢٦١، ٢٦٣
عمرو ابن أمية ضَمْرِي ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٨٥، ٤٢٥، ٥٣٧	عَصَا ٥٣٧
عمرو ابن أهتم ٥٠٦	عَضْبَا (شتر) ٥٠٢
عمرو ابن تيبان أسعد ٢٠	عَضَل ٣٦٧، ٣٤٩
عمرو ابن جموح ٢٢٤، ٢٢٥	عَطَا ١٥٨، ١٦٢
عمرو ابن حارث ٦٠	عَطَارِد ابن حاجب ٥٠٥
عمرو ابن حزم ٥٢١	عَقَبَتِ الْأَوْلَا ← عَقَبِي أَوْل ٢١٥
عمرو ابن خضرمي ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٨٠	عَقَبَه ٢١٣، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٩٧، ٣٤١، ٣٤٢
عمرو ابن طه ١٤	عَقَبَه ابن أبي مُعَيْط ١٤١، ١٧١، ٢٠٥، ٢٧٠، ٢٩٦، ٤١٥
عمرو ابن عاص ١٥١، ١٥٢، ١٥٤ - ١٥٦، ٣٨٤، ٣٨٧، ٥٣٠، ٥٣١	عَقَبَه ابن عامر ٢١٤، ٢١٥
عمرو ابن عامر ٧، ٨، ٩	عَقَبِي أَوْل ٢٢٢
عمرو ابن عبد ود ٢٧٥، ٣٦٩، ٣٧٠	عَقِيل [ابن أبي طالب] ١١٧
عمرو ابن لحي ٥٢ - ٥٤	عَقِيل ابن أسود ٣٠٠
عمره بنت علقمه ٣٣٤	عَك ٦
عمره بنت يزيد الكلابيه ٥٥٠	عُكَّاشَه ابن مِحْصَن ٢٦٤، ٢٩٣، ٣٨٨، ٥٢٦
عملاق ٥	عُكْرَمَه ابن أبي جهل ٢٦٠، ٢٩٢، ٣٢١، ٣٢٥، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٧٣
عمُورِيَه ١٠٢، ١٠٤، ١٠٦	عَلَا ابن جاريه تَقْفِي ٤٧٣
عميانيس (بِت) ٥٥	عَلَا ابن خَضْرَمِي ٥١١، ٥٢٣
عمير ابن أبي وقاص ١٢١، ٣٠٨ - ٣١٢، ٤٥٤، ٥٣٧	عَلِي ابن أبي طالب ٥٦، ٦٦، ٦٩، ١١٧ - ١١٩، ١٢١
عمير ابن حمام ٢٨٦	٢٣٠، ٢٣٢ - ٢٣٤، ٢٣٩، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٦١، ٢٦٢
عمير ابن عدى ٥٣٧	٢٧٢، ٢٧٤، ٢٧٤، ٢٨٢، ٢٨٤، ٢٣٧، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٤
عمير ابن وهب ٣٠٨، ٣٠٩، ٤٥٣	٣٦٩، ٣٧٠، ٣٧٧، ٣٩٨، ٣٩٩، ٤١٠، ٤١٦، ٤١٩
عوص ابن هنيذ ٥٢٦	٤٢٤، ٤٣٧، ٤٣٩ - ٤٤٨، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٦٣
عوف [يدر عبدالرحمان] ٤٥٧، ٥٣٦	٤٧٩، ٤٨٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥١٣، ٥٢٣، ٥٢٤، ٥٢٥
عوف ابن حارث ٢١٤، ٢٨٦	٥٢٦، ٥٣٦، ٥٤١، ٥٤٦، ٥٥١، ٥٥٤، ٥٥٥
عوف ابن لوى ٥٧	عَمَّار ابن ياسر ١٢٢، ١٤٨، ١٤٩، ١٩١، ٢٤٢، ٢٤٣
عون (شمشير) ٢٩٣	٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٧، ٢٨٣، ٤٨٤
عويج ٥٨	عَمَّارَه ابن وليد ١٢٥
عويم ابن ساعد ٢١٥، ٢٤٣	عَمَّالِقَه ٥٣
عياش ابن أبي ربيعة ١٢١، ٢٢٧ - ٢٢٩	عَمْر ابن خطاب ٣٠، ٣١، ٩٦، ٩٧، ١٠٨، ١٠٩، ١٢١
عيسا ابن مريم ٢٢، ٢٥، ٢٦ - ٢٩، ٨٩، ١٠١، ١٠٦ - ١٠٨	١٤٨، ١٥٨ - ١٦٥، ١٦٦، ١٨٦، ٢٠٧، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٤٣
١٠٨، ١١١، ١٥٤ - ١٥٨، ١٧٠، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٧	٢٤٥، ٢٤٩، ٢٥٧، ٢٧٢، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩١، ٣٠٢
٢٠٢، ٢٢٢، ٢٥٥، ٢٥٦، ٥١٢	٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣٣٦، ٣٣٨، ٣٤٠، ٣٥٥
عيلان ابن مضر ٥٢	

قُدس ← بيت المقدس ٣	عَيَّينَه ابن حِصن ٣٦٢، ٣٦٨، ٣٨٧، ٣٨٨، ٤٧١، ٤٧٣، ٤٧٤، ٥٣٠
«قرآن مجيد» ٤، ٨، ٣٠، ٥٣، ٥٤، ٧٢، ٨٦، ١٠٩، ١١٣، ١١٥، ١٢٢، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٧، ١٤١، ١٤٦، ١٥٢ -	غالب ابن عبدالله كلبي ٥٢٥، ٥٣٠
١٥٤، ١٥٩، ١٦٠، ١٦٢، ١٦٩، ١٧٢، ١٧٦، ١٨٢، ١٨٣، ١٩٠، ١٩٢، ٢١١، ٢١٥، ٢١٧، ٢١٨، ٢٢١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٦٥، ٢٦٥، ٢٩٦، ٣١٠، ٣٤٩، ٣٦٠، ٤٠٠، ٤٧٧، ٥٠٠، ٥٠٢، ٥٠٩، ٥٢٣، ٥٤٥، ٥٥٣	غالب ابن فِهْر ٩٠، ١٢٠، ٥٨، ٥٧
قَرده ٣١٦، ٥٢٥	غزالي الكعبه (بيكره) ٦٠
قُرطا ٥٢٦	غَسَّان ٨، ٤٩٣
قَرِيش ١٢، ١٤، ٣٨، ٤٠، ٤٢، ٤٠، ٥٠، ٥٥، ٥٧، ٦١، ٦٥ -	غَطَفان ٣٥٦، ٣٦٢، ٣٦٣، ٣٦٥، ٣٦٧، ٣٦٨، ٣٧١ -
٦٧، ٧٣، ٨١، ٨٢، ٨٥، ٨٦، ٨٨، ٩٣، ٩٧، ١٠٦ -	٤٧١، ٣٨٨، ٣٨٧، ٣٨٤، ٣٧٦
١٠٩، ١١٨، ١٢٠، ١٢٢، ١٣٣، ١٣٦، ١٣٩، ١٤٦، ١٤٩، ١٥١، ١٥٢، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٩، ١٦٣، ١٨٣، ١٨٦، ١٩٣، ١٩٥، ١٩٩، ٢٠٤، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٢، ٢٢٠، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٦، ٢٣٥، ٢٣٧، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٩٠، ٢٩٤، ٢٩٦، ٣٠٨، ٣١٠، ٣١١، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٦، ٣١٧، ٣٢١، ٣٢٨، ٣٣٠، ٣٣٣، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٤٢، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٧، ٣٥٠، ٣٦٠، ٣٦٢، ٣٦٥، ٣٧٠، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٦، ٣٨٤، ٣٨٥، ٣٨٧، ٤٠٢، ٤١١، ٤١٣، ٤١٥، ٤٢٧، ٤٣١، ٤٣٥، ٤٤٢، ٤٤٤، ٤٥٠، ٤٥٥، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٢، ٤٦٣، ٤٧٠، ٤٧٣، ٤٧٤، ٤٧٨، ٤٨٩، ٥٠٤، ٥٣٩، ٥٤٠، ٥٥٠، ٥٥٢، ٥٥٦	عَمْرَه ٥٢٦
قَرِيشيان ← قَرِيش ٣١٣، ٣١٧	غوث ٦٢
قَرِظه ← بني قَرِظه ٩٩، ٣٨٣	غِيلان ابن مَظْعون ابن سَلْمَه ٤٦٩
قُرمان ٢٥٠	فارعه بنت عَقيل ٤٦٩
قَصِي ابن كِلاب ٥٨، ٦١، ٦٣، ٩٠، ١٣٧	فاطمه [بنت مُحَمَّد] ٩٠، ٢٦٢، ٣٤٤، ٤٣٧، ٤٤٨، ٥٥١، ٥٥٤
قُضاعه ٦، ٥٢، ٥٥	فاطمه بنت خَطَّاب ١٢١، ١٥٩
قُطيه ابن عامر ابن حَديده ٣١٤، ٣١٥	فاطمه بنت مَجْلَل ١٢١
قَطَن ٥٢٦	فاكه ابن مَغيره ٤٥٧
قَطورا ٥٩	«فَتْح» (سوره) ٤١٢
قَلِيس ٣٤، ٣٥، ٣٦	فَذَك ٤٢٥، ٥٢٦
قَعه ابن الياس ٥٢	فُرَات ١٣، ٤٣، ٥٠
قَوْص ٤١٦	فِرْعون ١٤١، ١٧٠، ٢٠١، ٢٨٦
قَنات ٤٩٨	فِرْوَه ابن عمرو ٢٤٠
قُنص ٦	فَضالَه ابن عَمير لَيْثي ٤٥٢، ٤٥٣
قَيْدَر ٥	فَضل ابن عباس ٢٦٩، ٥٤١، ٥٥٤، ٥٥٥
قَيْدُما ٥	فُكَيه بنت يَسار ١٢١
قَيْس (قبيله) ٥٠٦، ٥٣٤	فَلَس (بِت) ٥٦
قَيْس ابن ابي صَعصَعه ٢٧٢	فَلَسطين ١٠٨، ٥٢٥، ٥٢٨
	فِهْر ابن مالِك ٥٨، ٥٧، ٩٠، ١٢٠
	فَيْميون ٢٢-٢٨
	قَادسيه ٥١٥
	قَارِب ابن اَسود ٥٠٠، ٥٠١
	قَارِه ٣٤٩، ٣٦٧
	قاسم [ابن مُحَمَّد] ٩٠
	قاضي امام زكي الدين ابن جَبَّاب ٣
	قاضي امام ابن مَجْلَل ٣
	قاف (كوه) ٤٤٥
	قَابا ١٠٣، ٢٣٩، ٢٤٧
	قَتاده ابن نُعيان ٣٣٦
	قَتَم ابن عَباس ٥٥٤، ٥٥٥
	قُحافه ١٤٧
	قَحطان ٦، ٥
	قُدامه ابن مَظْعون ١٢١

لحی ۵۵	قیس ابن عاصم ۵۰۶
لخم ۸	قیصر ۴۰۷، ۴۳، ۳۱
لخنیعه ۲۲، ۲۱	کتیب الخضر ۴۴۴
لقمان حکیم ۲۱۱	کدر ۳۱۲
لوط ۲۱	کدید ۵۲۵
لوی ابن غالب ۱۲۰، ۹۰، ۵۸، ۵۷	کرب ابن صفوان ۶۲
مادر فضل [زن عباس ابن عبدالمطلب] ۳۰۰، ۲۹۹	کرز ابن جابر قهری ۵۳۸، ۵۳۷، ۲۶۳
ماریه قبطیه ۵۴۹، ۹۰، ۶	کسرا ← کسرا انوشه روان ۷۶
مازن ۱۰	کسرا [خسر و پرویز] ۴۰۷، ۴۸، ۴۷
ماشی ۵	کسرا انوشه روان ۴۳-۴۶
مالک ابن دحشم ۴۸۷	کسرا شاپور ابن خورزاد ۱۳، ۱۲
مالک ابن سنان ۳۳۵	کسرا شاپور ذوالاکتاف ۵۱، ۵۰
مالک ابن عوف نصری ۴۵۹-۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۱-۴۷۳	کشر ← شکر ۵۱۸
مالک ابن کنانه ۵۷	کعب ابن آسد ۳۷۸، ۳۷۷، ۳۶۷، ۳۶۶
مالک ابن مره زهاوی ۵۲۰	کعب ابن اشرف ۳۱۶-۳۲۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۵۲۵
مالک ابن نضر ۵۸، ۵۷	کعب ابن عمیر غفاری ۵۳۰
مالک ابن نویره ۵۲۳	کعب ابن لوی ۱۲۰، ۹۰، ۶۲، ۶۱، ۵۸، ۵۷
مالک دوزخ ۲۰۱، ۲۰۰	کعب ابن مالک انصاری ۴۹۵-۴۸۹، ۳۳۷، ۲۴۳
میشی ۵	کعبه ۵، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۳۴-۳۸، ۳۶-۴۰، ۴۲، ۴۹، ۵۴-۵۶، ۵۹-۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۷، ۸۲
مجاهد ۱۵۸، ۱۶۲	۸۳، ۹۱-۹۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۰-۱۳۲
مجدی ابن عمرو جهنی ۲۶۰	۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۷۹-۱۸۱
مجدر ابن ذیاد بلوی ۲۸۸	۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۰۳، ۲۵۴
مجوس [زردشتیان] ۱۰۰، ۷۶	۲۶۸، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۰۳-۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۳
مخارب ابن فهر ۵۷	۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۹-۴۵۲، ۴۹۹، ۵۰۱
محرز ابن نضله ۲۸۸	۵۱۵
مخلم ابن جثامه ۵۳۳، ۵۳۴	کلاب ابن مره ۹۰، ۵۸، ۵۷
محمد ابن اسحاق ابن یسار مطلق ۱۹، ۱۳، ۹، ۶، ۵، ۳	کلثوم ۲۳۹
۲۲، ۳۲، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۷-۵۹، ۶۵، ۷۱	کلده ابن حنبل ۴۶۳
۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۶-۱۰۰	کلی کرب ۱۳
۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۲	کنانه ← بنی کنانه ۴۵۸، ۳۷
۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۳	کنانه ابن ابی حقیق ۳۶۱
۱۷۵، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۴	کنانه ابن خزیمه ۵۷
۲۰۶-۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰	کنانه ابن ربیع ۴۲۱، ۴۲۰، ۳۰۵
۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۲-۲۴۸، ۲۴۶	کنانه ابن صوریا ۲۵۰
۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹-۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۷	کنده ۵۱۷، ۵۱۶، ۸
۲۹۰، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۶	کوثر (حوض) ۱۹۲
۳۶۰، ۳۶۱، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۲-۳۸۴، ۳۸۷، ۳۸۹	کوفه ۴۳، ۳۷۴
۳۹۵، ۴۰۱، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۵	لات (بت) ۳۷، ۵۶، ۸۶، ۸۷، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۱، ۲۱۱
۴۵۲، ۴۵۳، ۴۷۷، ۴۸۲، ۴۸۸، ۴۹۶، ۵۰۱، ۵۰۴-۵۰۶	۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۳۲، ۴۹۹-۵۰۱، ۵۰۹
۵۰۶، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۰	لبید ابن ربیع ۱۷۴

نامنامه

۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۱، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۶، ۴۹۰، ۴۹۳، ۴۹۶، ۴۹۸، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۴، ۵۴۹، ۵۵۴، ۵۵۶

مدینیان ۲۲۲

مذحج ۸

مُرّابن اَدِیْن طابِخه ۶۲

مُرّابن اَبی زَبِیْع عَمْرِی ۴۹۲، ۴۹۴

مُرّالظَهْران ۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲

مُرّاضا علی ← علی ابن ابی طالب ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۹۶

۳۰۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۶

۳۷۷، ۳۸۱، ۴۱۹، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۰

۴۶۴

مُرّابن ابی مَرْتَدِ غَنَوِی ۲۷۲، ۳۰۱، ۵۲۵

مَرْحَب ۴۱۷، ۴۱۸

مرزبان ۴۷

مَرّوان ۵۳۷

مَرّوه ۶۵، ۱۹۱

مَرّه ابن کعب ۵۷، ۵۸، ۹۰، ۱۲۰

مریم ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۲۵۶

مسجد ← مسجد حرام ۹۲، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۷۷

۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۶۸

۲۷۰، ۴۲۹، ۴۳۸، ۴۵۱

مسجد ← مسجد سَیِّد ۹۶، ۲۴۲، ۳۰۶، ۳۰۹

۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۹، ۳۷۹، ۴۱۴، ۴۳۵، ۴۹۱، ۴۹۲

۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۴، ۵۱۶

۵۴۱، ۵۴۷، ۵۵۰

مسجد اَقْصَا ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸

مسجد حرام ۱۳۳، ۱۶۷

مسجد حَرَم ← مسجد حرام ۲۷۰، ۲۷۱، ۴۴۴، ۴۴۶

۴۵۰

مسجد سَیِّد ۳۰۹، ۳۴۴، ۴۸۷

مسجد ضَرار ۲۴۹

مَسْرُوق ابن اَبْرَهه ۴۳، ۴۶

مِیْطَح ابن اَثانَه ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۰

مَسْعُود [ابن مازن] ۱۰

مَسْعُود ابن سِیْتان ۳۸۴

مَسْعُود ابن عَرّوه ۵۲۶

مَسْعُود ابن عَمْرٍو ابن عَمیر ۲۰۹

۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۴۰، ۵۴۳، ۵۴۹، ۵۵۱

مُحَمَّد ابن عِبْدالله ← سَیِّد ۱۱، ۴۲، ۴۸، ۷۶، ۸۲، ۸۸، ۸۹

۹۲، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۲

۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹

۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶

۱۸۸، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸

۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۳

۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰

۲۷۱، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۷

۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱

۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۸

۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۷، ۳۵۹

۳۶۲، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۱

۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۲۰، ۴۲۱

۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۵۱

۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۷۴

۴۷۶، ۴۸۲، ۴۸۵، ۴۸۸، ۴۹۷، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۷

۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۹، ۵۲۲، ۵۲۹، ۵۳۲

۵۳۳، ۵۳۹، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۶

مُحَمَّد ابن مَسْلَمَهی انصاری ۳۱۷، ۳۱۹، ۴۱۷، ۴۱۸

۴۲۱، ۴۷۹، ۵۲۵، ۵۲۶

مُحَمَّد مصطَفَا ← سَیِّد ۱۱، ۹۸، ۱۹۴

مُحَمَّد (فیل) ۴۰، ۴۱

مُحَمَّد ابن مَسْلَمَه ۴۱۶، ۴۲۱

مُحَبِّصَه ۳۲۰، ۳۲۱

مُحَذَّم (شمیر) ۵۶

مُحَمَّرِی (کوه) ۲۷۲

مُحَمَّمِیْن ابن حَمیر ۴۸۴

مُحَمَّرِیْق ۲۴۶، ۲۴۸

مُدْرِكَه ۵۲، ۵۷

مَدِیْن ۵۳۷

مدینه ۱۰، ۱۳، ۱۵، ۴۹، ۶۴، ۶۵، ۷۶، ۹۰، ۹۸، ۹۹

۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲

۱۷۳، ۱۸۵، ۲۱۱، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۱

۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۷

۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۹

۲۸۰، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰

۳۲۲، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۸

۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۷۱

۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۲

میکرز ابن حفص ۴۰۴	مسعود ابن عمرو غفاری ۴۷۱، ۴۶۸
مکه ۱۴ - ۱۷، ۳۴، ۳۶، ۴۲، ۴۷، ۵۴، ۵۹، ۶۶، ۶۹	مسعود ابن قاری ۱۲۱
۷۱، ۷۳، ۷۶، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۶، ۹۹	مُسلح (کوه) ۲۷۲
۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۲	مِسْمَع ۵
۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۲	مُسَیْلَمَه ابن حَبِیب حَنَفِی ← مَسَیْلَمَهی کَذَّاب ۵۲۲
۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۰	مَسَیْلَمَهی کَذَّاب ۲۲۴، ۳۳۱، ۵۲۲ - ۵۲۴
۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵	مُشَقَّق ۴۸۶
۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶	مصر ۳، ۴، ۵، ۶، ۹۳
۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶	مصطفی ← سَیِّد ۵۸، ۶۱، ۷۵، ۷۸ - ۸۰، ۱۶۵، ۲۴۳
۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۸	۴۶۷
۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۸۹	مُصْعَب ابن عُمَیر ۱۵۰، ۲۱۵ - ۲۲۰، ۲۴۳، ۲۷۱، ۲۹۷
۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳	۲۹۸، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۳
۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۱	مُضَاض ابن عمرو جُرْهُمِی ۵، ۵۹، ۶۰
۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۳۷۶، ۳۸۳	مُضَر ابن یَزَار ۵۲، ۳۵۲، ۴۵۸
۳۸۶، ۳۹۳، ۴۰۲، ۴۱۵، ۴۲۷، ۴۳۱، ۴۳۵، ۴۴۲	مَضْنُونَه ← زَمْرَم ۶۶
۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۷۰	مُطْعِم ابن عَدِی ۱۲۵، ۱۷۸ - ۱۸۱
۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۷، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۱۵، ۵۲۴	مُطَلِّب [ابن ابی وِدَاعَه] ۳۰۱
۵۳۷ - ۵۴۰، ۵۴۹، ۵۵۴، ۵۵۶	مُطَلِّب ابن أَزْهَر ۱۲۱
مکیان ۱۵، ۳۸، ۳۰۴	مُطَلِّب ابن عَبدِمنَّاف ۵۸، ۶۳ - ۶۵، ۳۰۵
مَلَاعِیْب الَاسِیْنَه ← ابوبرا عامر ابن مالک ۳۵۲، ۳۵۳	مُعَاذ [ابن حَارِث] ۲۱۵
مَلِک المَوْت [عِزْرَائِیل] ۲۸۰	مُعَاذ ابن جَبَل ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۳، ۴۷۷، ۴۹۰، ۵۲۰، ۵۳۶
مِلِکَان ابن کِنَانَه ۵۷	مُعَاذ ابن عمرو ابن جَمُوح ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۹۱
مِینَا ۶۲، ۶۳، ۵۰۲	مَعَان ۴۳۲
مِنَات (بَیْت) ۵۶	مَعَاوِیَه ابن ابی سَفِیَان ۱۹۶، ۲۴۲، ۳۲۹
مِنْبِیَه ۲۳۱، ۲۷۵	مَعَاوِیَه ابن مُغِیرَه ۲۴۷
مُنْدِر ابن سَاوَاِی عَبدِی ۵۱۱	مَعْبِد ابن ابی مَعْبِد خَزَاعِی ۳۴۵، ۳۴۶
مُنْدِر ابن عمرو ۲۴۰، ۲۴۳، ۵۲۵	مَعْبِد خَزَاعِی ← مَعْبِد ابن ابی مَعْبِد ۳۴۶، ۳۴۷
مَنْصُور ابن عِکْرَمَه ۱۶۵	مَعْد ابن عَدْنَان ۶
مَوْتَه ۴۳۲، ۴۳۵، ۵۳۰	مَعْمَر ابن حَارِث ۱۲۱
مُوسَا ابن عِمْرَان ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷	مَعُوذ ابن عَفْرَا ۲۹۲
۲۰۲ - ۲۰۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۳۷۸، ۳۸۶، ۴۰۲، ۴۶۲	مَغْرِب ۴
۴۸۰، ۵۴۷، ۵۴۸	مَغْسِس ۳۷
مُوصَل ۱۰۲، ۱۰۸	مُغِیرَه ابن شَعْبَه ۱۲۱، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۹۸، ۵۰۰
مُهَاجِر ۲۴۲ - ۲۴۴، ۲۶۰، ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۸۵، ۲۸۷	مَقَام اِبْرَاهِیم ۹۳، ۱۴۴
۳۰۱، ۳۲۶، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۶۹	مَقَام یَسَامِیرَان ۱۹۴
۳۸۰، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۰۸، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۷	مِقْدَاد ابن اَسُود ۳۸۸
۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۹۵، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۶	مِقْدَاد ابن عَمْرُو ۲۷۲، ۳۰۱
۵۳۸، ۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۱، ۵۵۵	مِقْرِی مَدِیْنَه ← مُصْعَب ابن عُمَیر ۲۱۵
مُهَاجِر ابن ابی اَمِیَّه ابن مُغِیرَه ۵۲۳	مِقْوِیس ۶
مُهَاجِرَان ← مِهَاجِر ۲۶۳، ۲۸۳، ۳۲۸، ۳۵۶، ۳۹۷، ۴۲۴	مِقْوَم ۵۸، ۶
۵۳۰	مِقْسِس ابن صُبَابَه ۳۹۳

نامنامه

نوقل ابن عبدالله ابن مغیره ۳۷۵	مهجع ۲۹۱
نوقل ابن عبدمناف ۶۳، ۵۸	میسره ۹۰، ۸۹
نهدیه ۱۴۸	میکائیل ۲۵۲، ۸۱، ۸۰
نیل ۱۵۶	میمونه بنت حارث ۵۵۰، ۵۴۹، ۴۳۱
نینوا ۲۱۰	نایت ۵۹، ۶، ۵
وادی القرا ۵۲۷، ۴۲۱	نایفه ۲۳۱
واقف ابن عبدالله ۲۶۵، ۱۲۱	ناحور ۶
«وَالضُّحَا» (سوره) ۱۱۴	ناحیت العیص ۵۲۵
وَحْشَى ۳۴۰، ۳۳۱-۳۲۹، ۳۲۳	ناعیم ۴۱۷، ۴۱۶
وَد (بیت) ۵۵، ۵۴	ناموس اکبر ← جبرئیل ۳۸۶
وَزَقَه ابن نوقل ۷۴، ۷۵، ۸۲، ۹۰، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱	نایله (بیت) ۷۰، ۶۹، ۶۷، ۵۵
۱۴۷، ۱۱۲	نَبِئِل ابن حارث ۲۴۹
وَطِیْح ۴۱۷، ۴۱۶	نَبِش ۵
وَلِید [ابن عتبّه] ۲۸۷، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۶۸	نَبِیه ۲۷۵، ۲۳۱
وَلِید ابن عقیبه ۳۹۵، ۳۹۴	نَجاشی ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۱۵۰-۱۵۸، ۱۶۵، ۱۵۴، ۳۸۴-
وَلِید ابن مغیره ۱۲۶، ۹۲، ۱۲۸، ۱۶۹، ۱۷۱-۱۷۵	۴۲۵، ۴۰۷، ۳۸۶
۲۰۵، ۱۹۳	نَجْد ۲۳۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۵۲-۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۲، ۵۲۶
وَلِید ابن ولید ابن مغیره ۲۲۹	نَجْران ۲۵، ۲۲-۲۵۷، ۲۵۵، ۳۲، ۵۲۳
وَهَب ابن عبدمناف ۷۴	نَحَام نَعِیم ابن عبدالله ← نَعِیم ابن عبدالله نَحَام ۱۲۱
وَهْرِزِ فَارَسِی ۴۷، ۴۶	نَخْلَه ۵۶، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۵۶، ۳۶۰، ۴۵۸، ۴۶۵، ۵۲۸
هَاجِر ۶۵، ۶، ۵	نِزار ابن مَعَد ۵۲، ۶
هَارون ۴۸۰، ۲۰۲	نَسْر (بیت) ۵۵، ۵۴
هَاشِم ابن عبدمناف ۱۶۵، ۶۴، ۶۳، ۵۸	نَصَارا ۸۲، ۸۷، ۹۴، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۷۰
هَامان ۱۴۱	۱۹۰، ۲۴۴، ۲۵۵-۲۵۷، ۵۱۲
هَبَار ابن آسود ۳۰۶، ۳۰۵	نَصِیبین ۱۰۲
هَبِل (بیت) ۳۴۰، ۵۵، ۵۴	نَضْر ابن حارث ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۹۲،
هَدَل ۱۰۰، ۹۹	۲۹۶، ۲۷۵، ۲۳۱
هَدَل ۳۵۰، ۳۴۹، ۵۷، ۵۵، ۳۷، ۱۵	نَضْر ابن کِنَانَه ۵۱۷، ۵۷، ۱۲
هَرَقَلِ رومی ۴۲۲	نَضْلَه ابن هَاشِم ۵۸
هَشَام ابن رَبِیعَه ۱۷۸	نَعْمان [حَمِیرِی] ۵۲۰
هَشَام ابن عاصی ۲۲۹-۲۲۷	نَعْمان ابن مُنْذِر ۶، ۱۳، ۴۳، ۴۴
هَشَام ابن عمرو ابن رَبِیعَه ۱۷۷	نَعْمان الكِنْدِیَه ۵۵۰
هَضِیص ابن کعب ۵۷	نَعِیم ابن عبدالله نَحَام ۱۵۹
هِلَال ابن اَمِیَه ی واقفی ۴۹۲، ۴۹۴	نَعِیم ابن عَبدِ کَلال ۵۲۰
هِنْد بنت عتبّه ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸	نَعِیم ابن مسعود ۳۷۱-۳۷۳
۳۳۹، ۳۳۳	نَقِیل ابن حَبِیب خَتَمِی ۴۰، ۴۱، ۴۷
هَنید ۵۲۶	نَمْرود ۱۷۰
هَوَازِن ۴۵۹-۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۵۲۶	نَمِیلَه ابن عبدالله لَیثی ۴۰۲، ۴۱۶
هَوَذَه ابن قَیسِ وائلی ۳۶۱	نوح ۵۴، ۵
هون ۵۷	«نور» (سوره) ۴۰۰
یَاسِر ۴۱۸	نوقل ابن خَویلد ۲۷۵

نامنامه

يَكْسُومُ ابْنَ اَبْرَهَةَ ٤٣
 يَامَهُ ١٨٥، ١٨٦، ٢٢٤، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٣٨، ٥٤٠ -
 يَمِّنُ ٥ - ١١، ١٣، ١٥، ١٧، ٢٢، ٣٠، ٣٢، ٣٤، ٣٦، ٣٨،
 ٤١ - ٥٠، ٥٢، ٥٦، ٦١، ٩٣، ٩٦، ٣٦٥، ٤٤٨، ٤٥٣،
 ٤٥٤، ٤٥٩، ٥١٧، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢٢، ٥٢٥، ٥٢٧، ٥٣٢
 ٥٣٨
 يَنْبِغُ ٢٦١
 يَوْسُفُ ← زُرْعَةُ ذُو نُوَاسٍ ٢٢
 يَوْسُفُ ابْنَ يَعْقُوبَ ٢٠٢، ٥٤٢
 يَوْسُفُ ابْنَ مَنَا ٢١٠
 يَهُودُ ١٤، ١٧، ١٨، ٣٠، ٣٧، ٩٣، ٩٤، ٩٧ - ١٠٠، ١٠٨،
 ١٢٩، ١٤١، ١٤٢، ١٧٠، ٢١٣، ٢١٤، ٢٤٢، ٢٤٤ -
 ٢٤٨، ٢٥٠ - ٢٥٤، ٢٥٨، ٢٦٥، ٣١٣، ٣١٤ - ٣٢٠، ٣٦٥
 ٣٥٤ - ٣٥٦، ٣٦١، ٣٦٣، ٣٦٦، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٨١،
 ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٩٢، ٤١٩ - ٤٢١، ٤٢٤، ٤٢٩، ٤٢٧،
 ٥٢٨، ٥٥٠، ٥٥٥

«يَاسِينَ» (سوره) ٢٣٣
 يَامِينَ ابْنَ عُمَيْرٍ ٣٥٦
 يَثْرِبُ ← مَدِينَةُ ٢٧٩، ٥٦
 يَحْكُمُ ابْنَ رُوَيْبَةَ ٤٨٤
 يَحْيَى ابْنَ زَكْرِيَّا ٢٠٢
 يَحْلُدُ ٥٧
 يَرْمُوكُ ١٨٦
 يَزِيدُ ابْنَ تَعْلَبَةَ ٢١٥
 يُسَيْرُ ابْنَ رِزَامٍ ٥٢٧
 يَسْجُبُ ٦
 يَطْوُرُ ٥
 يَعْزُبُ ٦
 يَعْقُوبُ ٢٥١، ٢٥٢
 يَعْقُوقُ (بِت) ٥٤، ٥٥
 يَعْقُوتُ (بِت) ٥٤، ٥٥
 يَقْظُهُ ابْنَ مَرْءٍ ٥٨



از کتابهای نشر مرکز

مجموعه‌ی قصه‌های جاودان (تالیف و ترجمه‌ی جلال ستاری)

- پژوهشی در قصه سلیمان و بلقیس
- پژوهشی در قصه شیخ صنعان و دختر ترسا
- پژوهشی در قصه اصحاب کهف
- پژوهشی در قصه یونس و ماهی
- پژوهشی در عشقنامه هلوئیز و آبلار
- پژوهشی در حکایات سندباد بحری
- پژوهش در ناگزیری مرگ گیل‌گمش
- پژوهش در اسطوره گیل‌گمش و افسانه اسکندر

مجموعه‌ی تصوف و عرفان

- صوفیان و ضدصوفیان / الیزابت سربیه / دکتر مجدالدین کیوانی
- حلاج / هربرت و. میسن / دکتر مجدالدین کیوانی
- خواجه عبدالله انصاری / عبدالغفور روان فرهادی / دکتر مجدالدین کیوانی
- روزبهان بقلی / کارل ارنست / دکتر مجدالدین کیوانی
- شعر صوفیانه فارسی / یوهانس توماس بیتردوبروین / دکتر مجدالدین کیوانی
- عزیز نسفی / لوید ریجون / دکتر مجدالدین کیوانی
- شیخ محمود شبستری / لئونارد لویزن / دکتر مجدالدین کیوانی
- مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی / برنرد وولف راتکه و جان اوکین / دکتر مجدالدین کیوانی
- سهروردی و مکتب اشراق / محمدمبین رضوی / دکتر مجدالدین کیوانی
- اوحدالدین کرمانی و حرکت اوحدیه / میکائیل بایرام / منصوره حسینی و داود وفایی
- شیخ ابوالحسن خرقانی / کریستین تورتل / ع. روحبخشان
- عشق صوفیانه / جلال ستاری
- دو بال خرد عرفان و فلسفه در رساله‌الطیر ابن سینا / شکوفه تقی

آثاری در موضوع دین

دین، جامعه و عرفی شدن / علی رضا شجاعی زند

بر بامهای آسمان / مجید محمدی

سه گام کیهانی / مسعود جلالی مقدم

مسیح و اساطیر / رودلف بولتمان / مسعود علیا

روایت امید آشوهیستان / نزهت صفای اصفهانی

مانی و تعلیمات او / گئو ویدن گرن / نزهت صفای اصفهانی

خداشناسی از ابراهیم تاکنون / کرن آرمسترانگ / محسن سپهر

دین هندو / سیبلی شاتوک / حسن افشار

دین مسیح / برایان ویلسون / حسن افشار

دین بودا / برادلی هاکینز / حسن افشار

دینهای ژاپنی / میچکو پوسا / حسن افشار

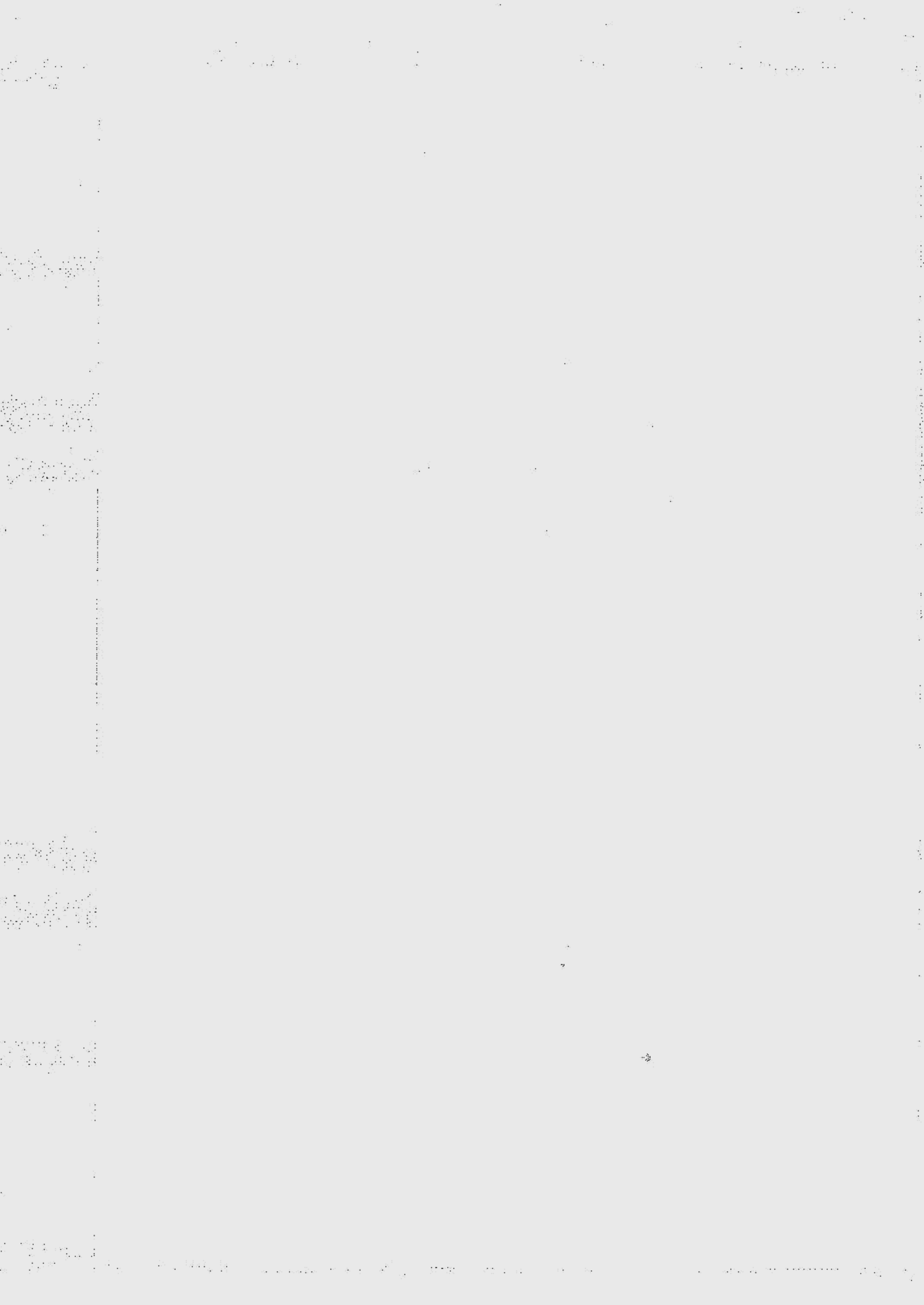
دینهای چینی / جوزف ا. ادلر / حسن افشار

آثاری در موضوع اسطوره

- اسطوره در جهان امروز جلال ستاری
قدرت اسطوره جوزف کمبل / عباس مخبر
اسطوره و معنا کلودلوی استروس / شهرام خسروی
چهار سیمای اسطوره‌ای جلال ستاری
رمزهای زنده‌جان مونیک دوبوکور / جلال ستاری
مجموعه جهان اسطوره‌شناسی (۸ جلد) ترجمه و تألیف جلال ستاری
خواب و پنداره خجسته کیا
اسطوره، امروز رولان بارت / شیرین دخت دقیقیان

مجموعه‌ی اسطوره‌های ملل (ترجمه‌ی عباس مخبر)

- اسطوره‌های ایرانی وستا سرخوش کرتیس
اسطوره‌های یونانی لوسیلا برن
اسطوره‌های آزتکی و مایایی کارل توب
اسطوره‌های بین‌النهرینی هنریتا مک‌کال
اسطوره‌های سلتی میراندا جین‌گرین
اسطوره‌های اسکاندیناوی پیچ‌ری
اسطوره‌های رومی جین گاردنر
اسطوره‌های مصری هارت جرج



Persian Classical Prose-5

Sirat-i Rasûl Allâh

Tarjamah-i Sirat-i Ibn Ishâq

[The Life of Muhammad - Apostle of Allâh]

translated from the Ibn Hishâm's version
by Rafi'oddin Ishâq b. Muhammad Hamadâni
(Abarqûh's Judge)

A. D. 1215 / A. H. 612

edited by

Jaafar Modarres Sâdeghi

first edition 1994

3rd printing 2004



© 1994 Nashr-e Markaz Publishing Co.

Tehran P.O.Box 14155-5541

E-mail: info@nashr-e-markaz.com

Printed in Iran